

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
(المعاني والمجاهد)

مُطْرَجٌ خَيْرُ الْأَوَّلِ

أَقْلَبُ كَرَامَاتِ الْأَمْرِ

که در آن مشاهده میشود علم و احکام فلحق خرد و در کتاب

(المعاني والمجاهد)

تأليف محمد بن محمد ميهنک الخاظمي الخالصي عنده
در شهرهاوند

شبه و شبهه عید فطر سنه یک هزار و سیصد و پنجاه هجری قمری و شرقی
مراج حضرت خیر المومنین و ائمه و اشیاء و اشدت وضع
برادر بابر رضا و ضعیفه مخفی شده است کسیکه موفق با ذوالنونان
میگردد دانشان کامل میشود که از نعمت علم و حکم و احکام
الهی که متضمن سعادت و نجات و آخرت و آخرت میگردد بیگونی اندازد

مطبعه دارالاسلام

المعارف المحمدية
معراج حضرت خیر الانبیا
الکبیر علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم
وعلیه السلام

حمد بچند و شای لا یحصى لا یحد سرا و ارخداى عالم قد پر سیم بصیر واحد احد لم یلد ولم یولد ولم یکن له
کفو احد خالق زمین و آسمان و موجود عرش فرش و کوز و مکان و بار و صغیر و کبیر و جسیم و حقیر و عظیم تمام
مخلوقات مدبر جمیع مصنوعات متعالی از زمان و مکان جمیع اشیا نسبت بجلال غیر متناهی احد پیش یکسان
ظلماتی که نتیج کرد در آنها بودن بنی و عرش که در او مناجات نمود اشرف الرسل الهی الانبیاء انزال الای
و روح بقدر داد و بردن بند خود با علی علیین در قوت و الا اله الا هو و حکم لا شریک له و صلوٰة و سلام بر
اشرف رسل هادی خیر السبل محمد عبده المصطفی و رسوله المرتضی انکه مختص فرموده بایر سبحان الذی
و تکریمش نمود بکرامت دانی افتد کی و کان قات قوسین و ادنی و برای او کشف کرد من آیات ربی الکبری
و علی او عیاش و امضاء که در سراج عرش اسم آنها مکتوب در همین ان صور آنها مشهود شد در صلوٰات الله علیهم
اجمعین و بعد چنان گوید احقر العباد و احوجهم الی رقة ربة الغنی المجواد محمد بن محمد مهتد الکاظم
الخاتمه غفر الله له و لوالدیه از بزرگترین معجزات باهرات و آیات بلیات بعثت حضرت ختم مرتبت ص معراج

مقدمه کتاب

(س)

آن حضرت است از مکه به بیت المقدس و از بیت المقدس با ستمها ناسد و المنتهی و از سده المنتهی
 بعرض و بحج سراسر دق تا اینکه رسید بخلافت خاصه فی قندی که علم ان از تمام مخلوقاتین محبوب از ملائکه
 و انبیا پنهان است و مشاهده ملائکه و جمیع ملائکه و انبیا و بهشت و جهنم و شجره طوبی و اعمال
 خلاق از حسنات و سیئات و سایر اوقات معراج که این ایام با هر و معجزه ظاهر بر علوم مختلفه مشتمل و بکر
 حکم و احکام بینه محتویست و با علوم و مکشفات عصر حاضر انطباق تام و موافقت کامل دارد بحدی که
 اگر علمای صد راسلام از حد و فلسفه و طب و فلکیات و طبیعیات و سایر علوم یونان بجا آورده بودند
 و پیروی از علوم این معجزه نیز و سایر علوم مینکه در قرآن کریم و احادیث شریفه وارد شده مینمودند حکما
 بیشتر از مکشفات امروزه از و پدید آمدست خود مسلمانها از صد راسلام کشف شده بود و اگر از و پایشها
 از مضامین و علوم این معجزه و ایام الهی و سایر علوم قرآنی و شرعی اطلاع کافی میداشتند بیشتر از این مکشفات
 میتوانستند اکتشاف کنند و قد نیست حاضر و روشن تر و واضح تر میباشد **حضرت رسول** با کمال وضوح
 علوم غامضه و ابیان فرمودند و با کمال اضرار و ثبات افاضات وضع دادند در وقتیکه نه علوم ان زمان
 مساعدان بیانات بود و نه افکار اهل آن زمان آن آراء را قبول میکرد لکن آنحضرت چون از طریق و
 میفرمود و اطیسان کامل داشت و حقیقت نزد حضرتش متکشف بود بمخالفات اهل ان عصر اعتنا نکرد و با
 متفلسفین یونان و قی داد و حقیقت را بیان کرد در صورتیکه مردم اعرافان مخالفان بودند و علوم پاره
 قرن از قرن خالیتر با بیانات آنحضرت موافقت کامل نداشتند تا این دو قرن اخیر که علم با کمال وضوح
 و صراحت لهجه بیان آنحضرت را برای بشر کشف کرد و مدلل نمود که بشر نتوانست در آن مدت مدید از نور
 علم اسلام استفاده بنمایند و در ظلمات جهل و ضلالت یونان بنها خبط و خلط میکرد ان ظلماتی که عین

مقدمه کتاب

(۳)

جهل بود زیرا که از بنوای صحیح گرفته نشد بود و اسم آنها را تو و علم از روی ضلالت گذاشته بودند و اصل از
 انحضرت بر بیانات خود بنا اینکه تمام اهل عالم در ان زمان مخالف آنها بودند و ادوای کلبه اهل ان عصر و زمان
 آنها بود خود مجزه اینست از معجزات نبوت و صلی انحضرت نسبت زبرا که اگر تردید کردی در قول خود میباشی بنا
 اگر از راه کنی بود مخالف تمام اهل عالم نمیشد در ان وقت و بلکه صلی آنها یک از دوازده قرن برای بشر طای
 گشت **در روزیکه حضرت رسول** اظهار کرد که در مشایخ و مراجع دفته بودند مخالفین انحضرت خوشحال
 شدند بصورتی که جنون انحضرت بخيال باطل آنها ظاهر شد و از دعوت انحضرت اسوده خواهند شد از
 این جهت ابو جهل که شد بدترین مخالفین انحضرت بود گفت خودیست این مطالب را بقریش اظهار کنی و قریش را
 دعوت کرد و گفت بشنویید محمد چه میگوید قریش جمع شدند و گفتند بگو حضرت رسول چه فرمود و شب و قسم
 بمراجع و قصه رفتن به بیت المقدس و از اینجا با شما ان تفصیل که خواهد آمد بیان نمود ابو جهل مسخره کرد و
 بقریش گفت دیدید که محمد جنون دارد قریش عموماً مسخره کردند و عده از کسانیکه ایمان آوردند برگشتند
 و مرتد شدند و حضرت هیچ اعتنا نکرد و بر بیان خود اصرار نمود و برای مصداق بیت المقدس و کاروان قشرا
 در راه شام و صف کرد بجهل بکه گفتند محمد مسخر است در صورتیکه تا بین منجر و جنون تناقض صریح است
 زیرا سحر کال عقل میخواهد و دیوانه هرگز نمیتواند سحر کند **مع ذلک** انحضرت نه مسخره قریش اعتنا
 کرد و نه برگشتن کردند و ان زمانها و بر طلب خود اصرار نمود و توضیح داد **البت** که حقیقت برای او
 مشکوف بود که در مقابل ان هیچ مخالفی و لوائیکه تمام اهل عالم باشند اعتناء نمیکرد خیل غریبانست که بنا
 بر همه توضیح و اصرار که حضرت در ان امر مصلح کرد و با ان همه علومی که مصلح بر آنها مشتمل است مسلماً آنها
 نتوانستند از ان علوم استفاده نمایند حتی بخصیصه ان قضیه مقرر اجرائی کرد و نیت او بایات بعید و دور بود

مقدمه کتاب

(۵)

نصوص معراج قابل تأویل نیستند و مختص علم هستند حضرت رسول اکرم در احادیث و بر طبق آیات قرآنی فرمود که بایستن و روح در حال بقعه از مکه به بیت المقدس و از اینجا با شما و عرض و جبهه غیوها رفتند و در طی آن بیانات علوم غامضه را بیان و کشف نمودند بعضی مسلمانها که این مطلب را غریب و عجیب دیدند با تکیه حرکت اشتباهی که چندان مقام علمی ندارند مانند غایبه که گفت حضرت در آن شب در خواب برخاستند در صورتیکه غایبه در اندیش و در انحضرت نبود و متوجهی که گفت معراج در خواب صانع بود قائل بتأویل شدند و بعضی آنها گفتند که امری به بیت المقدس بوده نه با شما آنها و برخی گفتند که روح انحضرت عروج کرده بدن انحضرت و دیگری گفت که در خواب بودند نه در بیداری در صورتیکه اگر در خواب بود بجز نمیشد و موجب برای انکار کفار و ردی انحضرت بجنون الیاذ بالله و برگشتن بعضی متین نبود این تنویلات و توهمات باعث شد که مسلمانها از اکتشافات و علوم معراج محروم مانند تا بعضی آنها بدست او پائین آمدن آخرین اخیر مکشف شد و اکثر آنها هنوز کشف نشده و غریب تر از مطلب فوق نیست که یک طایفه از مبلدین مسلمانها در این عصر قائل بخلود روح حضرت رسول و ائمه اطهار هستند بحدی که برای آنها مرتبه ربوبیت الیاذ بالله قائل شدند و مع ذلك منکر معراج هستند برای اینکه شنیدند که بعضی فلاسفه یونان قائل هستند باینکه فلک مصمت و دیسپلاست و قابل خرق و التیام نیست و از مکشفات فلکی عصر حاضر کلبه فی خبر و بی اطلاع هستند و آن طایفه ابله طایفه شیخی هستند که برای قول یک منطسفیونانی از عقیده خودشان که تلذذ پیغمبر و ائمه اطهار بر تمام مخلوقات و خلایق آنان میباشد دست میکشند کتب ضاله مضله اینطایفه ضاله با بر قبیل تناقضات مشحون هستند با اشتیاض منسوب باین طایفه ابله منکر نکردم مگر بنا

مُقَدِّمَةُ كِتَابِ

(۶)

بگفتار آنها که در طهران بود در ملاکری با آن شخص ایشانرا محبتی بلاهت و خفاقت و بر مدعی بانی سواد
 که حق از املای صحیح هم عاجز میباشد دیدیم تصور میکنم که عموم افراد منتسبین باین طایفه بی سواد و
 هستند که بتوانند باین گونه تناقضات قائل شوند **البته** اگر این شخص بفرز آنها باشد غیر متوجه
 اولی پس محرفانها نباید وقعه داد و اگر این حرف از عاقله نقل میشد لازم نبود که تنبیه بر آن کنیم
 و اگر عاقله را این طایفه اینست که غایبه را کرده و در خارج از مسلمانان میدانند و مع ذلك بقول آن
 قائل میشوند چونکه بقول یک فیلسوف یونانی نایب شده است **علی حال** کسانی که قائل باینکه معراج
 در خواب یا بروح آنها بوده در بین مسلمانها خیلی کم هستند و اجماع مسلمانها در تصور مختلفه بر آنست که
 معراج بمجموع روح تا اسماءها و عرش هشت بوده قائم است و **آخر** شیبی در این خصوص بمراتب بیشتر است
 چیزی که موجب تا تأوست اینست که علماء اسلام معراج را بحسب علوم یونانی تطبیق نموده اند **مثلاً** علماء
 جواب از اشکال علی بقول فلک خرق و التیام را با این طریق دادند که فلک جنمیت و اجسام متماثل هستند پس
 فلک هم قابل خرق و التیام است مثل زمین و **در اوی** در خصوص سرعت حرکت حضرت رسول ص و امکا
 آن در تفسیر هر دو امری میگویند فلک اعظم از اول شب تا آخر شب نصف دوره طی میکند تقریباً و در هند
 ثابت شده است که نسبت قطر دایره نسبت $\frac{1}{2}$ یک دایره و یک هفتم $\frac{1}{7}$ پس نسبت نصف قطر نصف
 دایره نسبت یک دایره $\frac{1}{7}$ و یک هفتم $\frac{1}{7}$ بنا بر این اگر بگوئیم که حضرت رسول ص از مکّه بالای فلک اعظم
 مرتفع شد پس حرکت نکرد مگر بمقدار نصف قطر و در این مقلد را از زمان حرکت نصف دوره حاصل شد
 پس حصول حرکت بمقدار نصف قطر اولی میشود و این برهان قاطع است بر اینکه ارتفاع از مکّه تا بالای عرش
 در ثبات شب امری ممکن نیست بنفس خود بنا بر این حصول ارتفاع در تمام شب اولی در امکان و در هند

ثابت شده است که قمر اقیانوس بزرگتر از کره زمین صد و شصت و یک مرتبه و نیمی بیشتر که طلوع و غروب
 اقیانوس در آنند زمانی حاصل میشود و این دلیل است بر اینکه حرکت باین سرعت امر ممکن است و بقدر این
 ادله بر امکان سرعت حرکت از قبیل خروج شعاع از بصیرت غیر ذکر کرده است از این قبیل بود استعلام
 علماء در مسائل مغراج بهتر و مناسبتر بمقام علم این بود که علماء از وساوس و فواید دست بکشند و بگویند
 فلک بمغای جسم میشوند و قائل بمیل حرام در فضا چنانچه هیئت جلد ^{اول} است و برای سرعت حرکت راهها
 پیدا کنند مانند تلگراف و تلفون و ناقص صوت و طیاره و تلگراف و تلفون بی سیم و میر و سرعت
 حرکت و انتقال زمین و سایر سیارات در اقیانوس سرعت حرکت اقیانوس با سیارات خود و شتاب
 کردن سریع از در فضا و حرکات عجیب سایر اجرام سماوی که هر یک از آنها فی حد ذاته برایت عجیب و غریب
 از مغراج است و امثال عجایب کون که در این عصر کشف و رای علم بر آنها نباشد بعضی علماء متقو
 برای سرعت سیر حضرت در مغراج قائل بتبشیه حضرت بروح عالم از فی و چون حضرت از زمین با سبقت
 رفت زمین و اهکال آن بی روح مانند ساکن در حال سکون و متحرک در حال حرکت و سرد و سردی و گرم
 در گرمی و هکذا هر چه بحال خود مانند تابرگشتن حضرت از مغراج پس مغراج طولانی بود لکن مردم بواسطه
 عدم حد و تغییر در ارض در حالات مخلوقات آن درک نکردند و تصور کردند در یک شب یا کمتر واقع شده
 بعضی علماء برای پندن حضرت رسول تمام انبیاء را در مغراج و تکلم با آنها و دیدن بهشت و دوزخ
 تا ویلا تیراز تکب شدند مانند طایفه ای در مجمع البیان و غیره در صورتیکه اگر از مغراج پیروی میکردند
 ممکن بود بحقیقت و اختصار از اسرار و (مانیتور) و هیئت و غیره از علوم متعلق بروح برسند و
 بهتر بفهمیدند که انسان بکدام حرکت فنا میشود و عدل آن بعد از وجود خیال محض است و با انسان

مُقَدِّمَةُ كِتَاب

بَعْدَ ذَلِكَ كَانَ مَكْنًى اسْتَكْمَلَ كَرْدَ چنانچه علماء عصر حاضران معتقدند و بهین سلسله می فهمیدند سر آن
حضرت رسول اعظم ص مدتی ب معمر زاد در معراج دیدند و حال آنها را مشاهده فرمودند با اینکه هنوز
موجود نشده اند چیت زیرا که موجودات مادی قبل از این شاه وجود دیگری دارند ممکن است در آن
حال قبل از آمدن این شاه ملاحظه شوند بدین اینکه ترکیب تاویل و تفسیر شوند و معنای هشت و دوزخ را
ب تحقیق علی ملتفت میشدند بدینکه تکیه با افکار و آراء عوامانه پونا پنا پیا آیند و مدلل میشد برای آنها
که عظمت کون و قضا بالاتر از اسماء آنها و زمین است و بهشت بزرگتر از هر دو آنها و معنی جنة عرضها کعبه
السماء و الارض را که در قرآن وارد است می فهمیدند و ملتفت میشدند که انبیا و وجود قبل از این نشأ
دارد و معنای پدیز انحضرت ائمه اطهار اوصیاء خود را در همین عرض فهمید می شود علت انصراف بعض
علماء از علوم میگرد معراج وارد شده است و آنها را تصدیق تر تا وایل بعید بلکه منافی نص ایات و اخبار
معراج نمودند **آیات** اخبار بیکر بان علوم قویع نمودند غیر از احادیث معراج ضعیف است مانند
اخبار خلق اسمائها و زمین و مخلوقات آنها و ملائکه و جادیه عوی و روح و تمثال ان بعد از موت و غیرها
و همچنین از آیات و اخبار قابل تاویل نیستند مع ذلك بعض علماء اظهارا تاویل نمودند و برخلاف نص
صریح آنها را حمل کردند سببی برای این تحمل نیست بجز عدم توجه علماء بصریح ان آیات و اخبار و آمده
توغل نماند در خرافات متفلسفین و فلکیتین پونا ن معراج بر علوم طبیعی و فلکی مادی و رو مقنصر نیست
بلکه شامل حکم و مصالح احکام فردی و اجتماعی است که فقط بواسطه اجزاء آنها ممکن است بشر تحصیل
معاذت و نبوی و اخروی و رقابیت در امور و معاش معاد انبیا و اولیائیکه دیانت اسلام بر دوش
مبتنی است **اول** علوم مثبته در هر احکام اجتماعی و انفرادی و قوانین صالحه و معراج بر این دو

معالوم نیست
با اینکه اکمال
صراحت بجه
الان علوم
العبیه است

امر مشتمل است خلیه مناسب است که اسم این رساله را **معراج خیر الانامراتیه اسلام**
 بگذاریم و مدلل خواهیم نمود که اصلاً علوم غالیه و قوانین صالحه که خاص سعادت بشر میباشد و معراج
 و احادیث آن وارد شده است بلا اینکه در این زمان شامل بشر شده است و طاقه کبری که بر مصالح اجتماع
 و علم نازل گشته است این است که با این همه علوم و مصالح اجتماعی که در معراج موجود است پیش قراولان
 استعمار و غزو و دزدان مستعمرین و بلخین نصرانیت برای اذهاب علم و قوانین صالحه و اخلاق فاضله از شرق
 و عالم اسلام از طریق استعمار و اجیر هستند و با نام نصرانیت یا فادیت میخواهند بشر را در ضلالت و سوء
 اخلاق و فساد عقیده و جهل بگذارند معراج را بهانه اینکه مخالف مبانی علمیت انکار و ضحقاء العقول
 و جهل را اغواء میکنند و میخواهند خرافات نصرانیت و تشکیلات و تحسین الهی را با الله که در اسفار
 متعدده تورات و اناجیل مختلفه جلالت حقان علی معراج و مصالح اجتماعی است بگذارند **در صورتیکه**
 خود آنها بمعراج صعب ترویج مسیح قائل هستند چنانچه در اناجیل مصرح است که حضرت مسیح بعد از مرگ
 زنده شد و با شما نمرج کرد و دید خود الیاذ بالله و مراد از محرقه سخت تراز معراج برای انبیاء و پیغمبر
 انرا پیل و حضرت مسیح قائل هستند از قبیل زنده کردن اموات و تحول عصابا فیه و خوردن حجر فرعون و
 غیرها که اینها با نام فادیت میخواهند شرق را فاسد و استعمار کنند منکر معراج میشوند در صورتیکه
 برای تمام اجرام سماوی معراج سخت تر و شدید تری قائل هستند و بحركات سهیم از حرکت معراج برتر
 آنها قائل هستند و گردش بعضی آنها در عوالم دیگر چنانچه ذوقبها له فیم معروف عموماً در سال
 (۱۹۱۰) مسیح مشاهده مینمایند و افتخار میکنند که فلان مکشف در فکر امکان رفتن بجزیره قمر و
 خاربه با اهل کمره میخیزد و ساکنین آن و رفتن با نجاست آن معراج را از یک مکشف طبیعی جان میپندارند

مُقَدِّمَةُ كِتَابِ

(۱۰)

و ممکن و از پیغمبر ربانی محال و متنع میباشند این بنا قضا گوئی فقط برای حسن استماع و حقیقتاً احلا
 وضلات بشماست **در این باب** که در دنیا و دوزخ و طرف دولت مجبور و توقف مشک و انگار و شمشیرها انتقام
 نامشیه از میلقین جاهلان برالسند بعض عوام جاری می بینم و آنها را وسیله طعن بمجرات انبیاء قرار دادند
 برای ذکر حقایق علمیه و بیان بطلان و شتمها مژده و سفسطه های موهوم و اعمال استغفار و شروع بتدریس
 و بیان مباحث معراج نمودم **از طرف** نظمیه نه تنها جلو گیری شد برای کشف دسائس مزدان و دسائس
 جاهلان عمال استغفار شروع بنوشتن این رساله نمودم **و از حسن اتفاق** آنکه در همان ایام که مشغول بتمرین
 این و ذوق بودم از طهران مکاتیبی رسید مشعر باینکه همین مسئله معراج بر حسب تسویلات اجانب محل
 مناقشه و تنقی و اثبات شده خواهش نموده بودند که شرحی بر اثبات معراج بنویسیم این هم مؤید شد بر
 تسویلات این و ذوق افشاء الله تعالی در آن مدلل خواهیم نمود که علوم مثبتیه همه تصریح بامکان معراج
 مینمایند و خود این امر یکی از ادله صدق نبوت حضرت خاتم الانبیاء ^{صلی الله علیه و آله} افضل الصلوة و السلام است که
 در آن عصر بعثت بر خلافت اهل زمان و عصر خود باین حقایق علمی و مصالح اجتماعی بدون ریب و تردید
 تصریح فرمود و بعد از هفتم سال ستر بیض فرائد اثبات آنحضرت کشف گردید **برای** توضیح این علوم لازم
 است که در پنج مطلب بحث کنیم **اول** در آیات قرآنی که دلالت بر معراج دارند **دوم**
 در وضعیت اسماءها از همین بر حسب علوم فلکی و سائر علوم مثبتیه **سوم** در وضعیت اسماءها از این
 بر حسب آثار شرعی که **از حضرت** رسول و اهل بیت او وارد شده و ذکر مخلوقات آنها و مراد از حقایق
 آنها و معنای سده السنه فی و بیشت و دوزخ و معنای دوزخ و مراد از مبدء خلقت و کیفیت آن
چهارم در احادیث معراج و علوم و احکام مستفاده از آنها و معنای براق و در عرف و مشاهده مختصر

رسول هم شب معراج انبیاء و ملائکه و خزانه جشت و دوزخ و تفاوت مقامات معراج و معانی آن
و سایر علوم معراجیه و ذکر احکام شرعی و مصالح اجتماعی و فزندی که در احادیث معراج وارد شده
پنجم ذکر بعضی معجزات حضرت رسول و تفسیر معنای شوق القدر و معجزات بعضی انبیاء که در قرآن
وارد شده است از قبیل احضار تخت بلقیس بپا چشم بهم زدن از بمن ناسام و تکلم حضرت سلیمان
با هدهد و مؤذنه پس اینها نیز در پنج فصل مشتمل است اینهم بنیاید دانست که غرض از
این مباحث اثبات معراج نیست زیرا که صحبت در معراج پس از اثبات توحید و قدرت و مطلقه الهی و نبوت حضرت
خاتم الانبیاء علیه افضل الصلوة والسلام است و بعد از ثبوت این دو امر معراج ثابت و قطعی میشود زیرا که
خدای قادر و قاهر بر هر امر مقتدر است و معراج مقدور و الهی است و پیغمبر صادق بان خبر داد پس وقوع آن حجت است
و قطعی غرض از اینها نیز بیان جهل الخدین و مبدا بین بعضی شیخیه و مبلغین مسیحیه و مشککین فادین و
تثبوت و تدبیر و داورین و اثبات الهی و حکم قرآن و کشف غوامض آن بقدر الواسع و الطامه بر حسب تکلیف
شرعی و امر قرآنی که میفرماید اَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ اَخْلَقَهُ
كَيْفَ رَأَى الْكَوْكَبِ وَغَيْرِ ذَلِكَ اِذَا يَاتِ عَذَابُهُ كَمَا مَرَّ بِكَشَفِ عُلُومِ السَّمَانِ وَزَمِينِ وَتَمَامِ خَلُوقَاتِ دَرَانِهَا شَاءَ

وَمِنْ لِّلّٰهِ الْوَقْفُ وَالْغَيْبُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآيَاتِهِ اسْتَعِينِ وَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ

فصل اول در ذکر آیات قرآنی که بر معراج دلالت دارند
و تفسیر الفاظ این آیات

آیات قرآنی که دلالت بر معراج دارند در چهار مورد قرآن است اول آخر سوره بقره آیه ۲۸۵ که
میفرماید اَمَّا الرَّسُولُ فَمَا نَزَّلَ اِلَيْهِ مِنْ رَّبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ بِاللّٰهِ وَمَا لَكُمْ مِنْ رَّبِّهِ وَرُسُلِهِ

ترجمه آیات قرآنی که بر معراج دلالت دارد

لَا تُشْرِكْ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ
نَفْسًا أَلا وَسْمًا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَ
لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ
لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ **سورة ایه اول سورته بنی اسرائیل که میفرماید**
سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ
الْآيَاتِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ **سورة ایه (۱۴۶) که میفرماید** وَاسْتَسْقِلْنَا مِنْ آدْنِ سَلْتِنَا
فَبَلَّغْنَا مِنْ رُسُلِنَا أَجْعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِلَهًا يَعْْبُدُونَ **چهارم سورته البقره ایه ۱۳۵ تا**
إِيَّاكَ مَعْرِضًا وَما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى عَلَيْهِ مُشْكِدًا الْقَوَى ذُوقُوا عَذَابَ
وَهُوَ بِالْأُنْثَى الْأَعْلَى ثُمَّ دَفَى فَتَكَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى مَا كَذَبَ
الْفُؤَادُ مَا رَأَى أَفَتُمَارُونَهُ عَلَى مَا يَرَى وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى عِنْدَ هَاجِئَةِ الْمَلَكِ
إِذْ يَخْتَلِسُ الْعَشَدْرَةُ مَا يَفْتَحُ فَارْأَاهُ الْيَقُوتَ لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى **ترجمه آیات**

اولیه از اینقرآن است که برید و اعتقاد کرد رسول با پیغمبر که فرستاده شد با و از پروردگار او و همچنین
امت کردید نه همه ایشان بخدا او بفرشتگان او و بکتابهای منزله وی و بفرستادگان او و مؤمنان میگویند
ما تفرق نمیکنیم و جدائی نمیندازیم پس هیچیک از فرستادگان و رسولان خدا بفرشتگان ایمان آوردیم
بدون فرقی برخلاف بعضی که منکر بعضی پیغمبران از روی حسد شدند و گفتند همه مؤمنان اجانب کفر
قول خدا را و فرمان بردیم او را و بعد گفتند پیام را را با منزهش خودی پروردگار ما و بنوی صواب و
عقاب نیست باز گفت همه بندگان بخدا از منزه در مقابل طاعت مؤمنین خداوند متعال فرمود تکلیف

در فضیلت خواندن این امر السؤل

(۱۱۳)

نکند و در دین می کند خدا هیچ نیکی را مگر بیکدو منع و طاعت او فائده کار خوب برای ای باشد
 و ضرر کار بد برای او یعنی نفع طاعت از برای انسان است و ضرر معاصی بخود انسان هر یک پس از آن
 حضرت رسول هم این وحی را از زبان امت با الهام خدا و تعلیم ذی الکبریا عرض کرد ای پروردگار بزرگوار
 بعتوبت اگر فراموش کردم فیله از طاعات را یا خطاکت هم و بدون فقتله ترک محرمات شدیم ای
 پروردگار ما و یارو مکن یترقا یا اگر ابراهیم را که یاد کردی بران کسانیکه پیش از ما بودند یعنی یهود و
 نصاری که تکلیف شناسانه قولات برایشان بوده ای پروردگار ما و تحمیل کن ما را از چیزی که طاعت و
 بنیست ما را یا آن چیز حق و کن و در کارها ما را از فائده ها مان ما را و بپوشان عیوب ما را و مؤاخذه ان ما را و توان
 مکن و بیست ما را از کار ساز و یاری ده که ما را از منور گردان بر همه ما که در پید گاه
 و کاران (چند از حق مؤلا است که یاری بند خود کند بر دشمن **در کتب خود** و در دست که حضرت رسول
 این دعا را در شب معراج خواند و ملائکه امین میگفتند و حق سبحانه و عبادت میفرمود **در کتب استقامت**
 تکرار خواندن این آیات و ادوات حضرت رسول هم فرمود و حق سبحانه این هر دو این دعا را از آن فرمود از
 گنجهای بهشت است و بقدر آنرا نوشته قبل از خلق انسان و زمین بدو هزار سال هر که بعد از ما و خفتن
 این دو آیه را قرائت کند هیچ چیز باقی که هر شب با عبادت و طاعت اینا کرده باشد و **نفس فرمود**
 هر که این دو آیه را بخواند جمیع مآیات او را کفایت کند و فضایل این دو آیه بسیار زیاد است و **حق**
 رسول هم فرمودند خوانتم سوره بقره از محضات بهشت برای هیچ پیغمبری نظیر این عطا نشده است و
 این آیات در وقت معراج حضرت رسول هم وحی شده است **چند تفصیل از ادوات پیش معراج دو**
 فصل چهارم بتفصیل ذکر خواندن شهادت الله تعالی ترجمه آیه **در هر روز** از این قرار است

در ترجمه ابی ابراهیم معراج

پالا است (از غیر و نقص و هر عیبی) آن کسی که بوند بند خود را (محمد که اهل بن اکرام است زیرا بنده
 مقتربان مقتله است در شئی از مجمل حرام (مکه) بسوی مجمل دورتر از اهل مکه (بیت المقدس) آن
 مجمل یک پرک کردیم برگردا کرد آن که از زمین شام است با آنجا محمد را برودیم تا بنماییم او را از دلائل قل و
 عظمت خود (سرعت سپهر و رؤیت عجایب آسمانها و زمین **چنانچه** در احادیث معراج ذکر خواهد شد
فلا یستیکبر او است چنانی خدا مشاوا (سخنان کفاز را در کذب گفتار معراج و غیر آن و بیایا احوال و مشا
 در قصد **ابی ابر** در حضور فن حضرت رسول (شب معراج از مکه به بیت المقدس نازل شد و مسلمانانها
 متبقی هستند بر اینکه متکراین کا فر است رفتن حضرت با نمان در آیات و البیحه که ترجمه خواهد شد **در احادیث**
 متواتر است و هیچ مسلمانی انکار نمیکند که چه در تفسیر آن بعضی مسلمانان و بعضی معراج راجع قائل هستند از
 نادانی و بی علمی فانیست عقیده بعض حکماء مشائین و غیره **در کتب سخنان** در این نیز (و عبدالله) اشعار بد لیل
 معراج نایبیت المقدس زیرا که بحری آن بر هر چیزی قادر و از هر غیر و نقص و عیب مبری است بر قدرت و اجرای
 چنین امر عجیب دارد و محمد هم بنده مقترب درگاه آن قادر علی الاطلاق مشرعه از هر غیر و نقص پس قابلیت و
 اهلیت دارد که چنین امر عجیب در باره او اجرا شود و مختص باین کرامت گردد **(ترجمه ابی ابر سوخته)**
 از این نقل است پیرسای محمد از فرستادگانی که پیش از تو فرستادیم آیا اگر دانید ایم یعنی فرموده ایم بجز
 خدای امر ندانم مهربان خدا بان پرسیده شوند این سؤال در شب معراج بود **چنانچه** در بسیاری از
 احادیث وارد است و از مسجد بن جیب و خیله از صحابه نقل شده است و این نیز برای رد نصاری و غیرهم که
 حضرت مسیح را یا او ثانی می پرستیدند در شب معراج که همه انبیاء جمع شدند خطاب از درگاه دی الجلال
 بحضرت رسول آمد که از عوالم انبیاء پرسند آیا این دعا ایستادن آنها موافق امر ایشان بوده است

در ترجمه ایبرجه نام

(۱۵)

علم انبیا اقرار بتوحید نمودند و انکار عبادت غیر از خدای متعال کردند و تفصیل این مآل جواب است
 احادیث معراج ذکر خواهد شد **ترجمه ایبرجه نام** از ایضاً است سخن نگفته از وی هوای نفس
 نیست سخن او مگر از وی نمی و الهامی که با وی شد است امون خان و حی با وی ملکی که قوای او شد
 و سخت است مراد جبرئیل صاحب عقل فوق عقول پس بصورت اصلی خود در آمد جبرئیل و حضرت رسول
 او را بصورت اصلی خود دید **در** صورتیکه جبرئیل در افاق اعلی یعنی در چین صعود با آسمان بود چنانچه
 روایت شده است که هیچ پیغمبری جبرئیل را بصورت اصلی خود ندیده مگر حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و
 که جبرئیل را در دفعه بصورت خود دیده یک دفعه در افاق اعلی و دفعه دیگر در نزدیکی سده المستفی چنان
 تفصیل آن در احادیث معراج خواهد آمد پس از آنکه حضرت جبرئیل را بصورت اصلی خود جبرئیل نزد حضرت
 در در اینجه شد از افاق نبوی انحضرت تا اینکه فابین حضرت و جبرئیل نماند مگر فاصله که که اگر کسی بیند
 میکند و مقدار آن فاصله ایاد و کان بود یا نزد دیگر پس جبرئیل وحی کرد به بند خدا اینچه خدا بوی وحی
 نمود و آن وحی بسیار عظیم بوده که بصورت نیک و با بهام **در** این ایانه ذکر شده برای شدت تعظیم چنانچه در
 علم بیان مقرر است که انجام برای شدت تعظیم است دل پیغمبر نکند بپند و اینچه بدیده خود دید از صورت
 جبرئیل و آیات عظیم الهی و عجایب کون و اینچه بحشم بصیرت درک کرد از وحی الهی و عظمت و کبریا و ذی الجلال
 بلکه با کمال بصیرت و اطمینان و ثبات اینچه دید و آنرا فهمید و بدان یقین کرد و هیچ شبهه تردید در آن نداشت
 پس ای گفتار با محمد مجادله میکنند در آن چیزیکه باین طریق ثابت و جازم دیده از عجایب و غرائب خلق
 و آیات حقه معراج و دید جبرئیل بصورت خود در افاق اعلی در صورتیکه بتحقق جبرئیل را دفعه دیگر
 بصورت اصلی خود دیده در نزدیکی سده المستفی که ملت های این عالم یا مکرران که فوق از او از مخلوقات

فصلی در ذکر وضعیات اسماء الهی و زمین

(در)

اینکه خلقی پدید می آید و در یکی سده الهی هفتاد و هشت است که از امکاه متقیان و مخلوقات
منعم الهی و در وقتیکه می پوشانند سده الهی پنجاه و هشت و شانزده عجایب مخلوقات و موضوعات الهی و عالمی که
و غیره و دیگر در این مقام پنجاه و هشت سده الهی را می پوشانند برای شدت تعظیم و است و تفصیل هفت و سده
المنتهی و مخلوقاتیکه از او پدید می آید در احادیث و مخرج خواهد آمد **بعد از این فرمود چشم محمد بن ابی**
بجایب بحر الفیقول و غرض از آنست که هر کس را غیر از او مندرج در مهورت نیست از آنکه نه خیره شد و از حدیث
بجا و فرمود فقط بعضی معنوفات الهی و او امری بالجلال با کمال اثبات و بصیرت و تدبیر متوجه بود و از آنجا
و نشانهای الهی و عظیم و بزرگ بود و در **قرچم** این آیات بر حسب آنکه و آثار شرعی در روایات صحیحیه
و ظاهر این آیات نیست اقوال دیگری ضعیف و غیر قابل اعتماد در تفسیر این آیات ذکر شد چون دلیل بر آن
از ذکر آن صرف نظر شد **تفسیر این آیات و آیات سابقه در احادیث مخرج و ذکر علوم عجیبه آن ذکر**
خواهد شد و ذکر آن خواهد بود که حضرت رسول ص بر هر چیز که بگفت چنانچه ما بین محمد ص
و غیره نقل نمایند مگر آنکه در دو مکان یا نزد دیگران نظرد ما بین او و سایر موجودات از قبیل زمین و اسماءها
و عرض و کبریه و انواع و قلم و حجب و سرادقات همان مرتبه نزدیک بود قبل از خوض و ذکر آن را مولا و
است که وضعیت اسماء و زمین و کیهان سایر مخلوقات ذکر کنیم که مطالب آیات مخرج ظاهر بشود

لذا باید که در فصل دوم نیز بشویم

فصلی در وضعیات اسماء الهی و زمین بر حسب علم هیئت و
بنظریات قلمی و جلدی و ذکر بعض مخلوقات آنها

که بنظر سطحی بسیار ساده زمین که بر آن زمین می بینیم و اجرام منلای آسمانی که در شب و روز می بینیم

در بیان حرکت زمین است

(۱۷۲)

مشاهده نمایم ملاحظه نمایم که آن اجرام مختلف هستند بعضی در یک محل عین از قضا هستند و بعضی
 محل نمیکنند مانند ستاره های جدی، فرقدان، تین، دبت اکبر و اقمر و غیره بعضی آنها
 بالعکس محل ثابتی ندارد و در میان دو در یک قوس محبت از قضا میسر می آید از اول قوس تا آخر
 که از ایشروق و غروب اجرام تقیمة میکنیم آن اجرام متحرک مانند اقتاب، قاه و عطارد و زهره و مریخ و مشتری
 و غیره از این ملاحظه می شود که حرکتی در قضا نیستند و سریع محسوس میشود و این امر حتی هیچ نزدیک برای هر
 بدینا حاصل نیست **قبل از ملاحظه** آنکه و علم فرمود میشویم در سبب این حرکات یا بواسطه میزان اجرام
 متحرک دور زمین یا سبب زمین اگر قبل از تحقیق از این سبب در معراج فکر کنیم می بینیم که حرکت معراج
 آن ستاره های متحرک امر ممکن است زیرا که اگر قائل بیک ان اجرام باشیم حرکت حضرت خاتم الانبیاء
 صلی الله علیه و آله اما امر است چونکه هر یکی از آن ستاره ها قطع قوس روی زمین را در وقت یا دور میکنند
 و معراج حضرت رسول از زمین بالا ای آن قوس کمتر از خود قوس است زیرا که خط عمودی از زمین یا قطر
 بقوس یا محیط قضیه تر از خط منحنی قوس یا نصف محیط **و اگر** فرض کنیم که زمین دور بعضی از ستاره ها میگذرد
 که جسد شریف آنحضرت از سنگینی تمام زمین سبکتر است و حرکت او آسانی با مکان است و اگر فرض کنیم که
 زمین تغییر محل نمیکند و فقط بگویای محبت از قضا باشد و دور خود میچرخد معراج یک بدن و حرکت
 او نیز از حرکت و چرخیدن تمام زمین آسانتر است پس حرکت سریع معراج امر ممکن است در اکثر و ضعیف
 خواهیم داد که این حرکت برای جسم حضرت رسول هم امر ممکن است **از این** نظر سطحی اگر بگویم و در حد
 دلیل بشویم ملاحظه میکنیم که هفت جرم متحرک است و باقی ستاره ها ساکن هفت ستاره متحرک عبارت
 از عطارد - زهره - اقتاب - مریخ - مشتری - زحل ناچار میشویم که بگوئیم این هفت ستاره

در اینکه غم خیل وند نیاید محصور باشد

(۱۸)

هر يك آنها جرم مضیی نیست که در جرم دیگر ثابت و مرتسم است مانند میخهایی که در لوحه کوبیده شده باشد و آن جرم دیگر در زمین میگرد و بواسطه گردش آن جرم دیگر جرم دیگری که در او مرتسم و کوبیده شده است تغییر موضع میکند و آن اجسامی که ستاره ها در آن مرتسم هستند با اسم فلک دنیا هم و هر يك بالای دیگری واقع و بحد و خود محیط است تا چاریم که بگوئیم که آن اجسام فلکی شفاف و خالی بودند هستند زیرا که مانع نیستند از دیدن نور ستاره های مرتفع از خود و تا چاریم برای ستاره های غیر متحرک هم بوجود فلک دیگر قائل شویم که آن ستاره های و خشان غیر متحرک هم در آن فلک چسبیده و مرتسم شده باشند برای نظم حرکات سیارات تا چاریم بفلک دیگر خالی از ستاره قائل بنویم که آن فلک تمام افلاك محیط و منظم حرکات آنها و آن فلک را فلک اعظم و اطلس و غیره گویند هم نامند مجموع افلاك بنا بر این نه فلک میشوند **نظر** فوق در خصوص افلاك و حرکت آنها نظر قدما و هیوین و مجتبیان و یونان و مصر و دیانزد قرن قبل از هجرت که تقریباً (۱۵۰۰) سال باشد این نظر نظر سطحی است و مبنی بر همین و حدس بسیار دور و منافی عظمت کون و موضوعات غیر قابل حصر الهی که میفرماید در آخر سوره لقمان **وَلَوْ أَنَّ فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرِ يَمِينٌ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ** یعنی اگر آنچه روی زمین از درخت فلها باشد و دریا هفت برابر آن فلک باشد برای نوشتن مخلوقات الهی آنها تمام میشوند و نوشتن مخلوقات الهی تمام نمیشود **عظم** کون و موضوعات الهی نباید بر نه طبقه محصور و محدود بشود این نظر نیز در کتاب بحد فلک نهم متجربان سخن نمیکوید چنانچه تر بنه فلک هم دلیل ندارد اگر چه متشعین تابع این هیئت خیال کردند که مراد از عرش که در شرع مذکور است فلک نهم و مراد از کرسی فلک هشتم است تا بر بعض خیال است زیرا که عظمت عرش و کرسی بالاتر است از آنچه در عالم هیئت قلم برای تحدید فلک هشتم

در بیان قول الهائیکه فلك قابل خرق و التیام میکند

(۱۹)

و نههم بیان شده است **مع ذلك** اگر این نظریه را فرضاً بقبول کنیم معراج حضرت رسول آری بالا شکر از
فلك اعظم در ثلث شبک طالع بخواند داشت زیرا که فلك اعظم در همان مدت **هرگز** و بخود بمقدار خود
متصل از زمین تا فلك اعظم از مسافت طی میکند **چنانچه** خرازی شرح داده و سابقاً در خطبه این
کتاب نقل کردیم چیزی که خیال میکنند با معراج منافات دارد اینست که متفلسفین یونان و رومی بودند که
که فلك قابل خرق و التیام نیست **چون** جسم ثقیل مانند جسد مطهر حضرت رسول **علیه السلام** و الله میسر نیست
از فلكی بفلك دیگر بگذرد که چه محتاج بر دین ادعا نیستیم برای اینکه در این عصر ثابت شده است که فلك
بان حق اصلاً وجود ندارد و تمام ستاره ها در فضا غیر معلوم الهامیه شناورند مع ذلك آن ادعا بر آن
فلسفه و نظریات مخومی انحصار باطل است و فلاسفه حکماء اثبات کردند بنا بر قواعد حکیمه و طبیعیه آن
که اجسام از حیث خرق و التیام طبیعی و صنایع متماثل و یکسان هستند چه اجسام فلکی و چه اجسام عرصی
منتهی اینست که اسباب خرق و التیام در حد و طبیعیه آن و وسائل صنعتی بر حسب اختلاف آن اجسام
مختلف است و از حیث امکان حدشان حادثه تمام اجسام یکسان هستند **علی ای حال** ثابت و
حکمت و طبیعیات قدیمه معراج از زمین تا بالا تر از فلك اعظم انسان و سهولت از حرکات فلك که حساً
هر شب روز بواسطه ستاره های درخشان و خورشید مشاهده میشوند حکماء و فلاسفه متقدمین
بر نظریات اهل هیئت اقتضای کردند و نظریات لاترازیست را داشتند و عموماً منطبق بودند بر اینست که
بعد از آن عالم زمینها و دریاها و بیابانها و انواع حیوان و انسان و مخلوقات غیر متناهی دیگر هستند
و تفصیل آن عوالم را در سطوح **در کتاب ثولوجیا** ذکر نموده و از فیتاغورث و افلاطون و هراس و
ابن ارسطو و غیرهم نقل شده است و حکماء و عرفاء اسلام نیز باین امر معتقد بودند **و محیی الدین** ذکر

کتاب تیکه ها و ذرات عالم فاعول المریک است

مورد مختلفه این امر بقیح میکند و شادخ مقاصد و امثال انرا مفصلاً ذکر کرده اند و از این
عباس نقل شده است باجماع معتدله این عموماً متفق هستند که فاد ذرات عالم فاعول المریک غیر متناهی محصور
موجود هستند و در آنها غریب بینیا و غاوقات زیاد موجود است کسانیکه مالک علوم و صفاتی هستند
توانند با این عوالم سیر کنند هیچ جسم کثیف ندارند و چار و زمین و آهن و غیره مانع سیر آنها نمیشود و آن
سخت ترین اجسام صلبه نتواند میکنند و سنگین ترین اجسام و لو به ثقل تمام زمین نباشد از دوزخین نقاط
بهر نقطه که میخواهند یک لحظه حاضر میکنند و بجز آنکه میخواهند از آن عوالم میروند و در آن داخل میشوند
در اماکن متعدده و عوالم مختلفه حاضر میشوند بنا بر این مزارع امر عادی برای اشخاص مالک عالم روحا
است چه رسد باینکه بقوای مستقره برای آنها حرکت میکنند **مخصوصاً** حضرت رسول اکرم که مخصوص
بمراپای بگری که سایر انبیاء نداشته اند شنند میباشد لکن لازم است که از این مرحله بگذریم و بمرصده محیی چشم
بجود رساندگی فطر اقصا نکنیم هرگاه قدری در نظر فکر دقیق تر بجوم و در عظمت کون فکر کنیم و چشم را بوی
(تلسکوپ ها و اسپکتروسکوپ ها) و مرصده فلکی ناز و روشن کنیم که ستاره های دقیق و که نور و دور را به بینیم
معداری از بعد و دور و محیر العقول فضا و مخلوقات قدش از برای العین مشاهده کنیم فلا خطه خواهیم
کرد که نظرات هیئت جدید با قرب بصواب مناسب غمت کون و قدر ازلی غیر محدود الهی است **انوقت**
هر ستاره از ملوهای ستاره های آسمان حرکت را مشاهده خواهیم کرد که هر یک بمرتب غیر قابل حصر از مزارع
عجیب و غریبه است و **مزارع** حضرت خاتم الانبیاء علیه افضل الصلوة والسلام از تمام حوادث این
فضا و دهر اشراسته است علماً هیئت در عصر حاضر بگویند که فضا غیر متناهی است و پراز ماده شش
لطیف غیر قابل ادراک و ستاره ها در این فضا شنا میکنند علامه ستاره ها را ممکن نیست که بشر بتواند

در بیان تحمل بدن درجه حرارت خورشید

تجربست و در ویلون و ششصد هشتاد و یک ویلون و نه هزار و سیصد و هشتاد و یک (۲۲۶۸۱۰۰۹۰۰۰) اب
 برف را جوش میاورد مقدار یک از آن حرارت آفتاب بر زمین هر یک یکم از ویلون و سیصد و هشتاد و یک
 ویلون جزو تمام حرارت آفتابست (۲۲۳۸۱۰۰۰۰۰۰۰) **و علی** و هیئت برای تحمل بدن درجه حرارت
 خورشید گفتند که درجه حرارت درون خورشید ممکن نیست که معلوم شود لکن بطور حتم درجه
 حرارت سطح ظاهر ویلونها بسیارست و از درجه ظاهری آنچه تاکنون برای بشر معلوم شده است بنا
 بر تخمینه دقیقی اینست که درجه حرارت سطح ظاهر آن هفت هزار و نود و نیکم است که صد درجه اندرجه
 جوش غلیان است و بخیر در سیصد و شصت و نین فلزات نیز دیکان گاز میشود **و بواسطه** فشار دیکر در
 سطح آفتاب موجود است آن گاز فوراً با جلیط تبدیل میشود و روی سطح آفتاب بانه های آتشی مرتفع
 هستند که ارتفاع هر یک چندین هزار فرسنگ میباشد در سنه (۱۳۳۸) هجری دوازده سال قبل
 یکی از این زبانها مقدار هشتاد و چهار هزار فرسنگ از سطح آفتاب مرتفع دیدند که حجم این زبان پنج
 برابر زمین مابوده و در هر ساعت تقریباً ده هزار فرسنگ صعود میکرد **(پروفسور وایک)** در شصت
 دو سال قبل در روز هفتم سپتامبر بانه کشف کرده که در نتیجه فوران های یک در درون خورشید حادث
 شده حاصل شده است و توسط اسپیکر سکویس (از مشاهیر نموده و بیست و چهار ساعت تقریباً بعد
 حادثه این فوران از زبان قطع قطع شده و بالای سطح خورشید بر زمین سیصد و بیست و یک فرسنگ در
 مدت ده دقیقه حرکت بالای سطح خورشید بوده است افادنا الله من نار جهنم که حرارت آن بیشتر
 از اینست ویلون ویلونها **که** مریخ اوج مشرقین باین آفتاب معاندند **چند** درجه از
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله دارد است که هر روز هنگام زوال ظهر اوج کن از آن مقابل سطح خورشید

فرشتگان تعدیل نمایند و ای ظریف و دقیق الحاد **اقاب** این عظمت از کوچکترین ستاره ها
فضا و فضاها را این محسوب میشود بواسطه دوری و فزایدی که آن اقباها از فضا دارند بنظر ما که چنانچه
و بصورت ستاره ها را از این بدینیم و برای دوری و فضا و عظمت آن گفتند که نزدیکترین ستاره های زمین سیاره
اقاب است که در صورتیکه فاصله مابین فضا و اقباب بنحو متوسط بود و یک میلیون و سیصد و هشتاد
و شصت و دو میل است و مع ذلك نور آن بماد در مدت هشت دقیقه و سی و سه ثانیه میرسد زیرا که نور
در هر ثانیه هفتاد و هفت هزار میل می یابد بعضی اقباها را دور و فزایدی که مدت یک سال می رسد و بعضی
انها در مدت بیشتر از مدت چندین هزار سال اگر فرض کنیم که نور در ثانیه (۷۷۰۰۰) میل می رسد و
فرض کنیم که نور بعضی ستاره ها در مدت بیشتر بگم از سال بمایرسد برای تعیین فاصله مابین فضا و این
ستاره در فضا بمیل چه حساب لازم است و کدام رقم در چه مرحله باید بگذاریم معلوم نیست فقط خدا
میداند... **بعضی علمائین** هیئت در این عصر حد و برای بعد بعضی سیارات از زمین ذکر کرده اند
گفته اند که ستاره های (الف استورم) نزدیکترین ستاره ها است بمسافت مابین فضا و اقباب
ملیون و شصت است و شعری یابی که روشن تر از ستاره ها است و در برابر این مسافت از فضا دور است
سی ستاره هستند که مسافتشان از زمین شانزده تریون فرسنگ است و پانصد ستاره هستند که مسافتشان
از زمین هشتاد و سه تریون فرسنگ است بعضی ستاره های که کاشان مسافتشان از خورشید شانزده
کا تریون فرسنگ است و مجموع ستارگانی که در هر قول وجود هستند باندازه از زمین دورند که
نور آنها از زمین در مدت کمتر از یک هزار سال می رسد و مقداری از شش سو عوالم که در نظر گرفته شدند
مجموعه آنها بشکل دائره تقریباً تصور کرد و مسافت مابین طرف و طرف دیگر آن باندازه دور است که

قول هرشل مجمر معروف المانی

(عربی)

تو از یک طرف بطرف دیگر که مدت پانصد هزار سال کمتر نمیرسد یکی از علماء این قرن میگوید اگر تمام سطح کره زمین را یک ورق کاغذ فرض کنیم و از قطب جنوب شروع بگذاشتن صفحۀ نیایم تا بر سیم باخرین نقطه قطب شمال جایی برای گذاشتن جدید مسافت فاصله ما بین ما و آن ستاره بفرسخ تعیین کند یافت نخواهیم کرد و در ^{الانصر} ما قبل سوره کهف در قرآن کریم میفرماید قل لو کان البحر مِلًّا دالِّ الْکَلِمَاتِ رَبِّی لَفَعَدَّ الْبَحْرَ قَبْلَ أَنْ تَنْفَکَ کَلِمَاتِ رَبِّی وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا یعنی اگر دنیا مرکب باشد برای نوشتن مخلوقات الهی هر آنکه در دنیا تمام میگردد قبل از آنکه نوشتن مخلوقات الهی تمام بشود **هر** فضا ستاره های دور تر از این هم هست که تشخیص آنها برای بشر و هر وسیله که باشد ممکن نیست فقط میدانیم که بر اصل بسیار زیاد و فاصله های بسیار دور تر از اصل سابق الذکر در فضا موجود هستند و اما علم این فضاها و ستاره ها هیچ قابل احصاء نیستند هرشل مجمر معروف المانی بواسطه تلسکوپ بیست و یک میلیون از این ستاره ها یا اشیاء محسوس کرده و باقی را توانست حساب کند بعد از هرشل علماء هیلبرت در این عصر دسته هزار میلیون تخمین کرده اند و بعضی گفتند که میلیونها حساب بپیچید که در فضا موجودند هر یک عالمی مانند عالم ما است و میلیونها حساب که هر یک چندین قرن از ما است برای سیر و رانها که قطع مسافتها را میکنند و هر ذره آن حساب بپیچید که تشکیل عالمی مانند عالم ما و منظومه شمسی مانند منظومه شمسی ما میکند و بعد ما بین هر یک از آن ذرات با ذره دیگر بعد دوری که ما بین عالم ما و عالم دیگر موجود است یا بیشتر میباشد منظومه شمسی ما بیشتر از چهار میلیون میلیون و سیصد و شصت کهکشان مسافت دارند و بیشتر از ثلث این مسافت بطرف نقطه قطب عالم امتداد دارد و قریب ذلک هر ذره از ذرات حسابی عالمی است بزرگتر از عالم و منظومه شمسی ما این ستاره ها بنظر ثابت میباشد لکن این نظر خلاف واقع است زیرا که هیچ جسمی عالمی از حرکت نمیتواند باشد یا حرکتی را بقی و فی الحقیقه

در سرعت حرکت سیارات

(۲۵)

این ستاره ها افتابهای بسیار درخشان و سریع الحركه هستند و نسبت سرعت حرکت آنها نسبت به افتاب
 پس اگر افتاب ثابت باشد که چندین بلون برابر افتاب است سرعت حرکت آن نسبت به سرعت حرکت افتاب ماهیان
 نسبت خواهد بود **هرستاد و گز** از این ستاره های ثابت خود افتابی است و دور آن چندین ستاره گردش
 میکند که هر یک از آن سیارات عالم است مثل عالم ماه و دارای مخلوقات مناسب محیط و وضعیت آن سیارات میباشد
 تمام آنها در فضای مخلوقات ما اثری به سرعت تحیر القول گردش میکند و ممکن است که همان افتابها مرکز دکانها
 داشته باشند که دور آن کانون میگرددند **وان** مرکز دکان افتابهای بسیار بزرگی هستند که بواسطه شدت
 دوری حرکت نیستند برای شناختن آن ستاره های ایستاده که سابقا ذکر شد یا افتابها و عوالم آنها شناختن عالم
 ما از دست بواسطه اینکه هر یک از آن ستاره های ثابت عالم است مانند عالم ما **عالمها** عبارتند از یک
 افتاب اجرام متعددی که دور افتاب میگردند **و در اول الاثبات** ستاره های دنباله دار که در این عالم
 متحرک هستند و فکر که مشاهده مینمایم و افتاد بگردش و شهابی نیاز و زمین که بر او ساکن هستیم **افتاب**
 که عظیم است که عظمت جرم و ثقل و بعد و ابعاد و بقا ذکر کردیم این که نسبت زمین با ساکن است زیرا که
 زمین دور او میگردد برخلاف مقدمات علماء هیئت قدیم که در احوال زمین ذکر خواهند آمد **و مع ذلك**
 افتاب با عظمتی که دارد دارای دو حرکت است یکی حرکت وضعی که دور محور خود میگردد این حرکت در شش
 هجری بواسطه کله های (لکه ها) که دو صفحه افتاب با دو دایره بهم پیوسته اند که در آن زمان اختراع شده بود
 شد و اکتشاف گردید بعد از آن هر مثل فیم المانی **و در فو نو بر و تن** ایطالیائی این حرکت را توضیح
 داده و گالیلو معروف آنرا ثابت نمود و قل لک که که افتاب در مدت بیست و هشت روز دور خود میگردد
 و بواسطه حرکت انتقالی زمین کلفت معین در مدت بیست و پنج روز یک نقطه معین از افتاب ظاهر میشود

در ستاره‌های دیگر و بافتن حرکت میکنند

(۲۶)

در مقدار سرعت این حرکت از مقایسه این آیات که در آنها بگذرد و اقطاب تکمیل میشود با محیط اقطاب معلوم میگردد که این حرکت در فضا بمقایسه حجم و وزن خاص محیط اقطاب بمراتب لا تقد و لا تخفی عجیب تر از معراج است علاوه بر این حرکت اقطاب حرکت انتقالی دارد و تمام علماء هیئت متفقند هستند که اقطاب با تمام سیارات عدیه و ذود بنها و اقمار و هر چه تابع اقطاب است بسوی منطقه معتین که نورانی ترین ستاره‌های (الجاثی) که یکی از کواکب اشکال صورت ثنائیه ثابت میباشد و در آنجا سرعت غریبی و محیط مستقیم حرکت میکند سرعت متوسط آن حرکت روزی چهار صد و بیست و دو هزار میل است برآی عظمت این فضا اگر بقول بعضی علماء هیئت و داروینستها قائل شویم که اقطاب قبل از چندین هزار هزار میلیون سال خلق شده است و روزی این قدر فضا روینقطه الجاثی حرکت میکند و همچنین ستاره‌های الجاثی این مقدار و بافتن حرکت میکنند یا بیشتر اقطاب متصل بان ستارگان میشدند و آن ستاره‌ها با اقطاب میزدند با اینکه هر دو مسافتها بی‌نهایتی کردند که زمین و دریاها سهل است اگر تمام موجودات مرده و زنده را با وجود کاغذ و در پامرکت فرض کنیم احصاء مسا فاشیکه آن ستارگان در آن مدت طی کردند بفرسند نخواهد توانست کرد آیا حرکت دائمی با سرعت عجیب از اجسام و اجرام محیر العقول در فضا عجیب تر است یا معراج یک جسم صغیر حجم در فضا و البته حرکت اقطاب با توابع خود بسوی عوالم بیشتر و بزرگتری که آنها هم بسوی اقطاب حرکت میکنند بمراتب لا تخفی عجیب تر است و همچنین حرکت زبان‌های آن قسطنطنیه لا متهی لقد و این اقطاب کانونی است که زمین و تمام سیارات و اقمار تابعه آنها و ذود بنها و دران بگردند و بواسطه جاذبه عمومی اقطاب مرتبط هستند و حرکات منظم شده است خود آن سیارات بالطبع مظلّم هستند و نور خود را از اقطاب بگیرند یعنی آن درخشندگی که در سیارات مشاهده میشود نور انعکاسی اقطاب است و آنها چون

زمین یکی از سیارات است اگر بخواهیم از سیارات مثلاً مریخ برویم زمین را ستاره درخشان خواهیم دید
هر یک از این سیارات یک یا دو ستاره یا بیشتر تابع دارند که در خود سیارات میگردند و با هم مریخ
یا اقمار سیاره معروف هستند مانند مریخ که ذکر خواهد آمد ان اقمار بالجمع مظلم هستند و مانند
خود سیارات نور و روشنی بطریق انعکاس از آفتاب میگیرند و در ذات الاذنات بالجمع مظلم هستند
و نور خود را از آفتاب میگیرند توسط تاثیر غایب آفتاب بر آنها و خروج بخار و بقی از هسته مرکزی آنها که
همیشه بخار بسوی آفتاب توجه است و در تحت تاثیر نور آفتاب سفید بنظر میاید تمام ستارها و اقمار و
الاذنات دور آفتاب حرکت و مدار معینی را میزنند با استثنای اخیر که مقدار آن غیر معین است .
علم سیارات در هیئت قدیم هفت سیاره حساب میکردند آفتاب . و مریخ . و عطارد . و زهره .
و مریخ . و مشتری . و زحل و در هینک عصر حاضر مدلل شد که آفتاب مرکز این عالم و نسبت سیارات
است و مریخ ستاره مستقل نیست و تابع زمین است پس از سیارات معروف هینک قدیم پنج سیاره جزو
سیاره دیگر در هینک جدید محسوب میشود و باز زمین که مانند سایر سیارات میباشد شش سیاره بشود
و قبل از صد و پنجاه سال سیاره دیگر با هم اورانوس بواسطه تلسکوپ کشف گردیده است و بعد از چهل و
پنج سال ستاره هشتم با هم نپتون کشف گردیده است قبل از کشف ستاره نپتون بچهل سال تقریباً چهل
سیاره کوچک فابین مریخ و مشتری کشف شدند و بعد از این علم سیارات کشف شده بعد و هفت
سیاره رسید اخیراً علم هینک متفق شدند که کیت سیارات کوچک و بزرگ دو بلی و تلسکوپ
و محصور بعد معین نیست بهر حال تمام سیارات کوچک قابل اعتدال نیستند و میارایند که چکر است از هر
حیث باز زمین فاشابه داشته باشند و قریباً محتمل است که مخلوقات نامیر از حیوانات و نباتات و نباتات

در بیان حرکت زمین است

مناسبت صفت آن ستاره داشته باشد منحصر به شمس سیاره بزرگ میباشد زمین - عطارد - مریخ -
 مشتری - زحل - اورانوس - زهره - ونوس است هر یک دارای ستاره اشیت یا ستاره ها که تابع آن
 میباشد و باسم اقمار یا سیارات تابعه نامیده میشوند **زمین** دارای یک قمر است و بتوین دارای دو قمر و شمس
 چهار قمر بزرگ و ده قمر کوچک زحل و اورانوس هر کدام دارای هشت قمر است تمام سیارات و اقمار از مشرق
 مغرب میگرددند **از غایت** امور و کسانیکه از روی کشفیات و علوم فلک معتقد بحرکت عجیب و غریب
 تمام این اجرام لایحه هستند بگونه حکم میکنند یا استیال حرکت مغرجه حضرت رسول با اینکه هر یک از آن
 حرکت ستاره ها عجیب و غریب از معراجیه است **چنانچه** از تفصیل آن معلوم میشود (۱) **ارض**
یا زمین - که در سطح ارضیت میکنیم دو دایره از آفتاب به فاصله یک میلیون و چهار صد و
 بیست میل سیخیده شد و قطرش تقریباً هشت هزار و هشتصد و از ده میل **محیط** استوائیش بر بیست
 و چهار هزار و هشتصد و نه میل و حتماً بیست و پنج میلیون و چهار صد و بیست و چهار
 و دوازده و نوزده هزار و سیصد و هشتاد و یک و سیصد و بیست و یک و سیصد و بیست و یک
 است شش تریلیون و شصت و پنج تریلیون و پنجاه و یک بیلیون و صد و هشتاد و بیست و نه
 و چهار هزار است **زمین** با این عظمت دارای دو حرکت سریع یکی حرکت وضعیه که در طرف بیست و چهار
 ساعت بگردد و محور خود میچرخد و همیشه نصف کره خود مواجه افتاب است و بواسطه همین حرکت شب
 روز بخالد پیدا میشود و شب هر قطعه روز قطع دیگری زمین میگردد و سرعت این حرکت از مقایسه محیط
 زمین بحدت بیست و چهار است معلوم میگردد که یا نتیجه معلوم میشود که زمین سرعیت از گلوله توپ
 حرکت میکند **چرا** با بدین حرکت ممکن و واقع حساب کنند و حرکت مغرجه بحال و متنع این محکم بدون

قول فیثاغورث در حرکت زمین

(۳۶)

در بیل و قول بلا برهان از چند ناشی شد که حرکت دیگری زمین انتقالیه است که زمین در مدت سیصد و شصت و پنج روز پنجاه و هشت دقیقه و چهل و نه ثانیه و هفت عشر ثانیه دور افتاب میگردد و دایره عظیمه که افتاب در کانون او واقع است تشکیل مییابد و بواسطه همین حرکت فصول چهارگانه (بهار و تابستان و پاییز و زمستان) حادث میشوند سرعت این حرکت بر حسب مدار است که دور افتاب است زمین از آن تشکیل میگردد و فوق الفاده زیاد است و در هر شبانه روز قوسی از آن مدار طی میکند معادل نیم میلیون فرسخ یا حرکت این جرم عظیم با این سرعت عجب اسباب تراست یا حرکت مغایر جسم بیک انسان که وزن آن بیشتر از چند من میباشد بجهت حرکت این جسم عظیم کثیف نمیشود و حرکت آن جسم لطیف خفیف انگاز گردد یا تغییر از محکم و عقل از مقتضیات علم سید دیگری هست: حرکت زمین از قدیم الایام قبل از قول اسکون زمین معروف بود زیرا که قول بحرکت زمین رأی فیثاغورث پنجم یونانی که متجاوز از هزار سال قبل از هجرت کردیونان بوده است لکن بکمال اذ و بطلمیوس قائل اسکون زمین و مرکزیت آن که اخلاک دور او میگردند شد و بقول پنجم یونانی معروف که سیصد سال قبل از هجرت تقریباً در مصر میزیست تا بعد قول ویم را نمود و قول فیثاغورث متروک شد تا حوالی قرن دهم هجری در زمان (کیریلک) پنجم پروس متولد در قرن از خالک پروس در آن عصر بحرکت زمین قائل شد و باده اعتباری و ظنی این قول را اثبات نمود و رأی فیثاغورث را ناپدید کرد و علماء بعد رساله ها در این خصوص نوشتند تا اینکه نای بطلمیوس متروک شد البته علاوه بر این ادله بخوبی چون فیثاغورث علم خود را از نبوت و پیغمبری گرفته از خطا دور است زیرا که فیثاغورث بیکانه فیلسوف و منجم بوده که خدای بزرگ از پیغمبران و سبیل چنانچه محمد در ملک بخل صریح است که فیثاغورث فقط بین فلاسفه یونان تابع حضرت سلیمان بود و

بنیاد دوزخ و ضعیف و انتقالیه عطارد

خدمت از حضرت رسید بود هیچیک از علماء یونان غیر از او خدمت سپیری و رسید بود قبل علم از
 از نبوت و مصلح روحی گرفته شود از خطامصون نمیکرد ۲- **عطارد** ستاره سیاره که بحشم
 دین میشود و کائنات دو مقابل کائنات زمین و جاذبه از حسن جاذبه زمین است و در انتقالیه او در ظرف
 هشتاد و هشت روز تقریباً تمام میشود که سال عطارد همان مدت است در صورتیکه بعد از اوقات
 سوچ پنج مایه روز میگذرد و هزار میل میباشد از انجاسا فنی که در آن مدت طی میکند معلوم و سرعت
 حرکت او هم ظاهر میشود **دوره** وضعیه و بیست و پنج ساعت تمام میشود و همان مدت شبانه و روزه او است
 در صورتیکه قطر او دوازده و هشتاد و شصت و دو میل میباشد از انجاسا سرعت وضعیه عطارد نیز معلوم
 میشود ای حرکت وضعیه و انتقالیه این ستاره عظیم و جلیل کافی بر صحت و امکان مغرای نیست ۴-
 چه موجب برای استغراب امر مغرای باشد این دو حرکت عجیب متصور میشود ۳- **زهره** ستاره
 سیاره است که بحشم هنگام غروب و نزدیک صبح و گاهی در وسط روز دیده میشود دوره انتقالیه او
 گرد اوقات در ظرف دو نیت و بیست و چهار روز و شانزده ساعت و چهل نه دقیقه و هشت ثانیه تمام
 میشود با مقایسه بعد از اوقات که متوسطان شصت و شش مایه و صد و سی یک هزار میل میباشد
 سرعت این حرکت معلوم میشود **و حرکت** وضعیه او در ظرف بیست و سه ساعت و بیست و یک دقیقه
 تمام میگردد و با مقایسه قطر او که هفت هزار و پانصد و ده میل میباشد نیز سرعت حرکت وضعیه او
 میشود سرعت این دو حرکت برابر است از حرکت مغرای عظیم تر است علیهذا بناید برای علم فکاکه کرد و جاذبه
 حرکت مغرای نیز انکار شود ۴- **هرس** یکی از اجرام سیاره که بحشم دین میشود حرکت انتقالیه او در
 ظرف شصت و هشتاد و شش روز و بیست و سه ساعت و چهل و یک ثانیه و بعد متوسط

در حرکت مَرَج و مُشْتَرِی

(۱۴۱)

اِذَا قَاتَبَ صَدَسُیْ نَهْ یَلُونِ وَ سَبْعِدْ وَ دَوَازْدَهْ هَر اَمْرَ مِلَّ اسْتِ اَمْرَ مَقَادِیْشَ بَعْدْ وَ عِلَّتْ دَوَرَهْ
 سُرْعَتِ حَرَكِ انْتِقَالِیْهِ وَ دَاثِرَهْ كِهْ دَوَرِ اَقْتَابِ مَرْتَمِ مِیْكَندْ مَعْلُومْ مِیْشَوَنْدْ وَ حَرَكِ وَضْعِیْهِ اَوْ دَوَرِ طَرَفِ نِیْسَتِ
 وَ چَهَارْ سَاعَتِ وَ نَهْ دَقِیْقَهْ وَ بَدِیْسَتِ یَكْ ثَانِیْهِ وَ شَصْتْ هَفْتْ صَدْ ثَانِیْهِ وَ قَطْرَانْ تَقْرِیْبًا بِیَجْ هَزَارْ مِیْلِ
 اسْتِ اَزْ اَنْجَانِیْزِ بَرَعَتِ اَیْنِ حَرَكِ تَقْیِیْنْ مِیْشَوَدْ **اِیَّا اَیْنِ دَوَرِ حَرَكِ عَجِیْبِ تَرَازِ حَرَكِ مَعْرَاجِیْهِ نِیْسَتِ پَسْ**
 بَرَا یِ چَرِ سَبَبِ حَرَكِ مَعْرَاجِیْهِ اَمْرَ بَعْدِ یِ دَانَسْتَهْ شَوَدْ **۵ - مُشْتَرِی** یَكِ اَزْ اَجْرَامِ سِیَّارَهْ عَالَمِ
 شَمْسِیْهِ فَا سَتْ كِهْ بِحِشْمِ دِیْدَهْ مِیْشَوَدْ حِجْمِ اَوْ قَرِیْبًا مَعْدَالِ هَزَارْ وَ چَهَارْ صَدْ مَقَابِلِ حِجْمِ زَمِیْنِ وَ فَا دَهْ اَوْ بَیْشَرِ اَزْ
 مُضَاعَفِ تَمَامِ سِیَّارَتِ دِیْگَرِ كِهْ دَوَرِ اَیْنِ اَقْتَابِ مِیْگَرَنْدْ وَ بَعْدْ اَزْ اَقْتَابِ چَهَارْ صَدْ وَ هَفْتادِ وَ نِیْجْ مِلَّ یَوْنِ
 وَ نَوْدْ وَ سِتِهْ هَزَارْ مِیْلِ حَرَكِ انْتِقَالِیْهِ اَوْ دَرِ اَیْنِ بَعْدْ دَرْ طَرَفِ یَا زْدَهْ سَالِ وَ سَبْعِدْ وَ چَهَارْ زْدَهْ رُوزِ اَزْ
 سَالِ هَایِ زَمِیْنِ تَمَامْ مِیْشَوَدْ وَ قَطْرِ اَوْ هَشْتْ صَدْ وَ هَشْتادِ وَ چَهَارْ هَزَارْ مِیْلِ حَرَكِ وَضْعِیْهِ اَوْ قَرِیْبَهْ سَا
 تَمَامْ مِیْشَوَدْ **عِلْمِ اِسْرَعَتِ اَیْنِ دَوَرِ حَرَكِ تَقْیِیْنْ مِیْشَوَدْ وَ سُرْعَتِ حَرَكِ انْتِقَالِیْهِ اَوْ دَرِ مِلِّ اَرْعِیْمِ خُودْ**
 كِهْ دَوَرِ اَقْتَابِ مَرْتَمِ مِیْكَندْ دَرْ هَرِ سَاعَتِ یَسِیْ هَزَارْ مِیْلِ مَعْدَالِ یَدِ شَدْ اسْتِ كِهْ دَرْ هَرِ نَفْسِ كَشِیْدَنْ مِیْلِ
 مَسَافَتِ طَرَفِ مِیْكَندْ وَ نَزْدِیْكِ لَهْ یَیْنِ سُرْعَتِ اسْتِ سُرْعَتِ اِجْرَاءِ اسْتِوَاقِ اَنِ دَرْ حَرَكِ وَضِیْعِ كِهْ بَدْ وَ رَحْوَرِ
 خُودْ مِیْگَرَدِ كِهْ سُرْعَتِ اَنِ دَرْ هَرِ سَاعَتِ چَهَارْ وَ شَصْتْ هَفْتْ مِیْلِ مِیْا شَدْ اِیَّا بَا اَیْنِ حَرَكِ مَحْرُوقِ النُّفُوسِ
 جَا یِ بَرَا یِ اَنكَارِ حَرَكِ مَعْرَاجِیْهِ بَاقِیْ مِیْا نَدَدْ **اَلْبَتَّ** حَرَكِ مَعْرَاجِیْهِ تَرَازِ سُرْعَتِ دَوَرِ حَرَكِ شَصْتْ وَ
 نِیْسَتِ وَ حَرَكِ مَعْرَاجِیْهِ نِسْبَتِ سُرْعَتِ حَرَكِ اَوْ جَزْ وَ صَفْرِ مَحْسُوبِ مِیْشَوَدْ پَسْ حَكُونَهْ حَرَكِ مَعْرَاجِیْهِ اَنكَارِ كَرْدِ
ع - زُحَلْ - یَكِ اَزْ اَجْرَامِ سِیَّارَهْ عَالَمِ شَمْسِیْهِ فَا كِهْ بِحِشْمِ دِیْدَهْ مِیْشَوَدْ وَ سِتِهْ حَلَقَهْ بَزْرَكِ مَسْمُوكِ اَوْ دَا
 اَحَاطَهْ نَمُودَهْ وَ هَشْتْ قَرْدَارِدْ وَ بَدِیْنِ وَ اَسْطَلَهْ مَنْظَرِیْ عَرِیْبِ تَرِیْنِ وَ قَشَنَكِ تَرِیْنِ مَنْظَرِ هَایِ اَلْمَحْصُوكِ

مِیْشَوَدْ

در حرکت اودانوس و بلتون

میشود و روزی احوال از اناب هشتصد هشتاد و دو بلتون و صد و سی چهار هزار میل است و حرکت انتقالیه
 اود در بیست و نه سال و شش ماه از سالهای بین تقریباً تمام میشود و قطران هفتاد و یک هزار و هشتصد و
 جهان میل است و حرکت وضعیه او در ده ساعت و بیست و نه دقیقه و هشت ثانیه تمام میشود از اینجا
 سرعت دو حرکت این هر دو تعیین میشود ایما این دو حرکت دلیل قاطع بر امکان حرکت مغرجه که از انها است
 تر میباشد نیست ۷- اودانوس هر سیار نیست که فقط بمعونت تلسکوپ دیده میشود و بحشم مجرد
 هر کی اودا نمیتواند به بلند این ستاره از اناب بمقدار یک بلتون و هشتصد و پنجاه و سه میلون و هشتصد
 و پنجاه و یک هزار و دو میل و حرکت انتقالیه اود زوالات هشتاد و چهار سال از سالهای فائمه
 میشود و قطران او سی هزار و دویست و پنجاه میل است و حرکت وضعیه او در ساعت و نیم تقریباً تمام میشود
 این دو حرکت با این سرعت محسوس علماء بتوسط مرصد فلکی است علیهذا حرکت مغرجه نظیر یک
 امر محسوس را نیز نشان میدهد بلکه اسانرا از امور محسوس است ۸- بلتون نیز فقط بتوسط تلسکوپ
 میشود و بمقدار متوسط او از اناب و سیلئون و هشتصد و چهل و شش بلتون و دویست و هشتاد و یک هزار
 و دویست و سی میل است و حرکت انتقالیه او تقریباً در ظرف شصت و چهار سال و دویست و شانزده
 روز از سالهای فائمه میشود و این که قطرش بی و شش هزار و ششصد و بیست میل تخمین میشود که
 حرکت وضعیه او در چهار مدت تمام میشود هنوز معلوم نیست علی حال دارای حرکت بسیار سریع
 که بر امکان حرکت مغرجه دلالت قطعی دارد ۹- زوالات اناب ستاره هایست دنیاله
 دار که در مدارات مخالفه و در اناب مگردان این جهت گاهی خفیه و گاهی دیده میشوند و بعضی پس از دیده
 شدن خفیه میگرددند و هرگز دیده نمیشوند و دروهای انها مختلف است بعض این ستاره ها در وقت

در اینکه قمر کوچکتر از اجرام سماوی است

(۳۴)

با هوای زمین مشعل و بشرع از طبقه هوا میگذرد اگر زمین نزدیکتر بشود جای زمین آنها را جذب
و بر سطح زمین ساقط میشوند و سنگهای ساقط از آسمان بر زمین را از نوع شهاب میدانند و بعضی
ان اینجا را بجز میگویند و شانزده نوع فلز از فلزات زمین در آن یافتند و وزن بعضی آنها معادل سی و
شش من بر هر تقریباً بوده است و بعضی آنها در وزن داشت و بعضی علماء میگویند که یکی از شهاب
ناقص زمین شد و در آن بگردید و در پیچیدار میل و در هر سه ساعت و ثلث دوزخ خود را در اظراف
زمین تمام میکند در آن مدت تغییر یکبار دوزخ زمین میگردد **حرکات** شهاب که همیشه مشاهده می
کنیم و سرعت آن حرکات بنا بر تحقیق علماء هیت برابر با حرکت معراجیه عجیب تر است با این مشاهده
حتی چه داعی است برای انکار حرکت معراجیه غیر از عقل از امور محسوسه و معلومه .

۱۱- اقامت سیارات که سابقاً ذکر کردیم که پنج سیاره اقامت یافته دارند و شرح و حقیقت و حرکات آنها
اقامه موجب تطویل است **لذا** در اینجا فقط بعضی احوال عامه تر زمین را که مشاهده میمائیم ذکر میکنیم
و از ذکر آن کیفیت عمومی بنا بر اقامه معلوم میشود قمر حاجیه است قاریک و درخشنده گیش بواسطه انعکاس
خورشید بر او است و آن اشعه سپید هزار مرتبه از نور آفتاب ضعیفتر است و بواسطه نزدیکی او
بر زمین بنظر فایز رنگ دگای بزرگتر از آفتاب پدید میآید و چون که بعد از زمین بنحو متوسط نود و پنج هزار مای
فرسخ است و فی الحقیقه قمر کوچکتر از اجرام سماوی است زیرا که محض چهل و نه مرتبه از زمین کوچکتر
و نصف قطرش سپید و نور و یل فرسخ است و محیطش دویست و هشتاد و پانصد فرسخ است در قمر کوه و دره و جود
است و لکه های میثاق که در آن مشاهده میشود اثر سایه آنها است و لکن هوای جوئی و ابج ریا بلکه
هیچگونه فایده دوزی موجود نیست از جهت گفتن که حیوان و نبات ندارد و اگر در او این دوزی بافت

در اثبات عالم شمس و سیاره ها

(۳۵)

بشوند جز با این نوع آنها با حیوان و نبات ایضا متفاوت است قریب داری به حرکت است **اول**
 حرکت تبعی که در مدت گردش زمین دور افتاب قمر با الشبع در ظرف همان مدت دور افتاب میگرد
 در **دوم** حرکت انتقالی که در ظرف بیست و هفت روز و هفت ساعت و چهل و هشت دقیقه یکبار دور
 زمین میگرد **سوم** حرکت وضعی که در ظرف همین مدت قمر نیز یکبار به بد و خود میچرخد و این
 واسطه کیفیت های مختلفه هلال و تربیع و بد و خاق را پیدا میکند چنانچه هر دو علم هیکل مقود
 است و بواسطه تابعیت قمر زمین را از اجزای زمین فرض کردند و اسم آنرا قمر زمین نامیدند و حکم
 کردند که جاذبه فایین قمر زمین موجود است مانند جاذبه فایین زمین و خورشید را با یکدیگر تحقیق
 حرکت اصل و تبعی قمر شکی باقی نمینماید در امکان حرکت معراجیه که همراه با حرکات قمر است و اصل
 حرکات عالم شمس و اعجاب انرا بر حسب تحقیق متأخرین علماء هیئت ذکر کردیم و باید دانسته شود که
 عالم شمس از تمام شمس سائر که در کواکب و ستاره های ثابت معلوم شده اند کوچکتر است
 تمام عالم شمس از شمس سیارات و اقمار تابعه و ذوات الاذنب شهاب و نیازک و ابغادی که
 فایین آنها نسبت به بعض شمس دیگر مانند ذره اینست نسبت بکرة زمین و حرکات آنها هر یک بحد
 قاطع است و برهان منطقی بر امکان معراج **۱۲** ثوابت - در ثوابت تجاوز از سه هزار و پلئون
 و هفتصد و پنجاه و نه هزار و پلئون دلیل محسوس و ظنی بر صحت معراج و امکان آن موجودات ستاره ها
 که آنها بنظر ثابت میاید و فاصله که فایین آنها بدون تغییر موجود است و تصور میکنیم که مثل
 سیارات در فو و درخشانگی است فی الحقیقه بعکس حرکات سیارات از مغرب بمشرق متحرک هستند
 و فاصله که فایین آنها موجود است و نزدیکترین ثوابت زمین اقلا دو بیست هزار مرتبه از افتاب دور

بسیارها
 در بعضی از
 ستاره ها
 سیارات
 هزار و پلئون
 فاصله که فایین
 افتاب زمین است
 است

هرشل انجانبی استاره چنانچه

(۳۴)

و قدر هر يك از ستاره های ثوابت بمراتب بیشتر از ثوابت و بعضی آنها چندین میلیون برابر ثوابت است و نور آنها بعکس سیارات انعکاسی نیست بلکه هر يك از خود نور بیشتر از نور ثوابت دارد و ستاره های دنیاوی تابع او هستند و از ستاره ها افتاب بزرگی هستند و مرکز ثقلی برای ستارگان و عوالم مختلفه که دور هر يك از آنها میگردند لکن بواسطه دوری آنها کوچک بنظر می آیند و نور آنها ضعیف و فاصله فابین آنها کم و حرکت ضعیف که در چندین قرن ظاهر میشوند خیال میکنیم (و علم تلشکب) را مسکوک میکنیم) بطلان این خیالات و عظمت این عوالم را ظاهر کرد و محتمل است که آنها افتابی باشند و افتابهای بزرگتری گردش میکنند مانند گردش سیارات مادر و خورشید و بواسطه دوری دین نمیشوند چنانچه عقیده جمعی از علماء هیئت بر آنست که افتاب ما و سیارات و قوابع آن دور افتاب عظیمی که بصورت ستاره دین میشود گردش میکنند و آن ستاره روشنتر از ستاره های ثوابت که بعقد (شریاء) موسوم است ستاره های ثابت یا افتابهای عظیمه قابل احصا نیستند هر شل المانی چنانکه سابقا گفتیم بواسطه تلشکوب خود تابست میلیون حساب کرده باقی توانست حساب نماید علماء مختار از هر شل فاصله هزار میلیون ستاره قائل شدند هر يك از این ستاره ها بمراتب بزرگتر از افتاب ما است و فابتر حسب ثوابت و شعاع که باز عقیده لایزال داریم قطع و اعتقاد داریم که مخلوقات الهی بمراتب عین قابل احصا عظیم تر و بیشتر از آنچه علمای پشت نشین تلشکوبها ذکر کرده اند چنانچه در فصل آیه ذکر آن خواهد آمد لکن اگر تزلزل کنیم و قائل بشویم که ستاره ها که افتاب میباشند فقط سه هزار میلیون ستاره هستند و غیر تزلزل کنیم و قائل بشویم که هر يك از این ستاره ها بقدر افتاب ما است و سه هزار تزلزل کنیم و قائل بشویم که هر يك از این افتابها بقدر افتاب ما قوابع دارند اگر تمام این تزلزلات را بکنیم

در بیان عظمت ثواب و فضیلت است

(۳۲)

و عالم را تا این اندازه مختصر و کوچک بنمایم سه هزار و ملبون و هفتصد و پنجاه دلیل قطعی است بر حجت
و امکان مغایع در کون می بینیم زیرا که هر ستاره از آن سه ملبون ستاره و دوازده هشت سیاره بزرگ و ص
و هفتده سیاره کوچک و بیست و هشت قمر و صد و دوازده هزار ملبون حجر سماره یا شهاب لا اقل بی
باشند و مجموع آن عدد مد کور در فوق و حرکت هر یک دلیل قاطع غیر قابل تردید بر امکان مغایع است
زیرا که حرکت هر یک از اجرام عجیب تر از حرکت مغایع است با اینکه عظمت کون و مخلوقات او از آنچه تصور
کردیم و فرض نمودیم خیلی بالاتر است راجع به عظمت ثواب و فضا فک نیست که قلم یا مخنی از آن حد پیدا تو
کند قلم بشر و آنچه در زمین و وجود است از وصف آن عاجز است علاوه بر آنچه گذشت بعضی علماء برای اثبات
بجز از وصف و تخدیل آن گفتند که تمام علماء متاخرین هیلث متفق هستند بر اینکه عالم شمسی با عظمی که
دارد در وسط کهکشان که قبل از دو هزار و پانصد و پنجاه سال قریباً روشنائی او برای ما ظاهر شده بود
میر می کند و از روشنائی و سفیدی که در کهکشان ملاحظه میکنیم در افتابهای عظیم غیر قابل احصاست و س
دو دی از فضا هر یک از آنها را تا آنکه دره متصل بهم می بینیم **در صورتیکه** فاصله مابین آن افتابها از د
مرتب چندین هزار ملبون برابر فاصله مابین افتاب زمین است عالم فاک منظومه همین شمسی است چون از آن
ذرات مرتبه یا عالم افتابی بزرگ حقیقه کوچکتر است برای اهل ان عوالم مانند ذره بسیار کوچکتر از ذرات
که در کهکشان می بینیم و این مینویسد و علفاتهای کهکشان که آنها را بصورت ذرات متصل می بینیم و یک
قطعه سفید کهکشانرا تشکیل میدهند بلیونها و تریلیونها و هر عدد متصور قابل احصا نیستند و
یک از آن ذرات عالم شمسی بزرگی است که هر یک از آنها و توابع آنها بر امکان حرکت مغایع دلیل قاطع جاز
هستند **خیال** غریب است که کسانی در این عصر که علم و اکتشاف با روح و وسعت پیدا کرده است

در اینکه علو حاضر ناپید میگرداند معراج جسمها را

(۳۸)

بافت میشوند که انکار و امر اسانیا مانند حرکت مراحیه بکنند چه قدر و ان اشخاص را از علو مملکتها
 علیه دوز هستند و چه اندازه از مبانی علیه غافلند در صورتیکه ادله معراج قابل اخصاء نیستند و هیچ
 جهانه برای اینکه نماند و نه بخیرانیکه میگویند که مابین این اجرام سماوی و جسم حضرت پیغمبر کتفا و قیامت و
 حرکت اجرام ممکن و حرکت جسم بشری غیر ممکن است این را نمی توانیم نزدیکتر است تا به حقیقت اگر اهل ضلالت
 قلیه یا حکماء متفلسفین این حرکت گفته شود و خبر داشته باشد زیرا آنها غافلند که فیما بین جسم فلکی و قیامت
 کلی از حیث سباط و علت نظر قاضی داول و عکس آن در ثانی موجود است اما علم و آلات نجومی و اینها
 بحالی برای این حرکت نگذاشته و اثبات نموده که تمام این اجرام یکبار از آنها حرکت کرده و بعد از این و تمام
 مواد یکبار در زمین موجود است بقیه دیگر اجرام سماوی وجود دارند حتی اینکه بعضی مواد در اجرام کشف شده
 قبل از اینکه در زمین کشف بشوند و قصه اکتشاف (هلیوسمر) مشهور است که این ماده در آفتاب کشف
 شده در صورتیکه در زمین کسی او را نمی شناخت و با اسم هلیوم نامیده شد زیرا که اسمی در زمین نداشته
 و هلیوم نسبت به هلیوس که لفظ یونانی است در آن لغت بمعنی شمس است و بعد از شصت سال آن ماده در زمین
 کشف شد پس فرق ناپید این اجسام از حی اجرام سماوی هیچ موجود نیست و هر چند یکبار اجرام سماوی جاری
 جائز نیز بر اجسام از حی جار نیست و بالعکس حرکت آنها که وقوع دارند دلالت قطعی دارند بر حجت و اسکا
 حرکت جسم از چه مانند حرکت مراحیه و خطای اشخاص که قائل شده اند به معراج روحی نیز از اینها معلوم
 میشود زیرا که تمام این حرکات مادی و جسمانی است و عقیده معراج روحی علو حاضر در مباد
 و تأیید معراج جسمها را میکند این بدانند از وضعیت اتمان یا فضا دلالت قطعی آنها بر امکان معراج
 در این مختصر کافیست خوبست مخلوقات از عوالم نظری غایب بر حسب اصول متاخرین علمای هیئت و غیرها

در بیان احوال و استثناء نابع و مایه

(۳۹)

در اینجا نمیتوانیم عجایب تمام مخلوقات آسمان و زمین را ذکر کنیم زیرا که آن عجایب قابل احصا نیستند و مقدار بیکه احصا شده است مجلدات دینی است لازم است پس از عجایب مجرد بروکوه ها و دره ها و مغادرها و حیوان و نبات الهی و آتش فشاها و جزایر آتشی و نباتات حساس و نبات شکاری برقی و بحری و نباتی و غیره خواص عجیب (فیزی و لژی) اعضا انسان و حیوان و عوالم ظاهره و باطنه و عجایب آنها و خواص و عجایب یوسف و نوح و ابراهیم و غیره و انکسار اشعه و نور در جو هوا و خواص آن از تمام آنها باید حریف نظر کرد و بدین کرد و مخلوق عجیب که یکی در منتهای بزرگی و عظمت و دیگری در منتهای کوچکی و وقت است آنکه باینیم مخلوقیکه در منتهای عظمت میباشد علوم در این عصر بوجود آن قائل هستند و باید میباشد از قوه مودعه در تمام موجودات آسمانی و زمینی زیرا که هر کوب و ستاره دارای دو خاصیت میباشد یکی جاذبه و کشیدن اجسام بسوی خود و دیگری دفعه گریزان از مرکز و بواسطه این دو قوه اجرام سیارات و ثوابت اعظم از اصول و توابع توانستند در فضا باقی بمانند و در مدارها و خطوط معین بگردند چون نظم در تمام مخلوقات آسمانی و زمینی فایده گسترده است و همه اجرام بدون استثناء تابع یک قانون معین بغیر و خلل ناپذیر است الا فاشاء الله از این جهت حد و اندک خطای در سیر نظم آن اجرام پیدا نمیشود و هر یک از آنها با این حرکات عجیبه معارض حرکت دیگر در خلل بان نیست آن در حد قانون دلالت کافی دارد بر اینکه یک قانون واحد شامل تمام اجرام سماوی موجود است و آن قانون واحد نابع از قوه واحد است چون آن قوه شامل تمام اجرام و پدید کننده تمام فضا و اجرام قابل تصور میشوند و تعیین ابعاد فضا مستحیل است پس سنجیدن آن قوه مستحیل خواهد بود و هر چه در عظمت فضا و در حد اجرام ذکر نموده بودیم برای سنجیدن آن قوه حقیق و کوچک است قلم تمام موجودات و مخلوقات را باین

در حیوانانی که بواسطه تلسکب می بینند

(۴۰)

و اما این هر یک یک از حصص مجیدان آن قوه و محال بدان عاجز هستند و از هر چه در تصور می آید
 آن قوه بزرگتر و عظیم تر است و محال و از اغیار خالق و هرگز کسی ممکن نیست که بداند **در خصوص**
 این قوه و قوای که در هر جزء مودع بلکه در قوای که در اجزاء اجرام موجود است مانند قوه برت و
 عدل و برت و شهنی نیازك و قوه حیوانی و نباتی بلکه قوای چرخ مانند قوای حواس باطنی از قبیل
 حواس خافیه و قوه و غیره و تمام این قوای علماء علوم طبیعی اختلاف نیستند که آیا این قوا
 دارای اختیار و شعور و ادراک هستند یا نه **بعضی** آن بهمان غافل از مدایل علوم متنبه میخوانند و
 این قوای عظیم را از ادراک و شعور و اختیار محروم کنند و ادراک و شعور بطریق احتکار فقط بچو
 و انسان که ضعیف ترین مخلوقات است بزرگوچگونگی سیارات تابعه کوچگونگی اینها اختصاص بدهند
 لکن علماء محقق علوم طبیعی بواسطه نظم عجیب الابلع والتدبیر که در آن قوا مشاهده می نمایند براهین
 غیر قابل انکار و تردید اثبات نمودند که تمام آن قوای شعور و ادراک هستند بقدر عظمت آنها و
 با انسان نیز هر یک که ادراک و شعور را بنمود و هم چنان خود مانند چهارپایان و پرندگان نسبت بدهند
و عموماً محققین علمای هیئت تصریح نموده اند که در مدارات معین با اینکه هر یک حافظه خود
 و فاع استدلای دیگری با او دلیل قطعی بر وجود اراده و اختیار در این اجرام است **و اما** مخلوقی که در
 منتهای کوچکی و در وقت می باشد مخلوقی که در کیفیت تکوین ذرات ارضی **(اتم)** بواسطه مکرر سک
 (دوره بین یک رابیک فلیون معادل صور اکیله خود هم از آن می دهک مشهور و محسوس و حیواناتی که
 در اینها از منتهای لطوئیت بواسطه آن است دیده شدند قداماء از دید خلق عجیب ذرات و حیوانات
 بدیع خرد محروم زیرا که آنها بواسطه منتهای خورده گی بچشم مجرد دیده نمی شوند **چنانچه** از کیفیت

در اینکه بعد از خدای مبرک بیک دین است

اجرام سماوی واسطه زیادی دوری بی خبر بودند پس از اختراع النصب عظمت عالم علوی تا حدی معلوم گشت و مختصری از آن ذکر شد و معلوم گشت که آفتاب مرکز هست برای سایر سیارات که سیارات و قوا و مخلوقات آنها بدوران میگردند و هکذا هر آفتاب نسبت به سیارات و قوا و مخلوقات خود و پس از اختراع میکروسکوپ معلوم گشت که هر ذره از ذرات زمین که بحشم مجرّد دیده نمیشود در آن عوالم مختلفه است یعنی در هر ذره کوچکتر از دانه کوچک ریز و قطری دایره مرکز مانند آفتاب برای سیارات و اجزاء کوچکتری که دوران مرکز میگردند مانند سیارات که دور آفتاب میگردند و قوه موجب سالبه با جاذبه دافعه فابین مرکز ذرات و اجزاء که بدوران میگردند مانند قوه جاذبه و دافعه که فابین آنهاست و سیارات موجود است و مختل است که هر جزء از آن اجزاء صغیر که بدور مرکز ذره میگردند دارای کوه و درّه و درخت و باغ و گل و نباتات مختلفه میباشند از اقسام حیوانات بیشتر که در آن جزء غیر بحشم زندگانی میکنند و هر یک از آن حیوانات دارای اعضا و اعضاء و موجبات حیات و انملوفاها از آن حیوانات در این جزء لا یجزی عموماً مشغول تهیه قوت و لوازم زندگانی و ادامه حیات هستند و سعی بلیغ و جهد جهید که حفظ از طواری عوارض و از دیاد و سنل خود و محافظت از ممالک و تحمیل قوت برای خود و نسل خود دارند چنانچه محقق است و دیده شده در طبقات کوچکترین بزرگی از برگهای نباتات میلوفاها از این قبیل عوالم و حیوانات هستند پس میتوان گفت که مبرک سکوب با داشتن داد که هر ذره غیر بحرّی بحشم مجرّد در حد و دخیل عالم شمس که مل محسوب میشود غالباً آن عطیه که مختصر بیان نمودیم نسبت به بعضا مانند یک ذره غیر بحرّی نسبت به مجرم و حجم تمام زمین و ما که در آن کوره ارض زندگانی میکنیم نسبت به مخلوقات سایر عوالم مانند همان جانورهای دیگر در

و عالم شمس

در حیوانات ساکن قطرات آب و آب برهنگاه هستند

(۲۶۲)

بجز از اجزاء غیر از میلیونها از آنها زندگی میکنند نسبت به ما و همان تفسیر که ما از کوچکی و خوردگی
 وضع و ناتوانی آن جانورها داریم غلظتات سائز عوالم از خوردگی وضع و ناتوانی و کوچکی دارند
 در محلی که خورشید اندر شما در دماست ^{حافظ فرماید} خود را میان دیدن شرط ادب نباشد
اگر ای انسان عالم بشود که بعضی با این حقارت تحکم مینمایند و انگار مبدع و مبدع عظمت کون
 کنند چقدر تعجب خواهند کرد که لکن تلسکوپ با آستان داد که عظمت قضا نسبت به عالم شمس فاما از آن عظمت
 تمام زمین نسبت بیک ذره غیر مرئیست **و حتما** غلظتات عوالم عظیم تر از عالم شمس است نسبت به بزرگتر از عظم
 فاست نسبت به جانورهای ساکن اجزاء ذرات خواهد بود این فرض که در اجزاء ذرات که اسم حقیقت مسلم است
 گوییم میگردانند چه رسیده است که آن حیوانات را به بیند و چه بیکه آلات مکتشفه تا مرز آنها را دید
 است و جز محسوسات و مرییات شدن حیوانات تقاضی که ساکن قطرات آب و ذرات بر گهای خست پیدا
 که در هر قطرات یا هر ذره بود در میان میلیونها از حیوانات شماره کرد و از ذرات مکتشفه رد نمود
 خوبست بخودمان مغرور شویم و تحکم بر عرش فرشته نماییم و در وصف عظمت کون در مبدع وجود الیاذ بالله
 نکنیم **برای** شناختن خودمان و معرفت بمقادیر وضع اجسام خوبست بساکنین اجزاء ذرات نظری
 بیفکنیم و بیشتر را خوال آنها وقت کنیم که نسبت ما بساکنین عوالم دیگر که چقدر از نسبت ساکنین اجزاء
 ذرات است نسبت به ما جانورهای ساکنین قطرات آب و ذرات که آنها را حیوانات تقاضیه مینامند را
 انواع مشرقه و صور متعدد و اشکال مختلفه از جمله انواع درختان که باسم **(فسفری)** یعنی نورافشا
 مرغند این نوع در دریا میجد و نور است و بر سطح دریا مخصوصا شب بواسطه دوخشندگی که دارد ما
 سیل آتش محسوس میشوند بعضی علماء وزن سپید و پنجاه و چهار گرم از این نوع سفیدند که از بل چیه

در اینکه در یک قطره آب حیوانان است

(۴۳)

گندم شد و بتوسط آن معرق (بیشتر مردم) در عرض یک انگشت آب هشتصد هزار ملون عمان از حیوانات
شمرند **در یک قطره آب** کوچکی بیشتر از تمام عالم مردم روزی از این حیوانات دیدند که غریب است
که این عالم در یک قطره آب مشغول شنا و تاخت و تاز هستند بدو اینکه با یکدیگر تضاد یا توافق نمایند
یکی از علماء سرعت حرکت این حیوانات را بدقت سنجیده و نسبت فایده جسم یکی از آنها و مقدار مسافت حرکت
آنرا در یک قطره آب چنین نموده حرکت آن سرعتر از سرعت پیکار در فضا نسبت بسطح زمین دیده است این
حیوانات دائماً در حرکت و کار هستند وقت خواب و استراحت نه در شب نه در روز هیچ ندارند در دل سنگ
چغاق از این حیوانات دیده شده است با آن سختی که سنگ چغاق دارد مراقبین کاوان جانورهای دیدند که
در زمان که از یک جانور هزار هزارها متولد شد **در زمین** طبقات و سببها از خاک و سنگ و گل و مری
و رجام و غیره مشاهده کردند که تماماً از غلاف نقایعات که شباهت بصفت دارد و در دود و هوای مرکب است
شدند و فدل کردند که سنگ مری و به حجر ترکی که از آن فشان میسازند نیست مگر مجموعه از این غلافها
هیچ بن سنگ (طرابلس) جلا که با محسوسات از اجزای فلزات را جلا میدهند و صقل میکنند از همین غلافها
تکون شده است **مرز** آن قطعه زمینی دیدند که کلفه آن چهار ده قدم است و از همین غلافها تشکیل یافته
و گشتند که در یک قیلط مکتب سنگ جلا هشتاد و دو هزار و کرد عد غلاف از جانوران نقایع هست و
وزن یک غلاف معادل یکجمله از هزار و هشتاد و هفت هزار ملون جر از یک گندم مقدار ری از آب و ریاه
جزیره (سنت فست) جزیره و امتحان شده معلوم گشت که اکثر از آب غلاف انواع حیوانات نقایع است
در آن آب زندگی میکنند و میگویند گل دریاچه من کوز و در یک بایر میباشد که بگوئیم تمام از این غلافها
در حلقه (شیل) از خاک امر یکی جوانی کشتی میکند شت بچند فرسخی (کشیش) اهالی کشتی آب و بار

کتابکد انوار قدیم الایام رحمتی باب اول

(۱۴۴)

بی اندازه کردید و بدینجهت حال بود تا یک دوچه از جنوب (ولیا در تو) از ان آب که در ظرف پر
 کردند معلوم شد که از تقاعیات بعضی شکل ان آب ملو بود در وسط مرکز ان آنها حلقه بر جسته یافتند
 که آلات حرکت حیوان از ان حلقه منشعب میشد هیکل ان حیوانات را از ان حرکت باز میدادند جسم انها معکله
 و نابود میشد (مستخر اوین) مدعی شده است که در محل ان کور بد و در ان آب گذاشته بود که وسعت
 عمل ان در آب چند میل بود ان از دور سرخ بنظر میآمد و از نزدیک سیاه دیده میشد برای بسیاری از
 کثیر از تقاعیات دزد بینه در ان آب و بواسطه تقاعیات شقیقه که در آب وجود داشت اب در ان آب
 میداد در محکم شود در سواحل ریچه نزدیک (اونیا) ناده ایت شبیه باز که مردم انجا از
 آرد کوه میامند و داخل از میکنند و بخورند غلای ان از در ان میمانند معلوم شده است که ان
 از غلاف تقاعیات بوده که بعد از مردن جانورها بقدر نیاز فتر و ته نشین شده و بعد از دور متر که و
 روی هم قرار گرفته تا انجا که سر ان آب بیرون آورده انگاه خشک شده و خوراک انسان گردید **چنانچه**
 در ان جا هائی از ان قبیل است که بعضی جاها مستخر شده و محتمل است که بعضی حمله های کوه و دریا
 که در سمت شمال شهر هاوند واقع انجا از ان قبیل است زیرا که بطور قطع ایران در قدیم الایام دریا
 بوده است حیوانات تقاعیه اعضا کثیره مختلفه و شعور طلب خوت و غلا و میل بچینی و لایم طبیعت خود
 و تنفر از اشیاء مضره دارند و در انها دانش اجتناب و احتراز هست خرامم حساسان و انبناء حدس خود
 نمیشوند و صدق با انها دارند و نمیاورند با انکه هزارها بلکه ملیونها از ان حیوانات در یک قطره کوچک آب
 شنا میکنند و بعضی از انها دندانهای قوی دارند از تمام انها غریز است که ان حیوانات با هم نوع خود
 تقاهم دارند بدلیل کارهای اجتماعی که از عده زیادی از انها با نظم معین صادر میشود و از انجا میتوان

در بیان حیوانات که در خاک مثل انسان دارند

(۴۵)

حکم کرده علاوه بر آلات حیات زیادی و اعضا و زندگانی که دارند آلات تقاضا دارند و لوازمی که صدقها
 آنها محسوس میشود مانند مؤرخه که بواسطه فالیدن شاخهای خود به دیگر مقاصد خود را بهم نوع خود
 میفهماند **چنانچه** علماء علم حیوان بان معتقد هستند و این معنی را اثبات نمودند و بعضی علماء قد
 هستند که حرف مؤرخه را میتوان فهمید همین معنی را هم در مگس عمل مدعی شدند و گفتند که لغت مؤرخه
 و مگس متولد از یک لغت هستند مانند لغت فرانسوی انگلیسی که متولد از لغت لاتینی است بالجمله علماء اثبات
 نمودند که هر نوع از حیوان در پائی و خشکی و طيور و جانورهای خود و غیرها عموماً لغاتی دارند که میان
 افراد آن نوع بان لغت تقاضا میشود و اکثر اینست که لغت هر نوع را دیگر نمیفهمند **بعضی** مدعی
 هستند که حیوانات غیر از انسان لغت خاص دارند که تمام انواع حیوانات بان تقاضا میکنند لکن اجتراباً
 این مدعی ثابت شده است بطور مسلم علاوه بر لغاتی که انواع حیوانات دارند و انسان را اطلاع بر فهم
 آن نیست شعور و ادراکی دارند که انسان از آن آرد و قایع اینه را میفهمد و انسان نمیفهمد از حوادث
 علم عیان و زجر الطیر محسوس است که قضا و خبر دادن مرغان از وقایع آینده از حرکات و صداهای مرغان
 میفهمند **فصل** هم در بیان و قرائنشان از این قبیل علوم موجود است و مرافق حیوان در
 این عصر از این قبیل امور را نقل کرده اند **(پروفسور ویلیامز)** زاپونی میگوید همیشه قبل از وقوع زلزله
 غرغرا و لطمه بصدای ایند و قوا و باغها بکسرها از صدا میافتند در ^{۱۸۰۴} مسیحی زلزله در اسپانیا بود
 حادث گردید بکلیع قبل از حدوث زلزله حیوانات اهله تماماً در جاهای مختلف از طوبه های بیرون بختند
 و سبک بکوچه ها و بیابان ها دارند در زلزله **(فایاما)** ^{۱۸۸۶} م. بکر و قبل از حدوث زلزله طوطیا اینکه
 همیشه بر صدا و شور بودند بکلی ساکت و خاموش شدند شب قبل از وقوع زلزله سگها صدای غریب

در اینکه حیوانات از این قسم است و تقسیم میشوند

(۱۴۶)

لهش میخوردند و اسبها شصت و نه میخورند و از این وقایع مشهوره و مقوله بسیار زیاده است که
 انواع حیوان بیشتر از انسان علم بر بعضی مخیلات دارند **کوچکی** و خردی حیوانات فقط در نقای مخصوص
 نیست بلکه در خوردن انسان از آن فشانده واضحی است زیرا که یک میلیمتر مکعب خون انسان بدو قسمت میشود
 تقریباً بتقسیم میشود و نصف آن قایع معروف (بیلا سما) و نصف دیگر آن قطر خون عبارت از اجسام شکل دارد
 معروف (بکروثر) بدینا شکل از نصف از ششصد میلیون الی هشتصد و بیست و یک میلیون گلوبول سرخ و هشتصد هزار
 گلوبول سفید و عدد زیاد از اجسام شکل دارد دیگر تمام آن اجسام دارای اعمال و حرکات هستند مانند اعمال و
 حرکات حیوانات جاندار **چهارم** در ذریع علم طب (و فیزیولوژی) مقرر است حیوانات نقایع را بدو
 بین ممکن نیست که بخورد و از هر کرم و سگ خود حرکت کنند با این معنی که انتقال یکی از آنها از ذره که بر آن
 زینت میکند میسر است از انتقال انسان از زمین یکی از میان او و دیگر انتقال یکی از حیوانات ذره بدو
 خود از عالمی که در او زندگی میکند بیاورد دیگر بعضی مانند انتقال حیوان ذره بدو از کره یا بخشی یا از بل
 سگ چغاق بدو یا یا بخت مثلاً اصعب از خروج انسان از این عالم شمس بطالع شمسی دیگر و نسبت مسافت
 مابین انسان و جرم دیگر غیر از زمین نظر بحجم انسان کمتر از نسبت کوچکترین فاصله های مابین ذره و ذره دیگر
 یا در کره یا بخشی نظر بحجم حیوانات نقایع را کنیم یک حیوان نقایع نفس خود از نزدیکترین نقطه در کره یا
 بساحل بخشی که بیاید چندین هزار میلیون سال لازم است که حیوان نقایع آن مسافت طی کند **معمول**
 اگر مخلوق دیگر مانند انسان شد بخواند قادر است که صد ها هزار میلیون از این حیوانات بین لحظه از عالم
 خود به عالم دیگر منتقل کند **علیه** انسان بر کره زمین اگر سائیل پیدا کند و بخواهد بخوردی خود بعضی
 عوالم شمس دیگر سیر کند چندین هزار میلیون سال برای سیر لازم است لکن اگر مخلوقی از اهلیان عوالم دیگر

در بیان اخبار معراج یکی از ائمه صدیقین است

(۴۳)

بخواهد از ایشان عوالمی برد تا در است که بیک لحظه ادیان و از تمام انوار و دکن و در تمام احوال
سیر و هدی را که نسبت ایشان بقضا و مخلوقات عالم دیگر همان نسبت حیوانات بقایع و سطح زمین و است
و در مطلب چهارم و فضل چهارم توضیح خواهیم داد که نسبت یک انسان از حی با سایر اجزای کوچکتر از
نسبت یک حیوان بقای با انسان است **از اینجا** معلوم میشود که آمدن مخلوق دیگر از عوالم دیگر مانند جبریل
و میکائیل و براق و در فرکت که در فضول آیه ذکر آنها خواهد آمد **و در میان** حضرت رسول و بان عوالم و در یک
شب که اساتیر از دروازه کریم انشان و دولت خود را بابت دنیا و گرفتن یک عدد از تقاضیات و بردن از بخشش است
پس معلوم شده است که معراج **حضرت رسول** بایدن خود در حال بیداری با علوم مثبت و مخلوقات
محسوسه کمال موافقت را دارد و باین معنی که حسن و علم و مکشفات از آفاق باید و یکی از ائمه صدیقین است
انحضرت اخبار را بنی فرستاد و در وقتیکه حسن و علم انکار این امر را میکردند و بعد از هزار سال فادات صد
ان امر ظاهر شد تا این زمان که قطع شد در همان عصر حضرت رسول با علوم مکشفه این عصر اشاره فرمودند
در احادیث معراج و احادیث دیگر و در آیات کریمه قرانی لکن علماء این عصر استفاده نکردند از آن تصریحات
و معراج را بعضی آنها بمعراج روحی تفسیر نمودند و بجهل هیچ نزدین فشدند و اکثر معراج را بقدر قبول
کردند و از اکتشافات علمی دور ماندند و از عمل این دو طایفه غریب تر کسانی که در این عصر معلوم مثبت و قابل
شدند **مع** **خل** استغراب امر معراج نمودند سبب برای این استغراب نیست مگر اینکه حرکت بشر با این
تحول حرکت عادی نیست و لوازمیکه هر اوان ملهون مسکین و از زمین و تمام ساکنین آن مشاهده میکنند که
حرکت عجیب تر از حرکت معراجیه بنمایند این مسئله از مردم از حسن و آنچه در علوم مثبت و موجود است برای
یک عادت صرف نظر مینمایند آنها چقدر از مبانی علوم دور هستند و تا چه اندازه انکار محسوس را می نمایند

در ابتدا خلق برای علماء معلوم گشته

(۴۸)

و از مبانی و اصول خودشان چقدر متعارف هستند که قال تع و کتابین من این فی السموات و الارض
 میگردن علمها و هم عنها معرضون یعنی چندین این و نشان در اسماها و زمینها است که از آنها میکنند
 و از آنها غافل هستند چنانچه در دو دسته قبل از مبانی و اصول خودشان که در آیات قرآنی و احادیث
 شریفه ثابت است و وضعیات آسمان و زمین و مخلوقات آنها را تعیین مینماید دست کشیدند برای مدلل
 نمودن عقول آن دو دسته و معشوق ساختن اینک حضرت رسول هم در کشفات امر دوزخ و عظمت کون
 خلقت را بنحوی اکل بیان فرموده بود لازم است که از اقوال علماء عصر حاضر باین بنده مختصر اکتفا کنیم و
 وارد فصل سوم بشویم که وضعیت این فضای عظیم غیر معلوم البتة و مخلوقات آن بر حسب اخبار شریفه اسلام
 معلوم گردد **قبل از** ورود در فصل سوم لازم است که بدو خلقت را بنا بر رای علماء معاصر علوم مادی
 محقر ذکر کنیم علماء معاصر احتمال میدهند که ماده تکوین تمام اجسام مادی شامل تمام فضا و لامتناهی و
 لازم قوت که از هم بکلی انفکاک ندارند بواسطه اجتماع مقدار زیادی از آن ماده در یک قطر و حجم و محیط
 معین در فضا شد پیدا کرده در منتهای سرعت و حرکت سریع از عقدا از ذرات ماده اشعال پیدا
 میکنند و در نتیجه سرعت و زیادی حرکت تمام آن قطعه قطعه اتش میشود آن قطعه اتش که در فضا حرکت
 سریع میکند در بجا از خود پارچه های کوچک و بزرگ جدا میکند این پارچه های مجزا شده دور پارچه
 بزرگ اصلی بواسطه جاذبه عمومی در مدار معین گردش میکنند و از پارچه های کوچک نیز پارچه های
 کوچکتری میپاشود و دور پارچه های کوچک میگردند و تابع پارچه های کوچک میشوند پارچه بزرگ اصلی
 اقناب پارچه های کوچک سیارات و قطعه های کوچکتر اقناب میشوند اقناب بواسطه بزرگی حجم هواده در
 حال اشتعال است اقناب بواسطه کوچکی حجم فاقد حرارت و گرم میشوند و لکن سیارات چون متوسط فایین

در اینکه از اجزای زند پدید آید

(۴۹)

انهاست تدوینها در محال میشوند با این سبب مشرک در سطح آنها پیدا میشود مانند خاک و سنگهای مطیع
زمین و درون آنها در حال اشتغال میماند مانند درون زمین و در نتیجه پیدایش حرارت و برخورد
ستاره بتخریب پیدا میکند آب حاصل میشود و از اجزای آنها از نده از قبیل نبات و حیوان پیدا میشود مثل
حیوان و نبات سگ و گاو و پرنده و غیره که در آب پیدا میشود از آن سگ و گاو و پرنده و غیره حیوانات
تفایده و ذره بذر حاصل میشود همان حیوان ذره بذر ترقی میکند بفاصله چندین میلیون سال بدو حبه
حیوانات دریایی و پرنده و حیوانات از نده و نباتات از نده و نباتات از نده و نباتات از نده و نباتات از نده
میرسد که از تمام اعضا استفاده خواهد کرد تمام موجودات جنسی از جزئیات حیوانات و نباتات
و غیره با هم ترکیب میکنند که در ماده اصلی باشند باین معنی که جزء لا یتجزی ماده ممکن است که مشتمل باشد
بر بعضی حیوانات یا انسانی یا ذرات لکن دیده نمیشود و هیچ الی پیدا نشده که از آن کشف نیامد و ممکن است در
آیه الی و صخره اختراع شود که توسط آن حیوانات و نباتات و سایر چیزهای کامنده و ماده قبل از کنون
چیز دیده بشوند **فصل** در این باب معاینه اینست این رای مختص باها نیست بلکه اصل این در دو پانز
سابقه و از آن فلاسفه سابقین بوده در این عصر تحسین و تزیین شد **برای** این رای سؤالات زیادی
است که اهل این رای آنها را بلا جواب گذاشته از جمله آنها سؤالات ذیل است ۱۰

قبل از ماده چه بوده؟

چه موجب شد که ذرات ماده در وقت معین جمع شده باشند و قبل از آن نباشد؟

ماهیت ماده و قوه چیست؟

حرکت چگونه تولید آتش کرد؟

محرک ذرات ماده چیست؟

آنها

در اینکه علت سبب اختلاف سیارات چیست

اقتضاها که از چندین هزاره ملئون مثال در چندین ملئون جزایر بواسطه دادن اشعه خود از وزن خود کاسته میشود که مجموع آنچه کاسته شده از وزن اقناب چندین ملئون برابر وزن اصلی خود میباشد مع ذلک نقص در وزن و وضعیت اقناب ظاهر نشده استقامت اقناب باین صفت چرعت دارد نظر معین و فکری معین که در تمام مخلوقات و اجزاء هویدا است از یکا آمدن و بجه سبب چو این سیارات و اقنابها و عوالم دیگر اصطلاح پیدا میشود؛ بجه سبب سیارات مختلف نشدند بعضی آنها تشر و حیات پیدا کردند بعضی بکافان شدند؛ قشر سیارات از یکا پیدا شدند؛ بخار حیات و بجه بخور پیدا شدند؛ حیات حیات و از یکا بر زمین آمدن؛ علت ترقی حیوان و نبات چیست؛ برای چه هر یک عمر معین دارند گاهی بخدا و دوازند؛ چرا اختلاف شدند و زود فاته پیدا شدند؛ علت اختلاف انواع حیوان هوایی و دریایی و بری چیست؛ سبب تفاوت اصناف نبات و ثمرات با اتحاد ماده چیست؛ اختلاف اجزاء هر حیوان و هر گیاه و هر درخت که هر یک جزء و طبقه دارند که آن و طبقه از جزء دیگر ساخته نیست با اتحاد اصل آنها چیست؛ در این آراء چه دلیل مبنی هست؛ راجع بسؤالات مسطوره و چندین هزار دیگر صاحبان این آراء اختیار سکوت مینمایند و میگویند که علم اجازه نمیدهد که در این مباحث موضوع کنیم عجب علمی است که اجازه نمیدهد که حامل او عالم باشد و اصرار دارد که متمسکین با ذکر ضلالت جهالت باشند از اینجا معلوم میشود که صاحبان این آراء چقدر از علوم مخصوصا علوم مثبت و دوز هستند تا ناچاریم برای تعلیل مظاهر کون با این آراء قائل بشویم و آنست که دلیل مثبت بر آنها هر نداشته باشیم این حکم عین تحکم است بعد بر علت مظاهر کون فقدان علت است چگونه برای تعلیل مظاهر کون با اینکه تعلیل محض نماند

رای بنیت و تمام این سؤالات جوابی داند و هزاران دلیل قطعی است که علم اجازة میدهد
که در آنها حاضر کنیم - ۴ این نعمت بر علم چه نوع علمیه یا انسانی دارد؟ علمیه که این اشکالات را حل و انبیا
را توضیح نداده اند و اطلاق علم بر او بنیت این ظلمات چهارگانه مستحق بنیت که اطلاقی اسم نور علم بر او
شود از این جهت علمای دیگر با علوم مثبت و منفی همت گزیند و هر شکل اجل و هر مسمی انبیاء نمودند
و وقعه در سیر علم نداشتند باین مرتبه قناعت ننمودند بلکه در صدد جستجوی حقیقت شدند و از این اجلا
مظاهر یافتند و برای تمام این سؤالات اجوبه متبینه با ادله مثبت دادند و بنور علم مستبصر و بر روشنائی
هدایت مستبصر گشتند و باینکه حجاب برای خلقت و عظمت آن قائل شدند و لو آنکه هزاران ملایک
سال هم باشد سحره کردند و گفتند اشته کی داند که این باغ از کیست چون بازان را دور مرکز کرد

از فضل انی مختصرا عظمت خلقت معلوم خواهد شد انشاء الله تعالى
فصل سوم در وضع اسماء و زمین و مخلوقات الهی بر حسب
شرعی در این فصل آنچه از شلح مقدس شریعت اسلام در خصوص
وضع اسماء و زمین و عظم این فضا و عرش کریم و سلوق و جی و مخلوقات از اوصاف ملائکه و غیرها
و میزان از ملائکه و هیئت در درج و سلسله الهی و درج و اداء نکون عوالم در وحی و ادری و ادری شد است
در کج خواهد شد انشاء الله تعالى **قبلا** باید دانست که علم اگر از بنوع هدایت و معدن وحی
گرفته نشود عن خلالت و جهالت است هر قدر که ترقی کند و عالم اگر بنور نبوت و بضیاء رسالت مستنیر
مستضی شود در ظلمات و تاریکی جهالت پمانند هر قدر که در علوم متوغل و متبحر باشد و میزان ان نوع
تسلک و مکر سکون خرد را از فاده رادیوم تجهیز شد باشد (حافظ فرمایند)

در کشف عظم و فضلاء مخلوقات

(۵۲)

قطع این مرحله بی هنر می خیزد ظلم است بر این نظر گرایی

باین جهت علماء عصور سابقه در خصوص ایمان قائل شدند که امثالهای متعددی مانند پوستهای
 پیاز طبقه و روی طبقه هستند و بعضی آنها صحراییند طبقه را برین طبقه و بعضی دیگر کرمها و حشرات
 و از تمام مخلوقات عظیمه الهی باین چند طبقه محصور نگذاشته بودند و در کمال ضلالت با بلاهت فاعلند
 و علماء معاصر چونکه مقدار کمی از عظمت فضا مشاهده نمودند حکم بعد شناهی آن کردند و بعضی آنها
 چون از عظمت اجسام مادی واقعا آگاهانند که احسن کرد حکم بوجود ماده و ازلیت آن نمودند .
 قصور و طبقه دوم از درک عظمت فضا و ماده اجسام مادی چندان کمتر از تصور طبقه اول نیست
 این تصور و عقلاست مختصراست باینکه هر دو دسته علوم خود را با نوار علوم نبوت منور ساخته و از چشما
 و حسی الهی محروم شده و در تار و پیک جهالت فاعلند و محی الحی هر حضرت رسول هم مدلل کرده که فضاء و
 مخلوقات آن خیلی عظیمتر از آنچه اهل ایمان سابقین و متفلسفین معاصرین تصور کردند **و مع ذلک**
 لا یقنای نیست بلکه منتهی است چونکه حقیقت لاهیات عظیم تر از هر عظیمه و قابل تصور نیست برای اینکه
 تصور هر چیزی عین حکم با تنهایی او نیست و این بالاهیات بودن او منافات دارد **شیع** مقتدر بر
 کشف عظمت فضا و مخلوقات آن بصریحات و امثال و مقادیر مخصوص دارد اگر فهمیده شود عظمت فضا و
 و مخلوقات آن معلوم میشوند و مدلل میگردد که انسان بلکه هر مخلوقی و لوا اینکه ملک هم باشد از ادراک
 و تصور عظمت فضا و مخلوقات آن عاجز است و لوا اینکه تمام طرق کشف و آلات آن برای آنها ملایمتر
 باشند مع ذلک فضا و مخلوقات آن متناهی هستند پس هر مخلوقی از ادراک لاهیات عاجزتر است
 چه آن مخلوق ملک مقرب باشد چه پیغمبر مرسل **اینها** از شری در خصوص ضیعت ایمان و زمین

در اینکه در اسماء آنها چیزی است و اما است حیوان و انسانی

(۱۵۳)

وارد شده است نمیتوان ذکر کرد زیرا که ذکر آن استیعاب مجلدات زیادی میکند **لذا** بطور اختصار
 آنچه از آیات قرآن و اخبار مستفاد میشود ذکر میکنم سپس بعضی آیات و اخبار را نقل مینمایم اگر چه
 طالع تفصیل باشد بکلیت تفسیر و احادیث رجوع کند **شارع** مقدس هفت آسمان ذکر فرموده و گفت
 که زمین مانند یکی از آسمانهاست و واسعه و عظیم تر از هفت آسمان کرسی و واسعه تر از عرش است و آن
 همه آنها عظیم تر و واسعه تر از هفتاد هزار حجاب میباشد هر یک از آنها عظیم تر از آسمان و زمین میباشد
 از این طبقات بالاتر ستره ای است که از تمام حجب و عرش و کرسی و آسمانها و زمین بمراتب لامنتهی عظیمتر و
 بزرگتر است بالاتر و وسیعتر از تمام آنها آنچه بانها محیط است **و هکذا** عظمت و غیر قابل ادراک
 بفکر انسان یا هر مخلوقی ذکر این کون وجود است و در آن بهشت و جهنم که بهشت از آسمانها و زمین
 عظیمتر است و ما بین هر دو بهشت و دیگر وجه فاصله از آسمانها و زمین و در این کون لوح و قلم و سنگ
 المنه می که هر یک از آنها از آسمانها و زمین عظیمتر است **در** اسماء آنها و اما است حیوانات
 زمین و همچنین نباتات و مخلوقات دیگر و عوالم غیر مشاهد و غیر قابل احصاء و بشر نیز از تمام مخلوقات
 در آسمان و زمین مخلوقات هستند که با اسم ملائکه در شرع نامیده شدند این مخلوق بسیار مختلف و
 انواع متعدده دارد کوچک مانند پیشه و بزرگ که از تمام اسماء آنها و زمین عظیمتر و بزرگتر است و عمل
 این مخلوق اختلاف شدیدی دارد **بعض** آنها حافظ زمین و آسمان و بعضی آنها حامل عرش و نگهبانان
 و بعضی آنها اعمال باذان و بری و رعایا میآزمینند و دیگری نبات و حیوان و انسان هر اسماء **حفظ**
 و حراست مینمایند **و بعض** آنها بر سائیدن از ذرات انسان یا حیوان موکل هستند و با آنها **بنیست**
 حادثه از حوادث خیر این کون چه در آسمان و چه در زمین مگر اینکه از عمل این مخلوق یا باشد و در مقابل

در اینکه در این اخبار و احادیث که اسما و زمین است

(۵۳)

این مخلوق شرعی هست که فقط شر و ضرر از او صادر میشود و اسم آن شیطان است و یک نوع مخلوق
 نیز موجود است که هم عمل خیر از او و هم عمل شر صادر میشود و در آن مخلوق با اسم جن در شرع نامیده شده
 است فلک در قوت فوق العاده قوی در سرعت حرکت از نور سریعتر است و جلی از نور لطیف تر و
 شفافتر است و روح اشراقی مخلوقیست غیر مادی و از نور شفافتر و لطیفتر است این چهار نوع مخلوقا
 مستقیماً هستند و دارای اختیار و شعور و عقل میباشند و با الاستقلال زنده و متحرک هستند برای عظمت
 فضل اشراعی مقدس مطالب ذکر فرمودند که عقل هر انسان در آن جهان و مبعوث میماند و آنچه در این
 جلد بود و کشفیات اخیر ذکر گردید عشره مشار از تفسیر برای بدیه خلقت این عالم امور پراثر ذکر کردند که حد
 لا پلاس و غیره در جنبه انوار لاشی محض است مجلی آنچه در شرح وارد شده است برای توضیح لازم
 است که هر یک بیکر مجللاً ذکر طایات و اخبار متعلق بان نقل نمائیم
اسماها و زمین دو ایات شریفه و احادیث مستفیضة ذکر آنها لغا و زمین بسیار وارد شده است
علماء مذهب اسلام بدون ناویل و تحریف در ایات و احادیث وارد شده از صفت و کیفیت اسماها و
 زمین قبول کرده بودند و بان معتقد شدند در قرن سوم اسلامی که هیئت یونان منتشر شد بعضی
 علماء چون بان هیئت صحیفه معتقد بودند و ملاحظه کردند که آن را و فاسده با نصوص ایات و احادیث
 موافقت ندارند و بآیات بسیار عجیب از نصوص ناویل و تحریف کردند و قول را برای تفسیر نمودند
 با اینکه از تفسیر قرآن برای تفسیر و توحید بعد از جهنم وارد شده است که آنکه خدا آنها را از
 عصمت کرده بآیات بران ناویلات فاسده نمودند و نصوص قرآن و احادیث معتقد شدند از روی
 تعبد و علم هیئت یونان را خطا داشتند لکن نتوانستند از آن نصوص عالیه استفاده کنند و علم هیئت

ذکر آنکه در قرآن اسماها را بلفظ جمع ذکر کرده

(۵۵)

صحیحی ناسپس نمایند و آیات و اخبار و اجماع و قواعد عامه از آنها ناسپس کنند مگر این مختصر
 نمیتوانیم باین روز و برسم زیرا که ذکر آن قواعد محتاج ضبط مقالست که این مختصر گنجایش آنرا ندارد لکن
 بر سبیل اختصار آنچه از اخبار و آیات مستفاد میشود ذکر میکنیم بدین هیچ تاویلی و اعتناء نخواهیم
 کرد اگر با علم حلیت تقدیم یا جدید موافقت بکند یا نکند زیرا که وحی و الهی و وحی و حدس نباید مقایسه کرد و
 تحقیق و حدس ظاهر کشف غلبه و الهام الهی نباید مقدم داشت اگر اتفاقاً آنچه ذکر میکنیم بعضی از علوم امروزه
 رسیدن باشد نه برای اینکه عشق یا اعتقاد معلوم امروزه ما را بموافقت وادار کرده باشد بلکه برای اینکه
 حقیقت را که فقط از راه وحی و طریق شرع ممکن است یافت بشود ذکر کرده باشیم و علوم امروزه ^{مستفاد}
 نزدیک بوده پس ما فقط تصریحات شرع را ذکر میکنیم و بعضی از علوم امروزه تا قبل بدستیم برای اینکه بعضی
 حقایق که در شرع ذکر شده است و ثابت برسد به بقیه مجهولات علم که در شرع منکشف است علوم ذکر
 ایتبر برسد علی ای حال از او شرعیت بر ظلمات او مقدم است چه ظلمات محض باشد مانند اوهام
 یونان یا آنچه ظلمات مخلط یکی از نور مانند مکشفات و اوهام عصر حاضر ^و مختصراً آنچه در شرع داده
 شده در این خصوص ذکر میکنیم بدین هیچ ملاحظه و اوامه و اعتقاد داریم که حقیقت همان است بدو و ^و اعتبار
 بنا برین تحریف و امید داریم که علماء دگرا از شرعیت بیشتر تحقیق کنند و اموریکه در علوم امروزه مجهول
 مانده است از تصریحات شرعیت کشف و پیدا کنند **قرآن شریف** در تجاوز از سببها
 اسماها را بلفظ جمع ذکر کرده و ارض را بلفظ مفرد ^و ای اعلم غیب السموات و الارض ^و ما فی السموات
 و الارض ^و ان فی خلق السموات و الارض ^و وسیع کریم السموات و الارض ^و او که یقیناً و اے
 خلق السموات و الارض ^و و یقیناً گردن فی خلق السموات و الارض ^و یسبح لله ما فی السموات و

در آیات دلالت بر شش میگرد

(۵۶)

الارض، و امثال این آیات در هیچ آیه بلفظ جمع وارد نشده است در آیات دیگر اسماء لها را جمعیت طبقه تقسیم کرده است مانند دو آیه سوره مؤمنون که میفرماید: وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ و ما کما عن الخلق غافلين قل من رب السموات السبع ورب العرش العظيم و در سوره الملك الله خلق سبع سموات طيبا ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت و آیه سوره بقره وهو الذي خلق لكم ما فی الارض جمیعا ثم استوی الی السماء فسویهن سبع سموات وهو یعلی شیء علمه و امثال این آیات و در سوره طلاق فرموده که زمین هم مثل یکی از آنهاست که میفرماید: اللّٰهُ الَّذِیْ خَلَقَ سَبْعَ سَمٰوٰتٍ و من الارض مثلهن و در آیات دیگری فرموده است که فلک موجود است و در فلک قباب و ماه شناگر هستند مثلاً سوره یس و کل فی فلک یسجون و در کبریا شریفه قبل از این فرموده انما جریان دارد و راه میرود و الشمس تجری استقر لها یعنی قباب جریان و سیر میکند ناوقتیکه مضعی میشود و خست این چنان خوانند این آیه را و الشمس تجری استقر لها یعنی قباب چنان حرکت میکند که هیچ استقر ندارد و در آیات دیگر که ستارگان را مذکور است که مستقر هستند و حرکت آنها بطریق اراده خدا مثل آیه سوره اعراف که میفرماید: وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ الْجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِ رَبِّهِ سوره طارق النجم و آیه سوره نجم و النجم اذا هوى و آیه سوره واقعه فَلَا أُفْسِدُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ و امثال آنها و در آیه سوره روم و بر صریح فرموده که آسمان و زمین با مخرجه مستقر هستند و هیچ جسم ظاهر دیگری ندارد که فرمود وَمِنْ آيَاتِهِ اَنْ يَّعْمُرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ یعنی از دلایل وجود خدا اینست که با مرام آسمان و زمین مستقر شدند و استقامت پیدا کردند و در سوره رعد میفرماید: اللّٰهُ الَّذِیْ رَفَعَ السَّمٰوٰتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا یعنی خدا آنکس است که اسماء آنها را بدون اینکه بر ستون مرتفع شده باشد بلند کرد و در سوره

در اینکه ملاز از فلک مقدار از فضا

(۵۷)

لَقَدْ مَعَرَفَ بَدِخْلَقِ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَلٍ تَرَوْهَا بِعَيْنِ أَسْمَاءِهَا دَلِيلُهَا نَكِدُ سَتُونَ مَرَقٍ دَامَتْهُ بَاشَدُ خَلْقِ
 كَرَمِ أَزَابِنِ أَيْاتِ شَرْفِيهِ مَعْلُومٍ مَبْشُودٍ كَمُرَادِ أَزَاسَانِ فَضْلًا وَنَاحِيَةً دَرِ اَوْسَتِ چُونَكِه مَعْنَايِ مَاءِ دَوِ نَعْتَمَةٍ
 هَر بَلَدِی وَاو تَفَاعِ اسْتِ وِدَوِ اَیَاتِ قَرَابَتِ هَر گَاهِ بَلْفِظِ مَفْرَدِ سَمَاءِ اِطْلَاقِ مَبْشُودِ مُرَادِ اَوْ مَطْلُوقِ اِرْتِفَاعِ
 اِسْتِ مَانَدِ اَیَةِ شَرْفِیهِ وَ اَنْزَالِ اِیْنِ لَسَمَاءِ مَاءِ طَهُورٍ اَبَقِیْ اَز جَايِ بِلْدِ اَبِ طَاهِرٍ اَدَبِ اَدَانِ نَاوِلِ دِیَا
 وَ هَر گَاهِ بَلْفِظِ جَمْعِ اِطْلَاقِ مَبْشُودِ مُرَادِ اَوْ سَبَاوَاتِ هَفْتِ گَانِهْ كِه دَر اَبِنِ فُضَا مَبْرُ مَبْکِنْدِ وَ زَمِنِ مِثْلِ یَکِ اَز
 اَنهَاسْتِ وَ مَرِ اَلْاَرْضِ مِثْلِ هُنَّ اَز هَر چِثْ چِنَا یَچِه اَنهَا کَرَاتِ هَسْتَنْدِ دَوِ اَفْزَابِ مَبْکَرِ دَنْدِ زَمِنِ کَرَمِ اَسْتِ
 دَوِ اَفْزَابِ مَبْکَرِ دَر مَرَادِ اَز هَفْتِ سَبَاوَهْ Kِه بَلْفِظِ سَبَاوَاتِ اَز اَنهَا بَعِیْرِ شَدِ اَسْتِ خُکِ اَسْتِ Kِه عَطَارُ دُ
 زَهَرِ وَ مَرِیْجِ وَ هَشْتَرِی وَ زُجَلِ وَ نَبُوتِ وَ اَوْرَاوُسِ بَاشَدِ وَ مَعْلُومِ مَبْشُودِ Kِه اَفْزَابِ مَاءِ اَز اَبِنِ اِطْلَاقِ خُفَاجِ
 هَسْتَنْدِ زِیْرَا Kِه دَر مَقَابِلِ نَجُومِ اَسْمِ اَنهَا دَر سُوْرَهْ اَعْرَافِ اَمَدِ اَسْتِ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ مُسْتَحْرَ اَبِ
 وَ مَرَادِ اَز فَلَکِ مَقْدَارِی اَز فُضَا Kِه یَکِ اَز سَبَاوَاتِ دَوِ اَوْ تَشْکِیْلِ مَدَارِ خُودِ اَدِ اَوْ اَفْزَابِ مَبْکِنْدِ وَ مَقْدَارِی
 اَز فُضَا Kِه اَفْزَابِ دَر اَوْ حَرْکِ مَبْکِنْدِ وَ مَقْدَارِی اَز فُضَا Kِه قَمَرِ دَوِ اَوْ تَشْکِیْلِ مَدَارِ خُودِ اَدِ دَوِ زَمِنِ مَبْکِنْدِ
 دَر اَبِنِ مَقْدَارِ اَز فُضَا اَفْزَابِ قَمَرِ شَنَا مَبْکِنْدِ وَ کُلِّیْ فَلَکِ یَسْجُورِ وَ نَجُومِ وَ سَتَارِکَانِ بَاوَدَهْ اَلْهِی
 حَرْکِ مَبْکِنْدِ وَ النُّجُومُ مُسْتَحْرَاتِ اَبْرَهْ مَرَادِ اَز فَلَکِ دَر قُرْآنِ اَبِیْسْتِ نَجْمِ بَسِیْطِ نَاقِدِ مَرَا جِ مَصْمُوتِ عَیْرِ قَالِ
 خُزْ وَ اَلنِّیَامِ Kِه اَفْزَابِ وَ سَتَاوَهْ هَا دَر اَوْ مَرْتَبِیْ وَ مَرْتَبِیْ بَاشَنْدِ چِنَا یَچِه عِلْمَاءِ وَ عِلْمَاءِ هَبْلَتِ یُونَانِ
 مَبْکُونِدِ زِیْرَا Kِه چِنِ جِسْمِ قَابِلِیْتِ شَنَا Kِرْدَنِ اَفْزَابِ خُتْمِ حَرْکِ نَجُومِ دَوِ اَوْ اَبِیْسْتِ وَ نَهْ خُودِ نَجُومِ مَرْتَبِیْ
 دَر فَلَکِ قَابِلِ حَرْکِ هَسْتَنْدِ چِیْرِ سَدِ شَنَا Kِرْدَنِ وَا بَرِ فُضَا یَکِه هَفْتِ سَتَاوَهْ دَر اَوْ شَنَا مَبْکِنْدِ هَفْتِ طَبَقِ
 یَلْبَاشَدِ بَوَاسِطَهْ اَیْنِهْ هَر سَتَاوَهْ دَوِ اَبِنِ مَدَارِ مَخْصُوصِ دَوِ اَز مَدَارِ سَتَاوَهْ دِیْگَرِ کَرْدِشِ مَبْکِنْدِ وَ مَدَارِ

کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در بیان اشیاء غیبیه

(۵۸)

هر یک طبقه است از فضا غیر از مدار و بگری و اقاب و جریان و حرکت دائمی است تا روز قیامت که
 آفتاب مضمحل میشود یا هیچ استقراری ندارد چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خواندند
 و زمین یکی است به متعلق و در فضا معلق است نه بر چیزی دیگر چنانچه شما ها که سیارات میباشند
 همین است که عدد و متون مرتب ندانید پس عدد و متون غیر مرتب دادند و آن عدد عبارت از اجزای نجومیست
 چنانچه در اجزاء تفسیر شده است آنچه مستفاد میشود از آیات شریفه بطور اختصار اینست و خلاصه
 اسماء و زمین عبارت از یک مقدار و از فضا میداشد که این ستارگان معلوم در او گردش میکنند و هفت
 طبقه باصلحت این آیات جلی غریب است که بعضی علماء قائل بنا بر این آیات هستند و اسماءها و اعبار
 از فلک مصمت فرض نمودند و زمین را ساکن و متعلق در فرض کردند و بعضی عوام خیال کردند که زمین بر شاخ
 گا و کاور و گاه و ناه و روی سنگ و سنگ در دنیا استقرار کرده است در صورتیکه قول بودن فلک بان
 معنی از مختصات حکماء یونان و منافی ضرعیات شریعت اسلامی است و قول بعلد زمین منافی مسیحی است
 قرآن بلکه بیشتر و قول بگا و ناه اگر چه از جهت دلالت بعضی اخبار و بر آنست ولی معنی ظاهر از آن مراد
 نیست و معنای مراد از آنها اقوی و مواد معتبره که منافیست بضرایانها بگا و ناه می باشد نشانهای ماهیت جلد
 ندارد **اجل** و احادیث صحیحی اسلامی در تفسیر این آیات شریفه پیدا راست بعضی آنها را نقل میکنم که
 خطب بعضی علماء و عوام معلوم و خطاء هیئت تدبیر شد آنگاه که **حضرت امیر** در یکی از خطبهای بلند
 میفرماید خدا زمین را خلق کرد و نگاه داشته بدو و اینکه خدا کار کرده باشد و آنرا مستقر نمود بدو
 اینکه بر چیزی مستقر شده باشد و او را مرتفع و بلند سازد و اینکه ستونها داشته باشد و او را حفظ و
 نگاه داشته بدو و اینکه زبر او چیزی باشد و او را محسین کرده از آنکه کج و معوج نشود و منع کرده از آنکه

کلام حضرت رضا علیه السلام در صفات آسمانها و زمین

(۵۹)

پاشیده یا منسحق نشود **و در خطبه دیگر** میفرماید زمین از حرکت خود ساکن شد از اینکه اهل آن
 منقلب بشوند یعنی اینکه زمین بالطبع متحرک است اهل خود را و از گون نمیشناسد و این بواسطه قدرت
 الهی است که اسماء از علماء معاصم را خبر دادند که **حضرت رضا علیه السلام** در خطبه طویل و معروفه
 که در مجلس مأمون بیان کردند میفرماید در وصف آسمانها و زمین خدا خلق کرده با تدبیر خود خلق مختلف
 دارای صورت و خلق مختلفه عینه در چیزی آنها را مستقر کرده و نه در چیزی آنها را محلول نموده و نه چیزی
 آنها را تمثیل و تشبیه کرده **حضرت امیر** فرمود خدا در آسمان ستاره‌های خلق کرده و آنها در آسمان
 پراکنده و او بر آن هستند و کسی غیر از خدا آنها را محصر نمیکند و نسبت هر ستاره در آسمان فانیست و در گیتی
 شهرت در زمین **و در حدیث دیگر** میفرماید که آسمانها در عرشش مانند قندیل هستند که فابین آسمان و زمین
 از آنگاه داشته باشند **و در حدیث دیگر** میفرماید که ستاره‌های عرش فانیست و دورهای آسمان و زمین است
 که دلالت بر نزدیکی و دوری و سیارات دارد **حضرت امیر** فرمودند بعضی این سیارات قطع که کشتار
 میکنند و بعضی آنها میکنند **حضرت صادق علیه السلام** میفرماید این ستاره‌هاست که در آسمان هست شهرها
 مانند شهرهای زمین یکی بد دیگری بواسطه عمود از نور مبطل است این حدیث نقل است در جاذبه عمود
 این اخبار زیاد است **حضرت رسول** فرمود این عالم فانیست بنائی است که بعضی آن بعضی دیگر فواید دارد
 و فاسد میشود **حضرت رضا** در خطبه معروف خود میفرماید این مخلوقات (ستاره‌ها و زمین)
 بعضی از نگاه میدارد بعضی دیگر باذن و مشیت خدا **حضرت صادق** تصریح فرموده است که
 برای حرکت آفتاب ملائکه جاذب واقع موجود هستند **حضرت رضا** در تفسیر آیه شریفه و رفع الله
 بغیر عماد تر و آنها فرمود که این آیه دلالت دارد بر اینکه آسمانها را بواسطه ستونهای خفیه در این فضا

کلام حضرت رضا علیه السلام در اینکه زمین یکی است

(ع ۶۰)

نگاه داشت و دلیل همین است که خدا میفرماید ستونی که دیده میشود نیست پس تنویر نیست که دیده میشود و در خصوص تقدیر زمین حضرت رضا علیه السلام فرمود زبر پای فقط یک زمین هست و زمین متعدّد نیست و هر ستاره از ستاره های آسمان زبانی است و قضا محیط با آسمان و است پس این اعتبار میتوانیم بگوئیم که باز بین ماهفت زمین است یعنی هفت سیاره مانند زمین و است و در مجمع البیاء طبریه این چنانکه از تفسیر شریفه (اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَرِ الْاَرْضِ مِثْلَهُنَّ) بر او نموده بنا بر این مانده زمین با هفت آسمان از جهت حرکت و کیفیت میشود با این تصریح حضرت رضا علیه السلام خیلی غریب است که بعضی مفسرین ثمانی را بر ثمانی در عدد خل نموده اند یعنی چنانچه عدد اسماء هفت است عدد زمین نیز هفت در صورتیکه تساوی عدد را بلغت مثل بگویند بلکه قدر و عدد بگویند و لازم بود که (بَعْدَ رِهْقٍ) یا (بَعْدَ رِهْقٍ) بگویند بر فرض تسلیم و تسامح در اطلاق ثمانی بگویند (امّا لاهق) زیرا که مثل صفت مفرد و اگر زمین هفت میباشد جمع میشود بنا بر این ایراد صریح است در اینکه زمین فاکتی است و متعدّد نیست مثل بنا بر این اینکه اسماء را بلفظ جمع (السّموات) و زمین را بلفظ مفرد (الارض) ذکر کرده است و در بعضی اخبار وارد شده است که زمین ماهفت طبقه است و طبقه هواست و سه طبقه خاک است و دو طبقه آتش است عدد زمین بمضای تقدیر طبقات آن باشد محدّد و ندارد چنانچه طبقات زمین را بر اقسام زیاد باعتبار ذات زیاد میتوان تقسیم کرد و الا تقدیر زمین با این معنی که افراد زمین با متعدّد باشند مانند تقدیر سیارات ارضیست مخالف صریح قرآن و اخبار و در بعضی جاها وارد شده است که هفت آسمان و هفت زمین است و همچنین در بعضی اخبار ضعیفه آن دعاها و اخبار را باید حمل کرد بر تقدیر طبقات زمین فاکتی میباشد و طبقات آن متعدّد است یا اینکه ترک کنیم آن اخبار را زیرا که هر حدیثی که

کلام حضرت امام محمد باقر علیه السلام در آنکه خدا را عوالم بسیار

(۶۲)

و سبب پیدا شدن آن بیان شده است و برای تدقیق علیه گذارنده شده است **خلاصه** و سبب
اسماها و زمین بر حسب آیات و اخبار اینست و مراد محمد به مقداری از فضا که آن ستاره ها و زمین و
او گردش میکنند این مجموعه اقناب است و ستاره ها که حلقه معینه از فضا و در عین سیر خودشان اشتغال
میکند و در شرح باشم اسماها و زمین تقسیم شده اند **و نظیر** این اقناب و قمرها و اقنابهای متعدد و قمرها
بسیار هستند که حلقه معینه را از این فضا اشغال میکنند **چنانچه** در آیات باشم نجوم از آنها بقیه
شده است و در اخبار بافتها و اقمار تقسیم شده اند **حضرت** صادق علیه السلام فرمود بشت سربین قمر اقناب شما
چهل قمر اقناب بشت سربین قمر چهل قمر و در آنها مخلوق کثیری است که عبادند خدا خلق کرد
او کمر ناکرد و موسی بن جعفر فرمود بشت سربین نطق رجب هفتاد هزار عالم بشیر از عالم فرس و جن هم
انها فلان و فلان را میگویند **و حضرت** باقر علیه السلام فرمود خدا دوازده هزار عالم دارد و هر یک بزرگتر از
هفتاد و زمین هم بزرگتر از این عوالم خیال نمیکند که خلا غیر از اینها عالم دیگر را خلق کرده باشد و
حضرت رضا علیه السلام فرمود که بشت سربین عالم هفتاد هزار عالم هر یک بزرگتر از عدد دانی و جن و اجناس
در این خصوص باشم و منسوب بسیار است در هر جری مقداری از عوالم این فضا ذکر شده است و در اخبار
زیادی تصریح شده است که عوالم قابل حصر و احصا نیست مجموعی از عوالم از فضا که اسماها و زمین
و عوالم مختلفه فانیها و بزرگتر در او است و هر یک حلقه معینه دارد و تماماً باشم (مساء دنیا)
یعنی آسمان نزدیک در قرآن ذکر شده است و از این بقیه معلوم میشود که آسمان دو عوالم بشیری را میگویند
دارد **و در** اخبار و آیات دیگر بسیاری از آنها آمده است در سوره صافات فرمود **إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ**
الدُّنْيَا زِينَةً الْكَوَاكِبِ وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ فَارِدٍ یعنی آسمان نزدیک را زینت ستارها و بشت

در بیان احوال رب که بر عرش کبری و لایک دارد

(۴۳)

دادیم و برای حفظ از هر شیطان منزه و در سوره نمل فرمود و لقد دینا السماء الدنيا مصابح و جعلنا هار جوما للشیاطین یعنی ما آسمان نزدیکی را برای شیطانها و زمین را برای ما و آسمانها را برای فرشتگان (ستاره ها) دینت دادیم و آن ستاره ها شیاطین را از رفتن با آسمان منع میکنند و این آیات شریفه مستفاد میشود که خدای شریک و مخلوقات صغیر که شیاطین میباشد با عوالم آسمانی تناسب ندارند و مخصوص زمین هستند و سماء دنیا عبادتگاه از مجموع طبقات مختلفه فضا که اسماء آنها در بین فاعوالم دیگر در او مختص هستند و او را زینت میدهند و سر بتی را بنماها از کواکب سیاره و سماء دنیا از مجموع فضا از اینجا معلوم میشود چون سماء هیئت قدیم بر طبقات افلاک بوده در تفسیر این آیات متصور مائند و گفتند که یک شخص سماء دنیا بدستند زیرا که آسمان نزدیک بقسمة هیئت قدیم ملک قمر است و او را زای یک کوكب و بقية کواکب دیگر افلاک دیگر مرسوم و مرکزند از هر جهت این آیات را تا اول عجبت و غریب کردند و بعضی آنها گفتند که این آیات فهمیده نمیشوند و ما بقصد ابظاها اینان میادیم بدو اینکه از معای آنها آگاه باشیم و همین رای اکتفا کردند و از علم دور مائند **از مجموع** ما نزد این فصل معلوم شده است که شارع مقدس فضا را تقسیم کرد بر اقسام مختلفه یک قسم از آن بهفت طبقه تقسیم کرد و اسم میادیم که در این طبقات گردش میکنند اسماء آنها نامید و قسم دیگر فضا را عوالم لایحه دیگری هستند در او گردش میکنند و مجموع آنرا آسمان نزدیک نامید و اقسام دیگری از فضا و مخلوقات آن که بچشم دیده نمیشوند با اسماء دیگری نامید از جمله آنها مخلوقی در فضا که در شرع باسم کبری نامید شده است و از جمله آنها مخلوق دیگری که باسم عرش قیمه کرده بد **کبری و عرش** از آیات و احادیث معلوم میشود که بالانوار عوالم که سابقا ذکر کردیم عالی هست مسمی باسم کبری و عظمت او بالاتر از اسماءها و زمین و بالاتر از او عالمی هست مسمی بعرش

در بیان عظمت بزرگی عرش

(۶۴)

وعظمت او از کرسی پیشتر و عظیمتر است در سوره بقره فرمود و سَبَّحُ لِلَّهِ الْمَلَأَتْ سِجْنًا مِّنْهُ كُرْسِيًّا يُبَاسِطُ يَمِينَهُ وَيُقِيمُ الْوُجُوهَ لِقَائِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ لَهُ عَرْشٌ عَظِيمٌ
 کرسی بر آسمانها و زمین مشتعل و احاطه دارد و در سوره اعراف میفرماید ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ عِزُّهُ
 بر عرش استیلا کرده و در سوره مؤمن میفرماید الَّذِينَ يَخْلَوْنَ الْعَرْشَ مِنْ عَوْنِهِ لِيُجِيبُوا نِدَاءَ الْمُتَضَلِّينَ
 و یَوْمَ يُنْفَخُ الْكِتَابُ وَ تُنْفَخُ الْوُجُوهُ لِلَّذِينَ آمَنُوا بَيْنَ يَدَيْ عَرْشِ رَاجِعٍ ذَٰلِكَ يَوْمَ تَكُونُ الْأَرْضُ غَافِقَةً
 میکنند و تسبیح میکنند بجز خدا و پیمان با او میاورند و طلب مغفرت برای مؤمنین میکنند مراد از آنکه در سوره
 حافیه میفرماید وَ يُجَلِّ عَرْشُ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَ تَكُونُ الْوُجُوهُ لِلَّذِينَ آمَنُوا بَيْنَ يَدَيْ عَرْشِ رَاجِعٍ
 است مراد هشت نفر از ملائکه و ذکر ملائکه و کیفیت جل افشان عرش خواهد آمد **روایت شده است**
 که آسمانها و زمین نسبت بکرسی مانند حلقه انگشتر در میان و کرسی نسبت بعرش مانند حلقه در میان
حضرت رسول فرمود هفت آسمان در کرسی مانند حلقه ایست که در میان آن افتاده است بزرگی
 عرش نسبت بکرسی مانند بزرگی آن میانان نسبت بان حلقه است **ابن عباس** گفت کسی نمیتواند عظمت
 عرش را بداند مگر کسیکه او را خلق کرده است و اسمها را در خلق خدا مانند خیر ایست که در میان آن **و نیز**
روایت شده است که اسمها را در عرش مانند تندی که مابین آسمان و زمین او چیده شده باشد
و نیز روایت شده است که عرش دارای هفتاد هزار ستون هر ستون مانند دوزخ زمین و آسمان
حضرت صادق علیه السلام فرمود آفتاب و یست از هفتاد جزء از نور کرسی و کرسی جز بیست از هفتاد جزء
 از نور عرش و عرش جز بیست از هفتاد جزء از نور حجاب و حجاب جز بیست از هفتاد جزء از نور ستر ذکر حجاب
 و ستر خواهد آمد **و الله اعلم** **در تقسیم عرش** عرش را حضرت رسول هم منقول است که عرش دارای سبصد و
 هزار تکیه و خدا ترده هر تکیه سبصد و هزار ملک خلق کرده اگر خدا برای کوچکترین این ملائکه اذن بد
 هک

برای بیان آنکه
 که در آیه است
 عرش را در روز
 هشت نشاندند
 و در آن روز

کلام طاهر بن عظیم عرش

(۶۵)

که گفت اشمان و هفت زمین را در دهان بگرد تمام آنها را بین چانه های آن ملک نمیشود مگر مانند
 رینگ در میانان بسیار و وسیع خل تمام آن ملک فرمود ای پادشاه عرش ترا چنانکه گفتند توانستند از اجل
 کنند و نه حرکت بد هفتاد و یک نفر و آنها را با آنها اضافه کرد و توانستند عرش را تکان بدهند برای هر یک
 از آنها ده ملک اضافه کردند و توانستند عرش را حرکت بدهند پس برای هر یک از آنها بقدر تمام جماعت آن
 ملائکه خلق کرد آنها هم نیز توانستند عرش را حرکت کنند پس خل فرمود عرش را بگردانید که از اقبال و
 من نگاه میدارم **و خل** بقدر خود آنرا نگاه داشته و هشت ملک را بجل او مأمور کرد **حضرت**
 صادق علیه السلام فرمود که ملکی است شمی خیر تا پیش او ای هیجده هزار سال تا پیش یک سال دیگر مسافت
 پانصد سال در فکر او خطور کرد که آیا بالا تر از عرش چیزی هست خل برای او بقدر آنچه داشت اضافه
 کرد و فرمود پرواز کن آن ملک مدت بیست هزار سال پرواز کرد و سر یکی از ستونهای عرش رسید پس
 خل با الهام و قوت او افاضه کرد و بی هزار سال دیگر پرواز نمود خطاب از جانب پروردگار رسید که
 اگر تا روز قیامت پرواز کنی بشانۀ عرش من نمیری **در تفسیر ملائکه** و بال آنها خواهد آمد و
 آنکه سیر ملک بر بال از میر نور و بر بخت است بنا بر این وصف من کو طرف نسبت نیست با خل پیکر که ذکر
 کردند علماء معاصر کنند که نور یک ستاره در مدت بیست و یک هزار و بعضی ستاره ها در مدت صد
 هزار سال و بیشتر بر زمین ظاهر شد و این مخلد علماء معاصر نسبت با آنچه در این حد و امثال آن
 ذکر شده است لامشی محض است و مخلد معاصرین محض است مخلوقات کوچک که قادر و اعرش هستند
حضرت صادق علیه السلام فرمود تا پیش هر ستون و ستون دیگری در عرش مسافت پوش پرواز مدت ده هزار
 سال **حضرت** امیر و در عارضی کرد و ترا قسم میدهم با اسم تو که بان عرش خود ترا خلق کردی و هیچ کس

در بیان حجب و سُرّاق است

(۷۷)

عرش را نمیدانند چنانست مگر تو و در همین دعا عرض میکند که ترا قسم میدهم بآنم تو که بان نگاه داشته
 عرش و کرسی خود ترا در رضا **حضرت** رسول صلی الله علیه و آله فرمود که علی بن دریاها و نورها و جلالها
 و چیزهای دیگر را بدیدم که اگر آنها نبودند آنچه مادون العرش هست از شدت نور عرش منوخته میشد
حجب که در وصف عظمت عرش و کرسی بیست است باین بنده آنگاه اینها را بگویم و آنچه از آیات و اخبار مستفاد
 میشود اینست که عرش اصل ماده مخلوقات مادون اوست و خود آن جسم با آن عظمت غیر قابل وصف در رضا
 موجود است جمله او ملائکه مقربین یا باصطلاح علمای معانی قواست که نگاه میدارند اجرام و اجناس و اژدها
 فضا و در عرش مثال تمام مخلوقات مادون اوست و بتفصیل آن خواهد آمد در همین فصل **و عرش**
 این عظمت جزو قلیله از فضا اشغال کرده و فوق آن مخلوقات دیگری موجود هستند که در شرع بآنم حجب
 سُرّاق و ستر معروف هستند که آنها هم بگشتم از فضا و اشغال نمودند **حجب و سُرّاق و ستر**
 ما و از عرش از مخلوقات الهی بآنم حجب و سُرّاق و ستر در شرع مستحکم شد تا در حجب مخلوقات مختلفه
 هستند و سُرّاق نیز مختلفند و لکن ظاهر امر از ستر همان سُرّاق است در عظمت حجب و سُرّاق و ما
 فوق عرش اجناس بیادری و او دانست بعضی از اخبار در اینجا اشاده میکنم **حضرت** علی بن الحسین علیه السلام
 السلام فرمود عرش را نواری مختلفه خلق شده است هفتاد هزار طبقه کلفتی هر طبقه بقدر اَوَّل عرش
 تا پائین پانزده است بنیست طبقه ازان طبقات مگر آنکه تسبیح خدا را میبندد بصدایهای مختلف و دنیا
 غیر مشبته اگر اجازه داده شود برای پیکر ازان دنیاها که مادون خود را بشنوند هر اینه تمام کوهها
 و شهرها و قلعهها را منهدم و تمام دریاها را متفرق میکند و تمام آنچه را بر او باشد هلاک میشود هشت
 دکن دارد هر یکی را این قدر از ملائکه بر میدارند که عدد آنها را از غیر از خدا کسی نمیداند تسبیح میکنند

در سوال از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که چجب چیست

(۹۶)

شب و روز هیچ ادا می نداشتند اگر عرش اندک چیز را از مافوق خود حس کنند ایستادگی نمیکنند چشم
 بهم زدنی در مقابل او **و فاصله** پابین عرش و حسن جبروت و کبریا و عظمت و قدس و رحمت و
 علم است و بعد از این عرفی نیست (یعنی در خود فهم بشر) سرگردان شد کسیکه فاو را و ادرانجا هفتاد
 بدانند و طمع کرد بچیزیکه دست زنی باو نیست **از حضرت** امیر سوال شد که چجب چیست فرمود
 چجب اول هفت حجاب کلفه هر حجاب پانصد سال و فابین هر دو حجاب مسافت پانصد سال و چجب دوم
 هفتاد حجاب بین هر دو حجاب مسافت پانصد سال و طول حجاب پانصد سال هر حجاب پانصد سال هفتاد هزار
 ملك باو موکل است قوه هر ملكی از آنها بقدر قوه ^{تمام} (از حق و جنت) ثقلین از آنها تازیکی و از آنها نور
 و از آنها آتش، و از آنها آلود، و از آنها ابر، و از آنها برق، و از آنها بادان، و از آنها باران، و از آنها
 و از آنها صوف، و از آنها رین، و از آنها کوه، و از آنها شوری و تلخی، و از آنها آب، و از آنها
 رودها و آنها چجب مختلف هستند کلفه هر حجاب مسافت هفتاد هزار سال بعد از آن سراق جلال
 و انشا شصت سراق در هر سراق هفتاد هزار ملك فابین هر سراق و سراق دیگر مسافت پانصد
 سال **بعد از آن** سراق عزت و بعد از آن سراق کبریا و بعد از آن سراق عظمت **بعد از آن**
 سراق جبروت بعد از آن سراق فخر بعد از آن سراق نور و بعد از آن سراق بعد از آن سراق و خلایق و ان
 مسافت هفتاد هزار سال در هفتاد هزار سال **و بعد از آن** حجاب اعلی تا آنجا ستر برسد و مسافت ^{گفت}
 نماند برای روزیکه تادکان روز نهیدیم ای بالحقسن .

و حضرت رسول ص نود هزار حجاب از چجب ذکر فرمود و فرمود پانصد حجاب فوق عرش موجود هستند
 که مابین حجاب و حجاب دیگر مسافت پانصد سال **و جبرئیل** حضرت رسول ص گفت هفتاد حجاب اگر
 روز بخیر

در اینکه حضرت رسول فرمود هفتاد هزار جبار است

(۶۸)

نزد بکر بن انصار ابراهیم میفرمودم **حضرت رسول** فرمود هفتاد هزار جبار وجود هفتاد یا
 از خود یا از ظلمات است هیچ روحی نیست که از آن جبار مگر آنکه هلاک شود .
اجبار در این خصوص بسیار است و جباری که فوق العرش بنشیند بلکه طایین عرش و کرسی طایین
 کرسی و اسماء این جبار میگوید هفتاد **حضرت رسول** صلی الله علیه و آله فرمود در عیالین در دنیا
 و دوزخها و جبارها و غیر از آنها را دیدیم که اگر آنها نبودند هر شب آنچه در دوزخها باشد از شدت نور
 عرش محترق میشد **و ان حضرت** نیز فرمود که طایین اسمان هفتم و کرسی هفتاد هزار نور و نیز
 فرمودند طایین جبار و کرسی جبار از خود است اگر آنها نبودند کوههای سخت گداخته میشد و
 آتش و جن محترق میگشت **خیال** غریب است که با این اخبار صریح چگونه بعضی علماء سلف از صراحت
 این اخبار صرف نظر کردند و کرمه بر فلک الثواب (هشتم) و عرش بر فلک اطلس (نهم) و جبار
 بر عالم مثال که قدام یونان بان قائل بودند عمل کردند در صورتیکه بر حسب معتقدات آنها طایین
 محدد فلک اطلس از بین مسافت چهل و بیون فرسخ تقریباً و طایین فلک الثواب و زمین را بمسافت
 و بیون و نصف بیون و نه هزار صد و هشتاد و هشت فرسخ میفرمودند و این مسافت نسبت
 بعظمی که در شرح بیان شده برای عرش و کرسی بیان یک از سکستونیونها سکستونیون فرسخ بلکه از عرش
 که در فکر بشر ممکن نیست بیاید بلکه در فکر ملائکه و هر مخلوقی حاصل نمیشود .
با اینکه که دان اخبار تغییر شده است که آنچه ذکر شد در عظمت عرش و کرسی و جبار تمثیل بوده
 برای اندکی از عظمت آنها و هیچ زبانی قادر بر وصف تمام عظمت آنها را ندارد **لذا** در هر خبر و عقاید
 از عظمت آنها وصف شده است **و در بعضی اخبار** که در بعضی اخبار بدیشتر است .

در اینکه فاصله مابین آسمان و زمین چقدر است

۴۹۹

و اما از مسافت پانصد ساله که در اخبار برای متحد بد فاصله مابین دو حجاب یاد و قائمه عرش یاد و آسمان ذکر شده پانصد سال سیر است که مازون طبقه متحد بد شدن میباشد که سیر ضعف آنها طی مسافت مابین آسمان و زمین بیک چشم همزدن است و این سیرانقدر و سربعتر از سیر خود است که قابل عقاب نیست یا او نیست باینجه که مسافتی را که نوزد و طرف صد هزار سال طی میکند با اینکه در هر ثانیه هفتاد و هفت هزار میل می پاید به ملک دویک چشم همزدن طی میکند پس مسافت پانصد ساله نیز ملک را بچه نحو و بکدام علم میتوان محصور و احصا نمود **و هر طبقه سیر خلق مازون** آن متحد بد شده است زیرا که بعد از طبقات از هم قابل تسامح و قیاس و بگری نیست و اینجه مقیاس شده در هیئت تدبیرها جل بد تخمین و ضلالت است و عظمت بعد مابین مخلوقات خیلی بیشتر از آنچه تصور کردند و خارج از فهم بشری است **اما حضرت امیر** پوسیدند که فاصله مابین آسمان و زمین چقدر است فرمود مد بصر و دعوتی بد کرد که مستجاب نشود غیر از این نمیگویم یعنی قابل متحد بد برای بشر نیست.

با این عظمت و علمت بیشتر که ذکر آن در وصف فضا و ملائکه خواهند چگونگی بعضی علماء و راضی شدند که عرش و کرسی بد و طبقه مختصر که نسبت بعضا بقدر ذره هم محسوب نمیشوند (فلك الحسن فلك الثواب) آن هم مرموز و هوامیت که هیچ وجود ندارد تفسیر شوند با اینکه فلك الثواب بتعقید آنها بنشانه های آن کواکب مرئی است **و در اخبار** تصریح شده است که ملائکه مخلوقاتند و نور مثل برینند **چنانچه** در وصف ملائکه ذکر خواهد شد چه برسد همه خلق از انس و جن و حیوان و پشه کوزه مثلا مخلوقات در این فضا محصور آنها نیست بلکه در این فضا عوارضه و غیر قابل احصا هستند که عظمت آنها را که غیر خالق آنها نمیشناسد در اینجا بعضی عوالم مختلفه که در شرع ذکر آنها امده اشاره میدایم.

کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خلق عالم و آدم

(۲۰۱)

عولم مختلفه کون در اول سوره فاعلمه خدا فرمود (الحمد لله رب العالمین) یعنی حمد
عالم خدا که خالق و مدبر عوالم زیاد است و در آیه سحره میفرماید **الاولم الخلق والامر بتاواک الله رب**
العالمین یعنی آگاه باشید که خلق و امر عالم از دست منزه باد خدای خالق عوالم مختلفه است **و در سوره**
والصافات میفرماید (رب السموات والارض وما بينهما ورب المشارق) یعنی خدا خالق اسماءها و زمین
و خالق مشرقها است **و در سوره مغارج** میفرماید **فلا اقسیم رب المشارق والغارب** یعنی قسم باد
منیم که بخدای مشرقها و مغربها پس معلوم میشود که مشرقها و مغربهای متعدد هست برای عوالم مختلفه
بعضی از عوالم که در اخبار ذکر شده اند اشاره مینمایم **حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام** فرمود خداوند
متعالی هزار هزار آدم و هزار هزار عالم خلق کرد مراد از هزار هزار بخند بدین میلیون آدم و یک میلیون عالم
بنیست بلکه این کلمه در لسان عرب طلاق نمیشود بر عدد بلکه حصص حد ندارد و در مورد عجز از تحدید و تعیین
عدد سائل پرسید که عرض چند مدت فاند برآب قبل از اینکه آسمان خلق بشود حضرت فرمود انانی بنی اگر
تمام دوزمین از دانه های خردل پر شود تا بوسد با آسمان و اجازه داده شود بشخص فانتد شما که این خبر را
دانه دانه از مشرق بمغربین هر دانه علیحدگی بگذاری و عمر تو انقدر زیاد بشود که بتوانی تمام آن دانه های
خردل را بجهان طریق نقل کنی تا نقل کردی و احصا کردی آن سانه میبود از اینکه احصا بشود مدتی ماند
عرش برآب قبل از خلق آسمان و زمین و من وصف نکردم برای تو مگر بجز از یک هم از یک جزو از یک صدم
جزو از صد هزار جزو و استغفار میکنم خدا را از اینکه که گفتم در تحدید .

حضرت صادق علیه السلام فرمود خدا قبل از آدم عوالمی خلق کرد که آنها از اولاد آدم نیستند **و حضرت**

ناقره فرمود دوازده هزار عالم هست هر عالمی از آنها بزرگتر از هفت آسمان و هفت زمین که هیچ عالمی از

در اینکه قبل از خلقت آسمان و زمین مخلوق بود

(۷۱)

انها خیال نمیکند که خدا عالمی غیر از خود آنها داد و در من حجت بر آنها هستم و خدا بعد از خرابی این عالم عالم دیگر را خلق خواهد کرد در زمین و آسمان دیگر و قبل از این خدا هزار و هزار عالم را خلق کرده هزار و هزار آدم و **حضرت** امیر فرمود قبل از خلق بنی آدم در آسمانها و زمین خلق بودند در زمین خلق نکرده. خدا جز آنها خلق دیگر را و آنها **حضرت** اطراف دای قوت فوق العاده ندا شدند و آنها مسمی به شناس هستند پس خدا خلق را خلق کرد که برخلاف ملائکه و برخلاف جن و شناس بودند آن خلق مانند خنک های زمزمین بطور دیدگاه میقتد میوزند و می شناسند مانند نظام از چراگاه های زمین همه آنها تر بودند هیچ فاده ندا شدند خدا در آنها شهنوت زن خلق نکرده و نه حیات و لا دونه حیات و نه طول مل و نه لذت و عیشت نه شک آنها ازام داشتند و نه و زو شغل شاغل آنها میبود آنها از نوع بهائش بودند و جوع حشرات و خزندگان نبودند پوشاک آنها برك درختها و اما میله آنها از چشپ های پرباد و از دانه های بسیار بزرگ **در اینجا** باسم جابلقا و جابلقا عوالمی ذکر شدند و در وصف اهل آن دوعا وارد شده است که آنها اقباب می بینند و از اقباب کوشنای میگیرند و در و زو شب نزد آنها میگذشت **بیز** وارد شده است که در زمین شهرهای هستند که اهل آنها بهفتاد هزار در لغت تکلم مینمایند و هیچیک از آنها لغت دیگری نمیشناسد **و جابو** انصاری با حضرت باقر آجی عالم عجیب در زمین مشاهد کرد و دوازده عالم در آسمان هست **حضرت** صادق فرمود پشت سر این زمین زمین هست که روشنائی او از خود اوست و **بیز** فرمود که پشت سر این اقباب و قمر چهل اقباب قمر هست که در آنها مخلوق زیاده هست نمیدانند که خدا او را خلق کرده بانه **حضرت** موسی بن جعفر علیه السلام فرمود صد هزار عالم پشت سر این عالم موجود است که هر یک بیشتر از عدد افسر و جن میباشند.

در اینکه جمیع اشیاء را بر وجود ملائکه معتقدند

حضرت رسول فرمود علم این زمین هزار هزار سال و برای عقل بر این زمین گشت که خدا
فرمود که پنجاه هزار هزار شهر خلق کردم و در هر شهر صد هزار هزار قصر خلق نمودم و تمام آن شهرها را بر
ازدانه های خردل کردم. نا آسمان سپس گنج گوهر را خلق نمودم و خوراکی آن مرغ را در هر هزار سال یک
بار از آن خوردنهای خود دادم این مرغ آنها را خورد تا تمام شد و در هر یک یک دینار و یک مثقال
وارد شده است که پشت سر شرقی بیست و شرقی موجود است در آنها خلق زیاده می کنند و پشت سر غربی
بیست و غربی موجود است که در آنها خلق کثیری هستند و در هر هزار سال از آنها وارد شده است که تمام
زمین و آسمانها و عوالم مختلفه را در یک چشم بر هم زدن طی میکنند چونکه اسم اعظم داشتند .

حضرت در مقام فرمود پشت سر سیعالم هفتاد هزار عالم بیشتر از عدد دجن و اثنی است و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هفتاد آسمان دنیاها هستند حضرت صادق علیه السلام فرمود هفت آسمان
همینک از آنها نیست مگر اینکه خلق کثیری دارد که اجساد در خصوص عدد دعوالم و عدد نهات آنها وجود
خلاق در هر آسمان استاره هفتاد است بخواند باین مقل را گفتا کنیم و بدین بعض مخلوقات آسمانی
استاره کنیم از آنها معلوم میشود که در هر یک (در هر یک) چقدر از علم و حقیقت در ذات که علم زمین را به
بنیت میلیون سال بخندد بخندد و نیز علماء متاخر که پنجاه برابر این مدت عمر زمین را بخندد بخندد
چقدر در این طلایع هستند تکرار میکنم این شعرا بیشتر کی داند که این باغ اراکیت چو بهاران از در گنج است
علامه شکر - جمیع ادیان بدو استثناء مشفق هستند بر وجود مخلوق لطیف ذی شعور و ادراک
که زمین و آسمان نسبت باو یکسان میباشد و در چشم بر هم زدن مسافت بیست و آسمان را طی مینماید و
اعمال عظیمه مختلفه از او صادر میشود و آن مخلوق با ششم ملائکه نامیده میشوند .

در اینکه در قرآن اجزاء کماله ذکر نیست

فلا سفه و حکماء قدیم عقیده داشتند بر اینکه آسمان و مافوق آن مسکون بخلاق و روحان که از کائنات ماده بری و معری هستند و معتقد بودند که افلاک دارای نفس (روح) و عقل و شعور و ادراک هستند و بعضی فلاسفه معتقد بودند که هر نوع از مخلوقات دارای نفس کلی که نوع را تنظیم و تدوین میکند باشند نفس شخصی انسان که هر شخص دارای نفس جزئی که شخص و احویات و عقل و تدبیر میر میله کند.

علماء معاصر از فلکیون و غیرهم معتقد هستند که در کون خدای متعال موجود است و این نظام عالم بواسطه همان قوا باشد جاذبه عمومی و اجرام سماوی که حافظ نظم آن اجرام میباشد و مانند اتم و ذرات طبیعی که فابین ذرات اجسام موجود و حتی ذرات ذره (اتم) هم مشاهده است که جهت سلب و ایجاب فابین دو جزء او را قوی و الکترون) موجود است و ترکیب تحلیل شیمیائی در تمام اجسام بان قدرت و اتمت و سلب و ایجاب که فابین ذرات اجسام موجود هستند است **و علماء** معاصر اختلافی کردند که آیا ان قوا دارای اختیار و شعور و ادراک هستند یا نه محققین علماء معاصر بدلیل نظمی که در اعمال ان قوا مشهود است و ادله دیگر قائل بوجود عقل و شعور و ادراک در تمام ان قوا هستند بجز از او در تمام کائنات کون و مخلوقات عینیه این است و لکن اقوال حکماء و فلاسکین مبنی بر عدم ان قواست و اقوال شرایع حقیقت مسلم است خالق ان مخلوقات فقط حقیقت انها را میداند و بشر از درک حقایق خلق عین عاجز است مگر بواسطه افهام خالق انها است اقوال شرایع سابقه چون دچار تحریف و تبدل شدند نمیتوان بانها اعتماد نمود و حفظ از شریعت اسلامی میتوان حقیقت ان مخلوق که مسمی عالم است **در قرآن** و اخبار صحیح ذکر ملائکه بسیار آمده و آنچه از مجموع آیات و احادیث مستفاد میشود اینست که خالق متعال برای نگهداری نظم عالم مادی مخلوق غیر مادی را خلق کرد ان مخلوق از جنس ماده

در این کتاب

در بیان اقسام ملائکه است

(۷۱۴)

نبیست و دارای شعور و ادراک و عقل و تدبیر و قوت فوق حد التصور است. **آن** مخلوق دارای
 حد و معینه هستند و باین اعتبار بان جنم اطلاق میشود و بران حد و اطلاق لفظ جناح میشود و بر
 جناح هر جسم حد و طرف است و دارای اعمال مختلفه در آسمانها و زمین و فوق آسمانها و بان اعتبار در
 شرع باقسام مختلفه تقسیم شدند از قبیل ملائکه عرش و ملائکه کرسی و ملائکه آسمانها و ملائکه زمین و ملائکه
 لوح و قلم و ملائکه رحمت و ملائکه عذاب و **و ملائکه باران** و ملائکه برق و ملائکه رعد و ملائکه بر
 و ملائکه دریا و ملائکه نبات و ملائکه حفظه (نگهبانان) و ملائکه برات که امور عالم را تدبیر میکنند و
 ملائکه رزق برای هر نوع از مخلوقاتیکه احتیاج برزق دارند و ملائکه زلازل و ملائکه جزر و مد و
ملائکه رسول که وحی را بانبیاء میرسانند و غیر ذلک از اقسام ملائکه که اسم آنها در شرع وارد شده است
علم از قوه جاذبه عمومی که فایده این اجرام سماوی موجود است شارع مقدس را با اسم ملک حافظ اجرام
 سماوی نامیده است **اسرافیل** که سراف متصل بعرش و پای او تا قعر زمین است یعنی قوه حافظ عمالم
 اجرام و تعبیر سیر و یا برای بیان حد و اعتدال و مثل تعبیر یحیای و این موافق میشود با قول بعضی علماء مفاصل که معتقد
 هستند باینکه قوه جاذبه دارای شعور و ادراک است و همچنین قوه مولد الکتریسته فابین برکه برق و رعد
 بواسطه او حادث میشود و نزد علماء منشاء آنها مجهول است شارع بیان فرمود که منشاء آن قوه غنا ده
 شاعره غافله است و اسم آن ملک برق و رعد است **و قوه** که تفرقات زمین را حرکت میدهد یا حرکات
 دیگری درون زمین را ایجاد مینماید و بواسطه آن زلازل زمین حادث میشود شارع منشاء آنها را این
 کرده که قوه غنا ده غافله شاعره میباشد و اسم آن ملائکه زلازل است **و قوه** که موجب تقریب دور
 قمر زمین و یا تیره جاذبه آن در باب دریاها و حد و جزر و مد در شرع از آن با اسم ملائکه جزر و مد تعبیر شده است

و ان قوّه دارای عقل اذواله و شعور است و هکذا اسائر قوای موجب برقی و در غد و باران و بارشها
که تفصیل آنها موجب تطویل است و از ذکر بعض اخبار راجع بملائکه بعضی آنها معلوم میشود مثلاً
بعضی آیات و اخبار در خصوص ملائکه اشاره بنمایم **در اول** سوره فاطر میفرماید (جاعل الملائکه
رسلنا و اولی ائیمه مشی و ثلاث و رباع یرید فی الخلق فادیشاء یعنی خدا ملائکه را خلق کرده که آنها را
بانبیاء برای تبلیغ احکام و شرایع بفرستد و برای انجام کارهای دیگری این عالم و ملائکه دارای حدود و
قوای مختلفه است) هکستند دود و دوسه سته و چهار چهار در خاق زیاد میکنند هر قدر که میخواهد
و غلاد از ائیمه حدود مثل جناح الذر یعنی برآمدگی که از خانه هاپیدا است و مثل جناح الجیش برای
اطراف قشون و هکذا **عول** فریبی و ادخیاں کردند که مراد از جناح بال است فاستد مرغ از این جهت
عکسهای دو کاغذ برای ملائکه کشیدند و منشأ این عقیده خرافی خرافات سابق فرس که عکس فروهر
رب النوع موهوم را بصورت دختر بالدار تصور میکردند لذا عوام صور ملائکه را بصورت دختر و دو کاغذ
میکشند تغییر جناح درایه و اخبار راجع بملائکه برای اینکه بال موجب سرعت طیور در حرکت هستند.
در اخبار و آیات بقرینه شده است با انواع ملائکه و قوّه آنها و معنای جناح که موجب قوت و تحکیم
ملائکه است لذا در این اثر شریفه بدو دوسه سته و چهار چهار و زیاده بر آنها از جناحهای ملائکه
تفسیر کرده و این صریح است در اینکه جناح بمعنی بال نیست و این مطلب تنافی با آنکه بعضی از ملائکه صور مخصوص
داشته باشند و گاهی بصورت اصلیه دیده شوند چنانچه مقتضای بعضی اخبار است ندارد اخبار
که در وصف ملائکه وارد است هینا است بعضی آنها در این مختصر اکفا بنمایم **در کتاب** احتجاج طبرسی
از حضرت رسول روایت شد که آن حضرت فرمود ملائکه را بحواس خودتان مشاهده نمیکنید چونکه

در بیان آنکه هستند نصف و از این است

(۷۶)

انها از جنس این هوا (ماده فضا) نیستند و از او تمیز داده نمی شوند و اگر ملک را مشاهده بنا شد
 بنحویکه قوه باصره شما زیاد شود می گفتید که این ملک نیست بلکه بشر است **از این** حدیث معلوم می
 شود که ملائکه اجسام الطیفه مخلوقه هستند و از ماده این فضا تمیز داده نمی شوند بچشم زیرا که چشم غیر از
 اجسام کینه فانیست بشر مخلوق دیگر بر این بیند **و دیگر** حدیث وارد است که ملکی است بصورت خروس سبز
 در عرش پای او در محرم زمین نصف و از پنج و نصف و از اتش نه اتش پنج و اب می کند و نیز پنج اشرافا می بیند
و دیگر حدیث دیگر وارد است که ملائکه هستند که نصف آنها از اتش و نصف آنها از نور است ان احادیث لایزال دارد
 براینکه مراد از ملائکه قوای روحانی که اجسام این عالم را تدبیر می کنند و بقیر ایش و پنج برای کشف از انبیا که ان
 قواستما کن هستند مانند جاذبه و نافر یا سالبه و موجبه که علماء مخصوص برای قوای کون فرض می کنند
و شاعر نقل خبر داده که ان قوادای شعور و اختیار و عقل و تدبیر هستند
و دیگر خبر دیگر وارد است که ملائکه زمین بیشتر از خاک و است نیست درخت و سنگی مگر اینکه در او
 ملکی باشد که با او موکل است که او را با این خلاقا و میخواند صرف کند و خلاقا و عالم را است از این حدیث
 واضح است که مراد از ملائکه قوای تدبیر و مقومه مخلوقات فاعلی است.

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در یکی از خطب فجاءه البلاغه و راجع به نصف ملائکه و انواع آنها فرمود
 بعضی از ملائکه هستند که خلق آنها انانند خلق ابر (در لطافت) و در عظمت مانند کوه ها و درازا
 مانند تان یکی بسیار ساه و از جمله آنها نوعی که پاهای آنها اختراق نمود زمین سفید را از زمین در
 پس این نوع مانند پیراهنهای سفید نفوذ کرده در فرجه های فضا و زیران بادی که از آن تپوچ در میاورد
 و بعضی می کنند در اجزای که ان ملائکه هستی می شود تا فرمود و نیست در طبقات اماها در طبقات

در بیان آنکه در الحاقها نباید بود

(۶۳)

فضا که امثالها (ستاره ها و ذرات مستند) جای قدی مگر اینکه بر آن ملکه باشد پس بناچار یا مشغول
کار باشد یا **انرا** خبر شریف که از باب بیست و ششم عالم صادر شده بخوبی معلوم میشود که مراد از ملائکه
در زبان شرع همان قوای که در طبقات این فضا هستند و این فضا را پر کرده اند **ملائکه** که در لطافت
فانند و در عظمت فانند و در کوه ها و در آوازی و سکوت مانند تار یکی پسینا و تار یک غیر از قوای مجازیه
عمومی که در بین اجرام آسمانی موجود است چیست ؟ **و ملائکه** که فائده یقینای سفید که در پیش
آمواد دیگر که فائده یقینا هستند و هستند غیر از قوای مجزیه که ما بین اجرام سماوی و مقیاطی
زمین و امثالها هستند چیزی بگویی نیست **از این** چند شریف بطور وضوح معلوم است که مراد از جناب
ملائکه بالها نیست بلکه حد و دان خواست و مراد از پر واز کردن آنها حرکت بالها نیست بلکه سرعت سیر
انها من باب استعاره تخیلیه و استعاره بالکنایه که بحقیقت نزدیکتر است بلکه عین حقیقت است .
چنانچه سگای میگوید و الا فی الحقیقه سرعت سیر ملائکه از پر واز کردن معروف طیور سریعتر بلکه
از سیر فوهم همراهت سریعتر است چنانکه ذکر آن گذشت و خواهد آمد .

سران این ضمیر پیشست که برای تمثیل امور غیر محسوسه بجنارات ساده و مختصر که هر کس آنرا بفهمد لازم
است که با امور محسوسه تشبیه و تمثیل بشود **خصوصاً** در تعبیراتی که منظور از آنها افهام جمیع طبقات
بشر حق عوام و جهال و مشایخ مقدس فقط برای خواص و علماء صحبت نمیکند از این جهت تعبیر **سران**
در امور محسوسه بطریق مثل نباشد است **چنانچه** فرمود در سوره نور و در تفسیر باب الله
الأمثال للثانی **لعلهم یسئلون** بعد از آنکه نور خدا را ذکر کرد یعنی خدا بطریق ضربی مثل نور
خود را برای مردم ذکر کرد که متذکر و متنبه شوند و الا عظمت و جلال و کبریا و ارجل و ارفع از آنکه

در بیان حلاله عرش هستند

(۲۸)

مؤدثیه بشود و نظائر این آیه شریفه در قرآن بسیار است از این جهت برای ملائکه بال و سر و پا ذکر کرده چون بال لیل سرعت میرد و محسوسات و سر و پا دلیل حد و اقل و آخر در حیوانات و انسان پس برای تعبیر از سرعت میر خلق غیر محسوس بال را بطریق ضرب المثل و برای ذکر اول و آخر ملک سر و پا را بهین طریق ذکر فرموده است و برای ذکر حد و مختلفه وجهات متعدده قوای متکشفه ملک بتعداد سرها و بالها و صورتها و چشمها و زبانها تغییر کرد و برای تشبیه قوی در اجسام آنها بشاخ و قرن تغییر نمود ^{هنگام}

حضرت رسول الله و آله فرمودند که عرش هشت نفر از ملائکه هستند که عرش را برپا میدارند پاهای آنها در آخر نقطه زمین هفتم و عرش بر سر آنها، و آنها در گردن شامی هستند و تسبیح خدا را میگردانند این چهل مؤذن هشت نفر ملائکه معلوم است که هشت قسم از قوی که خدا در این کون ابداع کرده و بزرگترین اجسام از خضار و انبادون با سایر اجسام فادون حفظ میکنند و **فیران** حضرت فرمود، حلاله عرش هشت نفر از ملائکه برای هر یک چشم هفتم در تمام طبقات عالم است یکی از آنها بر صورت انسان در قعر از خدا میخواهد برای بنی آدم و دیگری بر صورت گاو از خدا رزق میخواهد برای حیوانات بچشم و دیگری بر صورت شتر رزق از خدا بطلبد برای دینداران و سباع و دیگری بر صورت خرگوش از خدا رزق میخواهد برای طيور معلوم است که این چهل مؤذن از ملائکه عرش قوای مولده حیوانات و نباتات و جمادات و غیره در این عالم چونکه عرش مرکز و مولد جمیع مواد فادون است چنانچه خواهد آمد و معنای استرفاق همین است و از قوه تعبیر بصورت کرد که بهترین و نزدیکترین عبادها است .

و **فیران** حضرت فرمود ملک است از حلاله عرش فایین پره گوش و شانزده مسافت هفتصد سال است و از حضرت امیر علیه السلام همین مضمون روایت شده است : معلوم است که غرض پره گوش و شانه

در بیان عظمت حله عرش است

(۷۹)

نماند اثنان نیست بلکه مقصود آنست که بجز او که نسبت از جزو تمام جسم و نسبت مابین گوشه و شا
 تمام بدن اثنان نیست **حضرت** امیر فرمود خدا ملائکه داد که اگر یکی از آنها زمین بیاید زمین برای
 او که بود از برگی او زیاده ای الهای او و بعضی آنها اگر آتش جتن بخواهند از او صفت کنند نمیتوانند و او
 دوری که مابین مقاصد او و زیبایی صورت او و بعضی آنها آفتاب است میکنند بیک بال از پاهای خود
 بعضی تمام آنها را اگر او است و بعضی آنها قدم او و جو قضا سر از پر است بدو زاینکه بر چیزی مستقر
 باشد و زمینها را از نوای او و بعضی آنها اگر تمام آنها در گودی پشت بهام او برود و نمیتواند آن گود را و بعضی
 آنها اگر تمام کشته ها را در آتش چلیم و بسیند جریان میکنند ای لایک **فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ** ^{بدر}
 است معنای اینجه و اینهم فقط تمثیل است و استقرای پاهای ملائکه در قضا و رسیدن آنها را اگر آنها را
 زمینها را از نوای دلالت صریح دارد بر اینکه مراد از آن ملائکه قوای حافظه انسان و زمین است و این چند دلالت
 صریح دارد بر اینکه زمین در قضا است بدو زاینکه بر چیزی تکیه کرده باشد **افرحسان** بر عظمت
 مردیست که حله عرش هشت ملك است پاهای آنها از زمین هفتم و سرهای آنها از آسمان هفتم **طَبَقَةُ هَفْتَمُ فُضَاءٍ**
 میکند رد و شاخهای آنها بقدر طول آنها و عرش بر آن شاخها است مراد از شاخها معلوم است که تشعب قوا
 از این قوا عظیمه مختاره غافله که بسبب تشعب آن توان خلق عظیم را نگاهداری میکنند
ابن عباس میگوید حله عرش مابین پشت پا و دو پای هر یک از آنها مسافت پانصد سال است و
 یک قدم زدن ملك موت مابین مشرق و مغرب است **الْبَرُّ** مراد از آنست که بجز قلیله از اجسام ملائکه
 عرش و برادر ملك موت همان قوه سالب حیات و نباتات و شامل تمام کون از مشرق بمغرب و آن قوه جسم
 عظیم است دارای اختیار عقل و شعور **مَرَكَبُهُ** در وصف ملائکه عرش و او است که بان عظمت و قوتی که

در بیان سرعت حرکت بر ملک مطابق اخبار

(۸۰)

دارند نمیتوانند چشمهای خودشان را بکشایند نه از بیان اینکه عظمت و قوت فاذون هر چه باشد نسبت
بعضیت ^{و قوت} آنها و ضعف ^{و قوت} و ناتوانی محض است **چنانچه** خبری که میگوید هیچ وجهی است اگر نزدیکی بین
انها را ندیده ایم میپندرم یعنی قوت چیز بیکی که از جلوس قوای اسماءها است بقوای حجب که از آنها خپله
قوت و عظیم تر است و هر چه ضعف است ممکن نیست که تاب و طاقت تحمل قوای حجب را بکند .

و از این جمله مراد از ملائکه عرش که کوچکتر بن آنها تمام اسماءها و زمین را در هر خود مانند دیک در بیان
و وسیع و از خرافات نقل و آنچه او سرعت جلوانی که دارد و ملائکه برق و درند و بادان و جزو مد و
زلازل و مد و برت امور بخیر آدم و حفظه نبات و معادن و ملائکه بخار و آب و ملائکه باد و غیره که در
ایات اخبار مدکور هستند معلوم میشود که هر قوای مولد مخلوقات این کون هستند و همه دارای شعور
و عقل و ادراکند و بدین تمام از اخبار و افواج ملائکه باین جمله گفتا بکنیم که ذکر آنها محتاج کتاب مفصل ^{است}
و از این جمله نیز معلوم میشود که مراد از محمد بد فاصله فایین اسماءها و فایین حجب و قوای عرش بنا آنها
در سوره ملائکه پنداشد **چنانچه** از قرآن مدکور و در اخبار معلوم میشود و بدین ذکر آنها در این مختصر
تطویل مقال نمایم **و از این** جمله نیز معلوم میشود که سرعت سیر ملک در اجسام کوز است که سیر چشم برهم
زدن تمام اسماءها را طی میکنند نسبت به کیفیت خلقت آنها امر عجیبی نیست زیرا که ملک در لطافت نفوذ
در مواد موجوده در فضا دارد و اختراق آنها را با سرعت ^{درین} **البصر** میکند و بناید از اجسام محسوسه
مقایسه نمود و تعجب کرد **قوه** ملکه که در تمام زمین و اسماءها و طبقات و سما و عرش و مصرف تمام حرکات
و سکنات هستند هر کار و هر حادثه را با کمال آسانی انجام میدهد .

هر تفصیل که بنظر آید یا در تحریک و تحویل مکانان برای آنها اسانست نفوذ آنها در اجسام فاذی بر

در منکر معراج جسمانی است

(۸۱)

لطافت آنهاست و همین نفوذ موجب میشود که تمام عالم ماده را بر سرعت غیر قابل تصویری میکنند
 مسافت نایکین آنها را (امتیازات) بیک چشم بگردن طی مینمایند بدو هیچ توقف و توانی از اجسام^{لطیفه}
 میتوانند هر جسم قشیل را بفریاد که ممکن است برسانند بیک لحظه میرند و هر جسم کرمه را بر خلاف سیر حرکت
 بدهند **علم این معراج حضرت رسول** یعنی بدن ملائکه جسم از حضرت ابوالمرحله مختلفه در کشت
 برای ملائکه موکلان عالم امر غریبی نیست و برگشتن آفتاب از سیر عادی خود برای پوشش بن نوین و اجتناب^{منزله}
 برای ملائکه موکل آفتاب مسافت از دور برگرداندن انسان از یک طرف بطرف دیگر زیرا که آفتاب در دو قدم ملک
 دارد یک قدم جاذب و دیگری دافع **چند** در اجتناب مصرح است و اینها با ازاده و اختیارند اگر با ازاده
 ملائکه جاذب دافع میشوند و بالعکس برگشتن آفتاب یک عمل خیل اسان میگردد در امر شیعی^{ملائکه} حیرانم
 ادعای پیروی از اهل بیت عصمت میکنند **و مع ذلک** منکر معراج جسمانی میشوند و استغراب نوع
 انزاعی نمایند و برای حرف یک سفیه متفلسف یونانی که منکر حرف و التیام در ذلک میباشد شیخیه از مبنا
علم و اجتناب شریعی حتی از معتقدات خود دست میکشند و مخالف تمام مسلمات میشوند و نسبت عمر
 بدات پروردگار را ایضا بالله «از اجراء این امر اسان و حادثه عادی میدهند و قائل بقصور حضرت
 رسول از ادراک این مقام عالی میشوند با اینکه همان بی شعورها در موارد دیگر **حضرت رسول**
 و ائمه اطهار را بمقام الوهیت **العیاذ بالله** غلو و افتراء علی الله میبرسانند
بند منکریم ان طایفه ضال کافر هستند چونکه احتمال میدهم که آنها انقدر بی شعور هستند که
 از نسبت کفر هم با آنها کوچه بگردند و لکن میگویم که از انکار امر معراج جسمانی و نسبت الوهیت مجتبر رسول^و
 و ائمه اطهار این طایفه متناقض گو هستند و مخالفات و اجتناب و ضرورت و قواعد دین اسلام در

خلاف تمام مسلمانها هستند که این کفر باشد بنده با آنها نسبت ندادم خودشان قبول بر صفت نمادند
و عقیده ضاله را کردند اگر کسی از آنها رویت با شد خلافت ایشان بکند. **از وصف ملائکه**
نیز معلوم شد است که تمام مجراییکه برای اینها ذکر شده در شرع از قبیل سلطان سلیمان و احضار تحت
بلقیس یک چشم بر هم زدن و امثال آنها امور معقوله ممکن است **چنانچه** در فصل پنجم ذکر آنها خواهد
خلاصه امر ملائکه و حرکت آنها اینست **و باید** دانست که در اخبار و گاهی نظر بقوای مخلوقات این
عوامل میشود و از آنها بلفظ ملائکه تعبیر میگردد و برخی نظر بر اودان مخلوقات میگردد و بعضی بلفظ یا قوت
یا زمره و غیره میشود مانند اخباری که در لوح و قلم وارد شده است که فعلا ذکر مینمایم.

لَوْحٌ وَقَدْ - از جمله مخلوقات این فضا و مخلوق هستند که یکی در شرع با اسم لوح و دیگری با اسم قلم تشبیه شده است. **صَدَقَ** در اعتقادات خود مینویسد که اعتقاد ما در لوح و قلم ابلیس است که آنها را در فلک هستند شیخ مفید در شرح ان کتاب آن قول را رد کرده است و گفته: لوح و قلم دو مخلوق ما در شی هستند و منشأ این اختلاف اجنادیست که در وصف لوح و قلم وارد شده اند.

حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این نون و القلم و ما یسطرون ، نون الکی است مطالب بقلم میرساند
 و قلم ملک است که بلوغ میرساند و لوح هم ملک است که با اسرائیل میرسانند و اسرائیل بمیکا بیل میرساند
 و میکا بیل بر نسا بجز بیل و جبرئیل میرساند و نسا باندیا و رسول و فرمود و لوح و قلم دو ملک هستند
 و در حدیث دیگر فرمود لوح و این عرش پیشانی اسرائیل است . و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است
 که فرمود ، قلم نور ساطع است که طول آن پانصد سال و عرض آن هشتاد سال است .

و فیمن روایت شده است که لوح از خود کسب است، حضرت امیرؑ فرموده کسی فرواد بدست و قلم نیز فرواد

در اینکه خداوند اول و اولی است

(۵۱۴)

نور میگردد؛ **بجای** در کتاب سماء و عالم بخار و مفید اعراض کرده که منافات ندارد بین اینکه لوح و قلم
ملک باشند و یا قوت یا نور باشند بدو اعتبار و حق باجلی است بر تفصیل که مذکور شد و در
بعض اخبار بر تفصیل که مذکور شده است اشاره گردید چنانچه اخبار سنده المنتهی تصریح میکنند که در
مختصر بعضی آنها اشاره میکنیم، لکن قبل از این لازم است بمعنای قضا و قدر اشاره بنماییم.

در شرح وارد است که قلم بقضای جاری میشود و بعضی علماء اشتباه کردند و گفتند این منافی اختیار است
در اعمال اما آنچه از مجموع ادله عقلیه و نقلیه استفاده کردیم که خداوند متعال بن عالم را خلق نموده
باین معنی که عاده او را و اولی ایجاد کرد و تمام اشیاء را در آن ماده ایجاد نمود و آن ماده در مشرع باسم عرش
تسمیه شده است که تمام اشیاء در اوست و بعد از این ماده جلوه دیگری کرد در لوح و قلم و سنده المنتهی
و لوازم اشیاء نیز با اشیاء در عرش قلم و غیره موجود هستند از شقاوت و سعادت و عمل نیک و بد و فقر
و غنی و غیره **و مع ذلك** خداوند متعال بر تغییر آنها قادر و قادر بر توجیه آنهاست و سعادت و فقر را

بنفی و غیر ذلك تبدیل میکند و برای انسان نیز قدرت داده که در اعمال خود تغییری در لوازمیکه برای خوش
در عرش موجود بوده بدهد و معنای ان من شیء الا عندنا خزائنه یعنی نیست چیزی مگر خزان او
نزد ما و ایحی الله ما یشاء و میت و عنده اما الکتاب یعنی خدا میگرداند آنچه را میخواهد و آنچه را
میکند آنچه میخواهد و اما الکتاب که اصل اشیاء میباشد نزد او همین است و باین بیان کشف میشود
تمام مشکلات این مسئله و این فصل نایب و واحدی است و در فصل چهارم زیادی توضیح خواهد آمد

سند المنتهی - در سوره البقره در وصف سنده المنتهی فرمود ادبیشی السندرة
فایضه یعنی وقتیکه سنده المنتهی را احاطه میکند آنچه احاطه میکند و برای تقطیع تفصیل آنچه سنده

در بیان بعضی از ملائکه مانند محل مسکن

(۸۵)

اخاطه میکند ذکر کرده و اینجا ذکر وصف عظمت سدره المنتهی دارد شده است که دور او مسافت
چندین هزار سال برای سوار شدن دو و هر دو دقیقه از افق و تمام دنیا را سایه میکند و در صورتیکه خود
سدره دارای چندین هزار شاخ و هر شاخ دارای چندین هزار از شاخ و هر شاخ دارای چندین
هزار از برگ میباشد و آنچه از اخاطه میکند در بعضی اخبار بلفظ ملائکه بقیر شده است که بر
هر دو دقیقه چندین هزار از ملک موجود است **در بعضی اخبار** و در بعضی اخبار
مکسر عمل میباشد و **در بعضی اخبار** و این اخاطه میکند سدره را بلفظ یاقوت و زمرد و جواهر دیگر
سند و جبر و استبرق و غیره بقیر شده است **بللی** است مراد از سدره المنتهی درخت سدر نیست
والا درخت سدر همان سبلا و یاقوت و جواهر دیگر و سند و استبرق نیست و مراد از طلا و جواهر طلا و
جواهر محروف نیست تمام آنها ضرایب مثال است برای عظمت این مخلوق و آنچه از اخبار مستفاد میشود است
که اصل تمام موجودات مادی و روحی از آب و نبات و حیوان و جواهر معادن و غیره و عقول و افواج
ایم که سدره المنتهی است و بقیر شده المنتهی از آن شده است شاید برای اینکه درخت سدر هزار
تمام نباتات بر مواد اصل بیشتر مشتمل است **و گاهی** که اخبار نظر بماده شده است و بقیر بطلا و جواهر
و سدر و غیره از آن شده است و برخی نظر باصل قوای مدبره عاقله کون فادون که در سدره هستند
و بقیر بملائکه از آنها شده است و آنکه بعضی ملائکه سدره باشند بر دانه طلا یا مکسر عمل است ممکن است
برای اینکه اصل هر مخلوقی کوچکتر از آن مخلوق است **چنانچه** (اسیران و زمین) مؤلف جنین جواهر
کوچکتر از خود حیوان است و حیوان از ذره کمتر از ذره است بنا بر این سدره المنتهی اصل دوم موجودات
فادون میباشد زیرا که اصل اول آنها عرض است چنانچه ذکر آن گذشت و خواهد آمد و سدره المنتهی

در سؤال از پیغمبر از حقیقت روح

نازلتر از عرش است زیرا که در اجتناب و از دست که سدره المنتهی در آسمان هفتم است یعنی در طبقه هفتم از این فضاء لا بیناهی است **و آنچه از اجتناب مستفاد میشود اینست** که سدره المنتهی مرکز تمام عوالم مادون و فافوق و است از آنچه تحت عرش از عوالم **چنانچه** در احادیث وارد است که سدره المنتهی بان منتهی میشود آنچه از بالای او نازل میشود و آنچه از مادون بالا میاید .

و حضرت باقر علیه السلام فرمود که سدره المنتهی بان منتهی میشود ملائکه که اعمال خلایق را نقل میکنند **و نیز** در احادیث وارد است که سدره بان منتهی میشود علم اولین و آخرین و آنچه از بالای او میاید باو منتهی میشود و مرکز تمام در عرش است **چنانچه** ذکر آن خواهد آمد و عرش بالا از سدره المنتهی است

روح و نفس ناطقه - در سوره اسراء خدا میفرماید و کینلو نکر عن الروح من امر ربي

وَمَا أَوْتِیْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا یعنی ترا سؤال میکنند از روح بگو که روح از امر خدا است و شما داد

نشده است از علم مگر اندکی **مفسرین** در این بجز اختلاف کردند و وجه معتدل اینست که علماء یهود

گفتند بقرین از محمد پرسید که حقیقت روح چیست اگر جواب داد پیغمبر نیست و اگر جواب نداد پیغمبر است

و سر این امتحان اینست که اگر حضرت رسول پیغمبر نباشد عرف را و او را میبکند که جواب بدهد از

چیزیکه معرفت آن خارج از حد فکر و علم بشر است و اگر پیغمبر باشد حقیقت را میگوید بدو اینکه **خطه**

ویم داشته باشد که ذلت جهل باو داده شود و فرق مابین پیغمبر بحق و مدعی دروغ گو همین است

قراین این سؤال **از حضرت رسول** مکرر نداء شریفه نازل شده است که روح از مخلوقات الهی شریفتر

از سایر مخلوقات مادی چونکه از امر با مر خدا بدون واسطه شده است و بشر مستقیم است که حقیقت

انرا بشناسد زیرا که بشر نازل از علم مکرر اندکی **از وقتیکه** بشر نازل شد شناختن نفس خودش

در تفسیر این دو نخت فی مزیج

(۱۲)

شده است تا امر و هیچ کس نتوانست بفهمد که حقیقت روح چیست با اینکه وجود آن قطعی و حسی است
 زیرا که فرق مابین مجاد و حیوان و مابین اصناف حیوان و انسان هست است و منشاء آن روح حیوانی و
 نفس انسانی است **و فلا سفر و حکماء یونان و مکملین اسلام و فقهاء و حکماء هند و معاصرین**
 و غیرهم در روح اقوال دارند که تمام آنها از خود الفاظ تجاذب میکنند و هیچ یک کاشف حقیقت روح
 و زیاد تر بر امر محسوس که فرق مابین حیوان و انسان و مجاد میباشد چیزی دیگر یاد نکردند .
از تمام این اقوال باید صرف نظر کرد و از دل حقیقت روح باید مایوس شد با اینکه همان مقوم حیات
 ما است و فقط آثار و لوازم آن باید بحث کرد ، بهترین راه برای فهمیدن آثار روح و نفس انسان اینچه
 از راه وحی و دانست **(عیاشی)** از حضرت باقر ع روایت کرده که آن حضرت فرمود هر کس که میخواهد
 روح او میرود بآسمان و نفس او بمیانند و گردن او و مابین آنها واسطه میانند مانند شمع آفتاب اگر خدا ^{میرد}
 قبض او را بخیر کند روح و نفس اجابت میکند و اگر خدا بخواهد که روح او برگردد اند نفس روح اجابت میکند
 و معنای قول خدا **اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا** تا آخر اینها این است هر چه در
 ملکوت آسمان بیند (در چمن خواب) آن معنی و تاویل دارد و آنچه را که مابین آسمان و زمین بر بیند از
 تخیلات شیطان است و تاویل ندارد یعنی اینکه خواها بقبر ندارد **ابن عباس** گفت که در این آدم
 نفس روح هست و مابین آنها مانند شمع آفتاب نفس اینچیز که در آن عقل و تیز حاصل میشود و روح
 آن چیز که نفس (بفتح فاء) و حرکت بواسطه او است ، اگر انسان بخواهد خدا نفس او را قبض میکند و روح
 او را قبض میکند و اگر بمیرد خدا نفس او را قبض میکند **حضرت باقر ع** در تفسیر این دو نخت **فیه**
 مزیج (فرمود روح مانند ریج متحرک است و سرشمتیه آن روح قشابه مابین لفظ روح و ریج هست و اضافاً

در اینکه اول خلقت نفوس مقدسه اند

(۸۸)

که او را بسوی خود برای اینکه او را بر سائر ارواح برتری داد چنانچه برتری را که برتری داد بدو
خود اضافه نمود و برای یکی از پیغمبران گفت خلیل من و مانند آنها است و تمام آنها مخلوق و مصنوع و محال
و غیر یوب و تدبیر شک است **اف حضرت** تا آخر تم روایت شده است که خداوند متعال هنگامیکه
روح را امر کرد که داخل بدن آدم بشود کراهت کرد خدا امر کرد که بکراهت داخل بشود و بکراهت خارج شو
حضرت صادق علیه السلام فرمود که خدا تا بین ارواح اخوت گذاشته قبل از خلق ایشان در ظاهر و فرمود
از او این همه گوناگون را در قضا ملاقات میکنند و عهد گردا میباشناستند و از عهد بگو سوال میکنند اگر روح از
زمین بیاورد و روح دیگر میگویند او را بکنارید از مولد بپاشد بیک در وقت سپید از او می پرسند که فلان
شخص چه کرد و فلان شخص چه شد اگر گفت مانند امید پیدا میکنند که نزد آنها بیاید و هر کس که میگوید
مرد میگویند افتاد افتاد **حضرت رسول** اقل چیز که خدا از او خلق کرده نفوس مقدسه
مظهر اند و آنها را بوجد خود توفیق داد سپس سائر مخلوقین را خلق کرد .

و فیما حضرت فرمود خلق شدن این برای اینکه فنا بشوید بلکه خلق شده اند که باقی بمانند فقط از
دار بدار دیگر منتقل میشوند **محقق** از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود ،
کسیکه میرد و مؤمن محض بود یا کافر محض بود روح او از تنیکل خود بصیکل مثل او نقل میشود و مجازات
میشود بعل خود تا روز قیامت پس نمایند که خدا فرمود کار باعث بکنند چه از او خلق میکنند و روح او را بجد
او بر میگردد و او را حشر کرده که نتیجه عمل خود را به بیند مؤمن روح او منتقل میشود از جسد خود
بمثل از جسد در صورت او را میگذارند در بهشت هائی از بهشت های خدا که در اینجا با کمال خوشی و نعمتها
مانند تا روز قیامت و کافر روح او از جسد او منتقل میشود بمثل اوید و در فرقی و میگذارند او را در درد و عذاب

ایات و اخبار خیر و روح

(۸۹)

و عذاب میشود تا روز قیامت و نیز از حضرت روایت کرده که فرمود: سوال میشود در قبر مگر
 کسیکه مؤمن خالص باشد یا کافر خالص و غیر از این دو قسم متردد میگردد. **ایات و اخبار**
 در خصوص روح بسیار است و اینها از مجموع آنها مستفاد میشود اینست که روح بر دو
 قسم است یکی منشاء حیات و حقیقت حرکت و ادراکات جزئی است و دیگری منشاء ادراکات کلیه و
 تعلقات عالیه و انستاء بنفس لطیفه. اولی در تمام حیوانات موجود است و دومی مختص انسان است از
 جنس حیوان و هر دو مخلوق مستقل و حادث است و از جنس مخلوقات روحانیتر است ملائکه است و ادراکات
 بزرگتر مستند باوست و بدین تعلق او از علین و قیام و هیچ ادراکی ندارد مادامیکه روح بند و تعلق
 دارد بدین برای اغراض و حواس او برای مقاصد خود استعمال مینماید و اگر از بدن جدا شود مخلوق مستقل
 و مجرد در خلقت است و لکن قوای او تشبیه بقوای روحانیات ملائکه آسمان و زمین برای او نگین است
 لکن تصرف در آنها ندارد و روح شخص شیعه و کافر بدین عمل از حرکات آزادانه در عوالم محروم است و درجا
 محل و مجوس و معتقد است که انجا در بعض **احباب** با تشبیه شده است و در بعض اخبار از ایشان
 طبقه هفتم که در دوزخ زمین و مرکز شیاطین میباشد تعبیر کرده اند لکن با گرفتن قابلیت بسیار
 و قابل خود در دوزخ دنیا **روح** مؤمن و پرهیزگار و خوش عقیده و عمل بکار از مرکز بدن قابلیت
 بجهت خود در دوزخ دنیا میگیرد و از آنجا در آسمانها سیر میکند و بعلیین و سلا و اله النبی میرسد با خلائق
 درجات آن ارواح از حیث علم و عمل و عقیده بمع الهی معتمد میشوند تا روز قیامت. **و ارواح اشخاص**
 بین بیکر که کافر محض نه مستقیم میباشد بدین قسم فرقه اولی و نه معتقد ببدن بعد از این فرقه ثانیه و نه مؤمن
 باشند ببدن از مرکز و عذاب آنها مناسب همان عقائد و اعمال نشاء دُنیا میباشد و در دوزخ یا عذاب

آیات و اخبار در خصوص روح است

(۹۰)

مثال هر سه طبقه را برای مکافات و مجازات حشر میکند اضافه بر اخبار دلیل عذاب طایفه اولی بعد از مرگ این شرحه (التَّائِبُونَ عَنْ مَعْذِرَاتِهِمْ وَعَنِ عَمَلِهِمْ) و دلیل ششم طایفه دوم بعد از مرگ بلا فاصله آیه شریفه (مِثْلَ الَّذِي أَجْتَنَّا قَالَ يَا لَيْتَ قُوتِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ) و نفس الطاف از انسان در خواب جدا میشود و بقدر درجه انسان در عالم علوی سیر میکند و اشیاء برای او پدید میآیند و حوادث آتی را قبل از وقوع می بیند یا عیناً یا باماره و اشارت در صورتیکه بفالم علوی برود که آن عالم از شیاطین مصون و مظهر است و اگر چه هر یک از این آسمان و زمین به پدید آمدن و سانس و شیطانیت زیرا که شیاطین در اینجا سیر میکنند از این جهت بعضی خوانها بتبیین آنها و بعضی آنها بتبیین آنها و از اینجا معلوم میشود که خوابیدن درجه اول مرگ است منتها روح در خواب فقط نفس ناطقه جدا نمیشود با تعلق که بدن و در مرگ او و روح که منشأ حیات است هر دو از بدن جدا میشوند و بدن فاسد میگردد و ارواح انسانی قبل از بدن او بلکه قبل از عالم مادی ماخلق شده اند و نفوس و کیه قبل از غیر زکبه و بعد از مرگ بدن انسان جداوند قادر و متعال بحدت و ازاده خود مقدر فرموده که از وایح اشخاص مرده باقی بماند الی الابد اما شاء الله یا در نعیم یا در عذاب الیم بر حسب رفتار و کردار شخص در دنیا. **فلمحصل انچرا وایح اخبار مستفاد میشود در خصوص روح آنستکه** ذکر کردیم و تفصیل از روح در جود چهارم المعاد فی الحمد لله من کور است بان مراجعه شود.

انچرا وایح اخبار مستفاد میشود موافق مکشفات عصر حاضر در خصوص استقلال روح و فرود (اسپیریتیزم) و تکیه ازاء علماء علم النفس و فیزیکولوژی که در خصوص آثار روح و خواب و این دو فرقه من کور شده است و این مختصر در این رساله برای مقدمه از مفرج کافیت.

در بیان احوال جن و انس است

(۹۱)

و باید داشت که شیخیه که قائل بمغرای روحی هستند توهمین کردند بحضرت رسول و باحکام او
زیرا که هر انسان وقتی که بخوابد خوابی بید و مغرای روحی پیدا میکند و غالباً احکام اسلام را
حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مغرای دیدند بنا بر مذاق شیخیه احکام اسلام در خواب درین شده است
العیاذ بالله (معاوی بن جندب) گفته است که مغرای رؤیای صالحه بوده است از او بعید نیست
چونکه توهمین حضرت رسول را بخرمچوبه برای او نموده یکی از مقاصد اوست اما از شیخیه که خبر و علا
محبوب میشوند این توهمین مستغریا است بخل از شر هوای نفس پناه میاوریم .

فعلاً لازم است که مختصری در احوال جن و شیطان ذکر بکنیم .

جن و شیطان و حقیقت آنها در قرآن ذکرین در انعام و سوره الحجر و سوره النمل و توبه
توزیع مبایر احکاف و الرحمن و الرحمن و آورده شده است و ذکر شیطان بقدر اغلب مود قرآن وارد است
و در احادیث ذکر جن و شیطان نیز آمده است و آنچه از مجموع آیات و احادیث راجع بشیطان و
جن مستفاد میشود اینست که در عالم ارضی ما مخلوقات هستند قادر بر نفوذ در سایر اجسام مادی
کثافت ماده مانع نفوذ و تصرف آنها نیست و هر نحو که بخواهند از اشکال مادی میتوانند بگردان
اشکال را استعمال میکنند برای مقاصد ماری خودشان و بهر شکلی میتوانند در بپایند و درین
ان بصور مختلفه در میانند و در بدن و افکار اذهان نفوذ و تصرف دارند شدید تر از نفوذ و جبرایان
خون در بدن و ان مخلوقات در بعضی محسوس نیستند اگر بشکل اصلی بمانند و اگر مادیات را استعمال
بکنند و بشکل از اشکال مادی در بپایند و ان شکل را مانند عشاء برای خودشان اتخاذ و بان
شکل دیده میشوند و فی الحقیقه جسم آنها درین نشد است بلکه عشاء مادی که از آنها اتخاذ کردند

نشود و موی در بغل غانه گرفته نشود شیطان آنها را لایق خود انتخاب میکند. **در خصوص**
 گذاشتن خاک رفته وارد است که اگر در خانه کسی بماند شیطان از جای خود قرار میگیرد.
در خصوص طرفت وارد است که اگر در باز نباشد معرض شیطان میشود و باید وارد و نه گذاشته
 بشود که شیطان ظرف را اگر در و نه گذاشته بشود نمیتواند بحال اقلی برگرداند. **در خصوص** شرب
 خمر وارد است که شیطان بحال برای تصرف در بدن انسان بواسطه شرب خمر پیدا میکند. **بالجمله**
 از مجموع آیات و اخبار مستفاد میشود که تمام آنچه مخالف حفظ الصیحه است از اعمال موجب تصرف شیطان
 در بدن انسان میشود و این آیات و احادیث را که در جزء یا زدهم المخالفات المحملیه ذکر کردیم و مدلل شدیم
 که هر جا که شارع از شیطان تعبیر کرده راجع ببدن انسان در این عصر حاضر مکروبات مضره و امراض کشف شده
 است بطوریکه قطع حاصل میشود که امراض صعبه و مکروبات مضره از لوازم وجود جن و شیطان هستند و
 طریق جلوه گری از آنها منحصر است باتباع او امر شرعی ذکر و عقیده و اعمال خوار و پوشاک و مسکن و
 نظام و اکل و شرب غیره که تفصیل آنها با ادله صحیحی آن در جزء یا زدهم المخالفات المحملیه ذکر نمودیم
و از جمله روحیات موثره در دفع اضار شیاطین و جن خواندن آیه که برسی و دوایه اخر سورۃ بقره
 که در فصل اول ذکر کردیم و بعضی غامضی دیگر نیز در هیئت که ذکر آنها را این مختصر مورد نیاز دارد.
بالجمله شیاطین و جن گرچه محسوس نیستند لکن آثار آنها از وساوس و خیالات شریره و مکروبات مضره
 و امراض مهلکه و امثال آنها محسوس است. و اصل مبداء توفیق و شیاطین از اشر است و مواد از اشر
 این اشر محسوس نیست بلکه مراد اصل که اشر از او متکون است چنانچه مبداء خلق انسان از خال است و
 ذکر آن خواهد آمد **بهر حال** وجود شیاطین و جن را کسی انکار نمیکند مگر آن کسی که از تمام علوم دور

در اینکه هشت فعلاً موجود است

باشد و مخلوقات الهی را مختص بمخلوقات محسوسه بچنان ظاهری بدانند و این منتهای دور از مراتب علمی و
فکر باشد است از احوال و حجب و هیئت اینها در این مختصر باید صرف نظر کرد و در ذکر هشتا بنوع
هشت - یکی از مخلوقات این فضا که در تمام شرایع ذکر آن وارد است هشت جا و بدانی است و
مربوط از هشت بر حسب ایات کریمه و احادیث شریفه اینست که در این فضا یک محل مادی موجود است که از
تمام اسماء از زمین بزرگتر بلکه تفاوت مابین هر دو وجه و درجه از زیاد تر از تفاوت مابین آسمان و زمین
است. در آن انواع لوازم سعادت و لذات و انواع خوراک و پوشاک و عشریات و مسموعات و متنزهات و
اشجار و طیور و افکار و ذنوبهای منتهای حبس و ملامت (خورعین) و اولاد و خلفدین برای عباد و هر چه نفس
او را استیفاء دارد و چشم او را به پسند که موجود است و لذات آن در زمان لذات دنیا نیست زیرا که لذات دنیا
دفع الهم است و لذات عقیقه لذات آن حقیقه است و برای بشر که این دارد دنیا لذت است و نعم هشت قابل وصف
نیست و از هر چه بشر که دنیا تصور میکند بالا تر است زیرا که بشر آنچه را که دید و شنید و میساق تصور
خود قرار میدهد و هشت و نعم و لذات آن فوق همه است و در آن هیچ نقص الم و شدت و استیفاء نکند
عیش نیست لذت و نعم صرف و خالص است (رَزَقَنَا اللَّهُ الْخَلْدَ فِيهَا وَ جَمِيعَ الْمَوْجِبَاتِ وَالْمَوْجِبَاتِ)

چنانچه در شرع در خصوص صف هشت وارد است اینست و موافق تحقیقات علمی باید تصدیق
کرد که هشت فعلاً موجود است چنانچه در شرع تصریح شده است و آنچه بعضی متفلسفین سابق
گفتند که هشت فعلاً مخلوق نیست و بعد از قیامت مخلوق خواهد شد زیرا که هشت از تمام اسماء و
زمین بزرگتر است و مخلوقات بر فضا با اسماء و زمین مختص است پس جای برای هشت فعلاً موجود نیست
این قول غامض و رای بلفظانه است زیرا که مطابق تحقیقات علمی در این عصر و تصریحات شرعی معلوم شده
است

که تمام اسماءها و زین نسبت به احوالات الهی کم از یک ذره غیر مزی نسبت به تمام زمین و بهشت که
از اسماءها و زین و بهشت است نسبت به او را دیگر ذره هم محسوب نمیشود.

وَعِلْمُ أَمْرِ دُونَ بَرُودِ حَيَاتٍ دَر سَطْحِ زَمَنِ وَ مُشَاهَدَةُ أَثَارِ حَيَاتٍ بِنِوَاسِطَةِ دَلَسْكِهَا وَ اِسْتِزْكَافُهَا
دَرْ كَوَاكِبِ اِسْتِدْلَالِ كَرْدَنِ بَرْ كَرُودِ حَيَاتٍ وَ نَبَاتٍ وَ اَنْفِاقِ اَوْ مَخْلُوقِ زِنْدِه هَسْتَنِدِ دَرْ سَاثِرِ اَجْرَامِ مَعَاوِي د
هِيَن دَلِيلِ قَاطِعِ اَسْتِ بَرْ كَرُودِ حَيَاتٍ دَرْ عَوَالِمِ دِيْكَرِ خَارِجِ اَز مَنظُومَةُ شَمْسِ مَا فِيْ حَقِّهَا عَارِجِ مَنظُومَةُ شَمْسِ
مَعَاوِلِ زِنْدِه دِيْيَا زَوْسِيْعَتِ اَز اِنْ مَنظُومَةُ مَوْجُودِ اَسْتِ دِيْكَرِ اَز اِنْ عَوَالِمِ اَحْسَنِ جَاوِيْدِ اَقِيْ اَسْت .

[illegible]

در بیان حکیم و غسایین معا و احشا و امیگند

جهنم یا دروغ - از جمله مخلوقات الهی و این فضاء غیر متناهی دروغ است که با اسم جهنم
 و نادره قرآن ذکر شده است و تمام شرایع از او ذکر کردند. **جهنم** آتش سوزانی است که ناپایان
 قابل و صفت نیست و چنانچه نغم ابدی بهشت برای بشر ممکن نیست همان طور و صفت میفهم جهنم برای
 بشر متناهی است، جهنم مخلوق مادی است دارای آتش سوزان که کوچکترین شرارت آن تمام دنیا و ما
 دنیا را میسوزاند دارای درخت اقاد درخت زقوم است که خوردن او موجب سوزاندن امعا و احشا اهل
 جهنم است بدون اینکه مضمحل و معالوم بشود دارای آب است قاب جیم و غسایین که دنیا و امعا اهل جهنم
 بواسطه اشامیدن آن قطعه قطعه میشود بدون اینکه بنیه ابدان آنها از بین برود و از این است که اگر
 قطره از آن در مشرق کره زمین ریخته شود مغز اهل مغرب از حرارت بخوش میپایند دارای حیوانات است
 افاعیها و نمارها و عقربها و انواع موزیات که نمیشوند و اهل جهنم را مغلط میکنند، دارای سگ
 و خزان از ملائکه که جهنم را حفظ و حراست میکنند و آتش از ملائکه با اشتغال در میاورند و بر هر یک از
 اهل جهنم بقدر راستی و خود عذاب مسلط میکنند و خود آنها هیچ متاثر نمیشوند و منعم هستند زیرا که
 آنها قوه مولده آتش میباشند و اسم آن ملائکه زبانیه و اسم دیگران آنها مالک خازن التیارات است.

تفصیل جهنم و مخلوقات آن در آیات و احادیث بسینا است. **بعض علی سابق ذکر**
 صد و تاویل آن آیات و اخبار شدند لکن علوم امروزه مدلل کرده است که مخلوقات زنده ممکن است
 که در هر محیط بمناسبت از نباشند مثلاً قمر که در مهنهای سرد نیست فلک است که دارای حیوانات باشد
 مخالف حیوانات زمین و مناسبت محیط قمر است و **و زحل** که در حال اشتعال است ممکن است که دارای
 حیوانات مناسبت طبیعت خود باشد. **اما ملائکه** که گذشت ذکر آنها معلوم شد که در هر محیط از

کاشف در اشن برگاهکاران خدا خلق کرد

۱۹۲

عرش نافرش هستند راجع بوجود جهنم فعلا در این فضا مطابق علوم امروزه بتوان محسوس کرد زیرا که
 آفتاب که چندین میلیون سال در اشتعال میباشد بدون اینکه نقصی در او پیدا بشود و حجم و حرارت
 او کم نشود و خود را بر امر موجب حیرت علما و هیچ راه حلی نیاورد برای این نتوانستند پیدا کنند بجز
 اعتراف و اذعان بقدرت خالق و مدبر او **زبانهای بی نقص خارج از حد و صفات آفتاب هر چه علمیده**
 است مطابق علوم امروزه درون زمین دارای آتش غیر قابل وصف که طبقه فوقان آتش را از حدت و حرارت
 آن علماء امروزه بیش از گذشته گداخته تشبیه کردند زیرا که شیشه گداخته در مفتای درجه حرارت است و متناوب
 از این سیارات دارای چنین آتش است و بالا تر از این عالم خارج عالم ما آفتابهای چندین میلیون برابر آفتاب
 ما است و آفتابهای آن عالم چندین میلیون برابر آفتابهای عالم ما خواهد بود. **و در هر شریع اینچنین مستقفا**
 میشود اینست که در آتش خدا برای گناهکاران خلق کرده و هر قدر فعلی را موجود هستند بکنی کرد و در زمین
 که در واقع کافران بعد از مردن در آن عذاب میشوند تا روز قیامت **و در بگوئی** خارج از عالم ما که بعد
 از روز قیامت کفار و فتنان مستحق عذاب با ابدان خود در درکات آن عذاب خواهند شد و کفار
 در آن عذاب الی این خواهند شد مگر خدا بخواهد این در آتش بطور قطع موجود و ممکن است که مشاهده
 و مرئی باشند **و تاویل در آن آیات** و اخباری ابلهانه و خارج از میزان علم است و بعد از فهم عظمت
 فضا و مخلوقات اوست در احوال آفتاب در فصل قبل درجه حرارت سطح ظاهری آفتاب را ذکر کردیم که
 علماء این عصر صفت هزار و سیصد و بیست و یک درجه جوهر غلیظ است شمرند و علماء از مقیاس
 درجه حرارت در درختان و غیره اندازند زیرا هر مقیاس از مقیاس دیگر نیاورن که قیاس شود با این
 حیثیات تا و بجهل محض است

عظمت فضاء

در بیان عظمی و فضاء است

عظمی و فضاء بر فضاء و جوی که در او غا و ملیونها امثال غا و منظوم میسر غا و ملیونها فاشند
آن و مخلوقات آن در کرمی و عرش سرادق و حجب لوح و قلم و ملائکه که ذکر هر یکی از عظمت آنها گذشت
و بهشت و دوزخ و مخلوقات آن زینت میکنند از غریب مخلوقات الهی بنظر انسان است، عظمت عرش که
این مخلوق از مخلوقات این فضاء میباشد بحسب هیچ حاسب از جن و انس نمیکند فضا که ملیونها امثال
عرش بل موجودات بجز حاسب ممکن است حصر کرد **در آخر** سوره لقمان خدا میفرماید: **وَكُلُّ شَيْءٍ**
اَلْاَرْضُ مِنْ شَجَرَةٍ اَقْلَامُ وَالْجُرْمُ مِثْلُهُ مِنْ بَيْتٍ سَبْعَةٌ اَحْمَرُ مَا تَقْدَرُ كَلِمَاتُ اللَّهِ، یعنی اگر تمام درختهای
روی زمین قلم باشند و فاشند در زبای زمین هفت دریای بگردان باشند آنها تمام میشوند و نوشتن
مخلوقات الهی تمام نمیشود **در آخر** سوره کهف میفرماید: **قُلْ كَوْنُ اَنْبَا الْاَرْضِ مِثْلُ اَلْاَنْبَا اَلْاَرْضِ رَبِّي لَقَدْ اَلْجَزْ**
قَبْلَ اَنْ تَقْدَرُ كَلِمَاتُ رَبِّي وَكُنْ اَنْبَا مِثْلَهُ مَكَدَا عِیْ بَکُو اَکْبَرُ کَرَامَاتُ اَللّٰهِ برای نوشتن مخلوقات
در یکا تمام نمیشود و قبل از آنکه نوشتن مخلوقات خدای من تمام بشود **در بعضی** اجزاء اسم فضا هوا
نامیده شد چون هواء و بلغت عرب مراد از جو متشکلی از اجزاء مقابل جسم مادی که دارای ابعاد معینه
میشود است **حضرت باقر علیه السلام** فرمود: اول چیزی که خدا از خلق کرد عرش بوده و عرش بر
آب ثابت بر هواء و هوا غیر محدد است **در این** چند حضرت باقر علیه السلام حکم بعدم تنای فضاء کرده است
فرا در تفسیر لفظ علیین که در آیه شریفه: **كَلَّا اِنَّ كِتَابَ الْاَنْبَا لَفِیْ عِلْمِیْنِ وَ مَا اَدْرَاکَ مَا عَلِمْتُ**
کِتَابُ مَرْکُومٌ یَشْهَدُ الْمَرْکُومُ گفت علیون بلند بی که هیچ حد و نهایتی ندارد.

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است که ملائکه در این فضا بدون تاقی پرواز میکنند
یکی از آنها گفت: من ندانم از کجا میایم و بجا میرویم و چند مدت پرواز میکنم فقط چیزی که میدانم اینست که

در اینکه فضا لا یتناهی است

(۹۹)

خدا در هر هزار سال یک ستاره خلق میکند و من شش هزار ستاره دیدم که خدا خلق کرده و من در سیر خود
و در این حد در اجادیت خواهم بگویم که این حساب آنچه ان ملک از مدت سیر خود میداند
 شش میلیون سال است و سیر ملک سر قمر از سیر خود با این تقریب که شش صد هزار سال سیر خود را در ملک در این
 محطه طی میکند چنانچه گذشت **و مع ذلك** ان ملک در فضای خود نمیدانند از کجا می آیند و کجا می روند
 معلوم است از اول فضا نمی آیند شاید که اول هم ندانسته باشند و باخران نخواهند رفت زیرا که اخر از اول
 مع ذلك بر مقدار قلیله که ان ملک از فضا با ان سرعت سیر طی میکنند اگر کسی از جن و انس و غیر هم
 نخواهد حساب کند ممکن نیست **بلکه اگر** جن و انس زمینها مانند زمین ما و دریاهایمانند دریای ما
 و درختهایمانند درختهای زمین ما برای نوشتن تغییر میکنند، و ملیاردها بر عدد جن و انس افزوده شود
 و تا در قیامت با تمام ان وسائل که تغییر کردند بخوانند عدل ان مسافت و مخلوقات انرا بنویسند ان
 وسائل تمام میشود و نوشتن ان مسافت قلیله از این فضا تمام نمیشود.

عجیب تر از این حد چقدر بگویم که در ان ملک میگوید خدا در هر چهار صد هزار سال یک قسم ستاره
 خلق میکند، و از وقتی که مرخلاق کرده تا بحال چهار صد هزار ستاره از ان نوع خلق کرده و تمام ان ملک
 در سیر بوده ام، این بر مقدار وکی از این فضا، و لکن بچه حساب ممکن است این مسافت را تعیین کنم هرگز
 غیر از خالق ان کسی قادر احصا این مقدار مسافت را ندارد و چه برسد بتمام فضاء **علمی** ان اگر
 بگویم فضاء لا یتناهی است با بر آنی که نسبت ما و علم ما و نسبت دنیا بر مخلوقات ان تناهی ندارد و هرگز
 نیست و بی محال است لکن با اعتراف با اینکه فضا نسبت بخالق ان قطره از دریای قدرازی است و
 نسبت بان نسبت ذره را دارد که تمام مخلوقات کونیته نسبت میدهند بلکه کمتر از اینست چونکه قدرش

در اینکه نیت برای کلیه مخلوقات میباشد یا نه

اولی الهی لا یتناهی بالذات است و هیچ لفظی برای بقیر از او نیست
 فَبَارَكَ اللَّهُ مَا أَعْظَمَ قَدْرَهُ وَأَجَلَ صَدَقَ عِزُّهُ لَوْ أَصْنَعُونَ عَنْ صِفَتِهِ وَحَارَتْ لَطَائِفُ الْأَوْهَامِ فِي
 كِبَرِ بَاءِ عَظَمِهِ وَأَزَابِهَا مَكْلُومٌ مَبْشُورٌ كَشَفَاتُ مَرْزُوقَةٍ مَشَاهِدِهَا أَنْ سِرُّهُ دَلَّتْ بِإِضْهِارِهَا أَنَّ
 مَبْنَاهُ شَبَّهَتْ بِعَظَمَتِهِ كَمَا دُرٌّ شَرِيعٌ ذَكَرْتُ لَاشِيٍّ مَحْضَرُ اسْتِ وَبَعْدَ ذَلِكَ أَجْمَعٌ وَشَرِيعٌ ذَكَرْتُ
 قَلِيلًا أَزْكَرُ بَرِيٍّ أَوْ عَظَمَتِ فُضَا اسْتِ بَاهٍ بِنِ شَرِيعٍ كَمَا بِرَحْمَتِ تَمَامٍ وَعَظَمَتِ عِزِّ قَابِلٍ وَصَفِ مَبْنِيٍّ اسْتِ قَائِلٍ
 بَعْدُ تَبَاهٍ فُضَا بِالذَّاتِ بَقِيَّتِ بَلْكَهَ أَوْ رَاكِبِيٍّ أَوْ مَخْلُوقَاتِ الْهِي مَبْدَاتِ جَعْدٍ رُبْعُ عِلْمَاءِ مَرْزُوقَةٍ
 دُرِّ ضَلَالَتِ هَسَنَدِ جَعْدٍ فِكْرٌ كَوَاجِبِيٍّ دَارِدِ ۱۱ جِهَ تَنَكِّ مَغْرُ هَسَنَدِ ۱۲

با این عظمت مهوت و قائل بیدم تناهی فضا شدند، این فکر کوچک لیاقت کشف اسرار طبیعت و
 مخبئات کون و سیر و عظم و مخلوقات الهی را ندارد **خدا** آنها را هدایت کند و از این کوچکی فکر و شک
 مغر بجاقتان بدر هکند، فعلاً لازم است که در مبدء و خلقت و مدت آن مختصری ذکر بشود.

مبدء خلقت و مدت و اسرار آن - برای کلیه مخلوقات الهی نمیتوان مبدءی قائل شدن
 زیرا که قدر ازلی است و اقل ندارد و قدر متناهی مقتضی خلق است پس مخلوقات که مقتضای اوست
 نیز ازلی است و اقل ندارد و من حیث العموم، لکن هر مخلوق فی حد ذاته و شخصیت او متحد و واحد است و اول
 دارد و مدت معین و زندگانی مؤقت دارد و این فرق اصلاً است فابین خالق و مخلوق.

لذا در این مختصر ذکر عالمه فاعلم مبدء خلقت او منظور خواهد شد **از آیات که میسر می آید** و احادیثی که
 آنچه مستفاد میشود ذکر میکنیم و آن بطریق اختصار عبارت میباشد از مطالب پیشه.

اول چیزی که خلقت و مدت متعالی از این عالمه خلق کرده، اینچنین که تمام مخلوقات عالمه را از او کوین شدند

در اینکه تمام مخلوقات از زمین از خلق شدند

(۱۰۱)

و این ماده از مخلوقات است که از آن بلفظ نور و اخبار بقیه شده است و بعد از او ماده دیگر
خلق کرده از او که آن ماده از ام و ساکن و غیر قابل حرکت و روشنائی بدانه و اسم آن در اخبار پست
ظلمت و تاریکی است و از هر دو آنجا با اسم ریح و هواء در اخبار بقیه گردیده است و بعد از این مخلوقات
مثال بقدر خود از این ماده از این خلق کرده و فرمود اینست که آن ماده را بحال میلان و حیثان در آورده
و عرش اعظم مخلوقات این عالم را بنا شد و منشأ تکون تمام مخلوقات مادی است و وی از این ماده مایه
قرار گرفته و بعد از مدت غیر قابل حصر که عرش بر این بوده و بعد تحلیلی که در وصف عرش ذکر کردیم
ماده اولی (ریح) ماده فایقه را (اب) بحرکت در آورده و متحرک شد و در شش حالت و وضع این
بخار متبدل گشت و اسمها و زین حاصل شد ند اول پکیا چه دود و دخان شد بعد از این زمین از این
پارچه دود جدا شد و بعد از دو تبدل در دو وضع بحال زمین که مشاهده مینمائیم در امین و پس از
چهار تبدل و تحول دیگر نبات و حیوان در اظاهر گشت و بعد از دو تبدل و دو حال طیاران و هشتگانه
از آن پارچه دخان پیدا شد بعد از این هفت ستاره مستقر شدند و تمام افوا از این خضار و در یک شکل
ستاره ها پیدا شد و تمام حیوانات در زمین از این مخلوق شدند بلکه هر ذی حیاتی غشی نبات و
عرش منشأ تنوع انواع و ماده اختلاف آنهاست و ملائکه قوای مدبره تمام مخلوقات آسمانی و زمین
هستند و انواع و کیفیات آنها مختلف است چنانچه از انواع و کیفیات مخلوقات آسمان و زمین مختلف
هستند و مدت حیات عرش ممکن نیست احصا بشود و لکن مدت خلق زمین با این کیفیت صد سال بود
شمال است این مختصر آنچه در شرح راجع بکیفیت و ابتداء خلق این عالم ماده ذکر شد است
برای توضیح لازم است بعضی آیات و اخبار آورده در این خصوص اشاره کنیم

در تفسیر آیه الحمد لله الذی خلق السموات والأرض وجعل الظلمات والنور

در سوره انعام خداوند تعالی میفرماید الحمد لله الذی خلق السموات والأرض وجعل الظلمات والنور یعنی مستحق حمد خداست که اسماءها و زمین را خلق کرد و ظلمات و نور را جعل نمود این باین دلالت دارد بر اینکه اسماءها و زمین مخلوق هستند و نور و ظلمات مجعولند و فرق فابین خلق و جعل اینست که خلق عبارت از محو بل از ماده سابق و جعل عبارت از ایجاد ابتدائی بدو است اینکه ماده برای مجعول باشد بلکه منشاء آن فقط قدرت ازلی است الهی است بر حسب اراده او نیست و نور و در این نیز مفرق ذکر شده و ظلمات جمع برای اینکه نور اول مجعول این کواکب است و فاصله فابین اجزاء این بوده و ظلمات سلب حرکت و قوه از اجزاء نور است پس فاصله فابین اجزاء ظلمات مستتبره میشود زیرا که ظلمات بعد از نور حادث شده است یعنی اجزاء اتم و غیر متحرک بعد از اجزاء متحرک و دارای قوت حادث شد لذا در مبدء خلقت نور یکی بوده چون غیر آن نبوده و در مبدء جعل ظلمات ظلمات متعدده بوده چونکه مستبوق بنور است و نور سابق حاصل فابین اجزاء ظلماتی میشود **حضرت امیر علی السلم فرمود** اول چیزی که خدا از اخلق کرد نور بوده و از چیزی دیگری از اخلق نکرده و از آن ظلمات را خلق نمود و قادر بود بر اینکه ظلمات خلق کند و آنرا از چیزی نگیرد **در تفسیر علی بن ابراهیم** از اهل بیت روایت شده است که اول چیزی که خدا از اخلق کرده ریج بوده و مراد از ریج ماده غلیظه از نور و ظلمات یا از اجزاء فاعل و منفعل یا اجزاء متحرک و اتم هر اسمی که باشد هر دو آنها با هم ریج ذکر شدند .

در اجزاء و اول چیزی که از آن ماده خلق شد آب یعنی آن ماده مجتمعه از فاعل و منفعل بقدرت الهی بحال سیلان و میخان و رامن **در جهت** سابق بعد از اینکه فرمود اول چیزی که خدا از اخلق کرده ریج بوده فرمود سپس آنرا از ریج خلق کرده و بعد از این امر کرد ریج را که این را بحر کن عینف در پیاد

در اینکه خدا عرش از چنانچه خلق کرد

(۱۰۳)

و بواسطه این حرکت عیناً بگشاده و از او دُخان و دود متصاعداً شد پس این اول چیزی که بعد
از رنج (ماده اصلی) خلق شد و سایر چیزها از او است **حضرت صاریق علیه السلام** فرمودند که
خدا خلق کرده از چیزی که سایر چیزها از او است و از آب است، چون ماده نور و ظلمات محمول است نه
از ماده پس اول مخلوق از ماده آب میشود **حضرت باقر علیه السلام** فرمودند خدا عرش را بر آب خلق کرده و آب
بر هوا و هوا بر عرش است و از هوا و ریح است که ماده اصلی پر کنند و فضا باشد و آب ماده دیگری
که از او حاصل شده است و عرش مخلوق عظیم که بر آن ماده دوم میباشد و تمام مخلوقات مادی را از او است
میکنند در تکتون زیرا که اجسام دیگر بلا واسطه از مخلوق اولی تکتون نشدند بلکه بواسطه مواد موجوده
موجوده در عرش اجسام تکتون شدند **حضرت امیر** فرمودند خدا عرش را از چنانچه نور خلق کرده و ریح
که سرخی است و ریح از او است و سبزی که سبزی اجسام سبز از او است و زرد که زرد که تمام اجسام زرد از او
و سفید که سفید که تمام اجسام سفید از او است و هیچ چیزی از این چنانچه نور خارج نیست و از او از او ^{مست}
اصول الاول نیست بلکه مواد تمام موجودات مختلفه که اصول آنها بعد از ماده اولی بر چنانچه نور است
و تفصیل آن از حد و این مختصر خارج است لکن در اعمال اسپیکر سکونت و قواعد انکسار نور و تجزیه نور
که در این است عظیم مشاهده شده است و مسائل فیزیکی مضایق بر حدیث شریف کاملاً ظاهر میشود
خودکیت یکب خصوصاً اعمال اسپیکر سکونی مراجعه بشود که عظمت این حدیث و کشفیات بخوبی معلوم گردد
و حوالی که در موجودات مادی میباشد از جهت تبدیل و تحول تکتونی بر تبدلات عرش مستند است
و اصل او است **حضرت صاریق علیه السلام** فرمودند در عرش تمثال اینچنین خدا خلق کرده از بر و بحر
معنای آیه **و ان من شیء الا عندنا خزائنه** اینست یعنی خدا میفرماید خزاینه و اصل هر چیزی نزد ما ^{است}

در معنای **لا رطب ولا یابس** است

مراد در عرش است و ترجمه این آیه و ما نزلناه الا بقدر معلوم و ما اودا نزلنا منکم مگر بقدر معین و قانون منظم پس ماده تمام موجود است و تبدیل باجساد و عرش است و منشاء تمام حوادث کونیه و این است **علم** مراد از مثال در این حد شکل نیست بلکه مراد اصل بر بحر و سائر موجودات در عرش و معنای و کل شیء احصیناه فی ملام مبین یعنی هر چیزی را در ملام مبین اودا احصا کردیم همین است و معنای و لا رطب و لا یابس **کتاب مبین** یعنی نیست تر و خشک مگر در کتاب مبین همین است کتاب مبین و ملام مبین و لوح محفوظ عرش و مافوق است که اصل تمام توفیقات میباشد و تمام اشیاء در آن محفوظ هستند و تمام اشیاء پس از تبدیل وضع و انحلال اجساد با و میگردند بحدی که اگر کشف برای بعضی شود تمام حوادث کون را در ذرات از تحلیل و ترکیب اجساد و اعمال ان و جن و ملائکه در او مشاهده میباشد و اختیار آنها تابع قدرت و اراده ازلیه ذات پروردگار است که هرگاه خواست بفرماید باشد ثابت میکند و هرگاه بخواهد فنا کند محو میکند اینست معنای عجز الله ما یشاء و یشاء و عندہ ام الکتاب یعنی خدا آنچه را که بخواهد ثابت میکند و آنچه را که بخواهد محو کند و ام الکتاب نزد او است ام الکتاب اصل اشیاء است و زبدا یعنی تابع قدرت و اختیار اوست و معنای قضاء و قدر همین است و کسی که بعرض نگاه بکند تمام موجودات را و اعمال آنها از اول خلقت تا و ز قیامت خواهد دید چنانچه در بیان کیفیت مغایر خواهد آمد که حضرت رسول عین نظر بر تمام امور و تکالیف موجودات مطلع شد **خضر و صابق علیه السلام** فرمود و قتی که خدا خلق را خواست ایجاد کند آنها را نمر کرد (پاشید) بپاشید و خود پس معلوم است که خلق قبل از این عالم بود و بطور دیگر و تمام علوم این کون در عرش است که از مافوق اویا و مشتمی میشود و از او بدست

المنتهی است و از آن علوم بشر که دارای علم غیب هستند تحصیل میشود چنانچه چنانچه خداوند
المنتهی گذشت اگر کسی اهل علوم غیبیه باشد و موقن شد است که اطلاع بر اسرار سدرة المنتهی
پیدا کند تمام عالم نزد او یکسان است و تصرف در این عالم برای او آسان است و بر اقمار و سائر سیارات
و اجرام و زمین و فانیها ایستادگی پیدا میکند که هر تصرف در هر یک از آنها برای او میسر میشود
بر گردانیدن اقمار با شوق لغت باطنی الارض یا تنجیم جو یا احضار روح و تنجیم جو و ملائکه یا احضار
بغیة و غیر حوادث بسیار کوچک است نسبت بکسی که علم عرش و سدرة المنتهی را دارا باشد کسی که
علم کاتب آورد اگر چه او را بیک عالم برهنه کردن تحت تعلیم از این به تدریج حاضر کند کار مهمی نیست
خود نکرده بلکه یک حادثه بسیار کوچکی ابرام نموده است زیرا که علم کاتب (عرش و لوح) را داده و آن
منشاء تمام حوادث مادی و از آنها و زمین و سائر اجرام و مخلوقات آنها است.

حضرت صادق فرمود: عرش صفات بسیار مختلف دارد برای او در هر صفت و سببی در قرآن صفت
علیه هست چونکه این دو امر و باب هستند از بزرگترین غیبهها است و از او تمام اشیاء تکوین شده اند
و عرش باین باطن و پنهان که در او موجود میشود علم کیف و تکوین و تقدیر و خدایا امر و این و شش
وصفت داده و علم الفاظ و حرکات و توقف و علم غود و بقاء و این هر دو و باب هستند که فرقی بهم ندارند
میباشند **این** چند از احادیث مشتمل بر اسرار غامضه و کشف عجیبات کوز است هر کس بتفسیر این
موقن بشود بر اسرار غامضه خلقت تا این حد که خدا خواسته است اطلاع پیدا میکند.

در اینجا فقط برای استنباط از طریق کشف اسرار غامضه کون این حدیث را ذکر کردیم زیرا که
این چند زیرا که اگر کسی بتفسیر این احادیث هرگز اشکال نمینویسد و بدست جهالت و طوایف متهوات و اطفال ناسد

در اینکه ائمه اطهار علیهم السلام با سراج البصر میگردند

مفسرین فی الامراض اسرار خلقت را نمیکند و اگر اما مثل بند علون در تفسیر مثال این چید واضح
است زیرا که آنچه لازمه تفسیر است باید نام فقط میتوان بطور وضوح بگویم اگر کسی سراج مثال این چید را
بداند در عوالم کون با زاده الهی تصرف کامل خواهد داشت تحت بلفیس سهل است بر اجماع سراج
با زاده الهی مسلط خواهد شد و این مرتبه عرض اولیاء الله المقربین است **حَقْلَنَا اللهُ بِمَنْزِلَةِ وَكْرَمِهِ**
از اینجا معلوم میشود که جای تجت نیست آنچه در چید دارد است که ائمه اطهار تمام زمین و عوالم
باسراج من الح البصر میگردند چونکه اسم اعظم الهی نزد آنها است اسم اعظم علم بر کون که در عرش و
لوح محفوظ مسطور است و موافق اسرار کون و خلقت آنچه در چید دارد است که جانب
عبد الله انصار خدمت حضرت نافر علیه السلام رسیده است و حضرت دشت او را گرفته و بیج عالم را در
دو کون زمین بر سرعت هر چه تمامتر مشاهده و طی نموده به تفضیل که در این چید دارد است و فرمود در
اسنان دوازده عالم است، اینگونه احاطت با اینکه از اسرار الهی است یا سراج کون و وضع
خلیقه الهی کاملاً موافقت دارد زیرا که هر کس که با سراج عرش علم دارد بر عوالم تسلط دارد و عرش
مفسر تمام حوادث متجدد در اجماع فادون است حضرت صادق علیه السلام فرمود: تمام اشیاء
در عرش مانند حلقه است در عراجی واسع و عرش دو که هفتاد هزار لون از نور کوه میشود، مراد از
این احوال مختلفه نور بعد از انبیا و خلقت و تکوینات فادون العرش است و شاید که معنای افوار
مختلفه و طبقات متجدد عرش که در چید علی بن الحسین علیهما السلام وارد است و ذکر آن
گذشت هم همین است چنانچه عرش بنادیت خودش مصلک مخلوقات مادی است بر و خا
خودش مصلک مخلوقات روحانیست چنانچه از احادیث وارد در مذروح معلوم شده است و در

در اینکه اول خیریکه خدا خلق کرد ریج بود

(۱۰۷)

ایه دان من شیء الا عندنا خزائنه **وحد** حضرت صادق علیه السلام که ذکر آن گذشت هم ظاهر است
بالجمله عرش اصل مخلوقات مادون و ست چه مادی باشد چه روحی بحدی که اگر کشف بصر شود
 تمام امتیاء قبل از تکون آنها در آن نشاء و در عرش شاهد میشوند **لذا** عرش اول مخلوق میباشد
 نسبت به مادون و اوست و او را **رکبه** اول مخلوق است بمخلوقات است که از عرش خلق شدند **و افراد**
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اهل بیت و اول مخلوق نسبت به آنها و اسمها از زمین گرفته تمام آنها نسبت به فوق
 عرش در خلقت متاخر هستند و **لذا در اجناس** دارد شده است که قلم اول مخلوقات الهی و در بعضی آنها
 عقل و اولین مخلوقات و در دیگر ری نور و در بعضی ریج و در دیگر ریات **و در اجناس** دیگری بود محمد و آل
 بیت او و در اجناس دیگر نفوس مؤمنین و اولین مخلوقات است و ما بین این اجناس تنافس ندارد زیرا که هر مخلوق
 نسبت به اجناس اول است و این نسبت از قرآن و نصوص این اخبار مستفاد میشود .

بالجمله بعد از اینکه عرش بر مادی و دیم (اب) مدتی ماند که آن مدت قابل تحدید نیست شروع
 بخلق اسماء (میثاق) و زمین شد **حضرت باقر علیه السلام** فرمود هر چیزی است بود و عرش خدا بر آن
 بود پس خدا امر کرد آنرا و یک سطره آتش شد سپس آتش را امر کرد و خاموش شد و از آن دود مرتفع
 گشت و خدا اسماء را از آن دود خلق کرد و زمین را از خاکستر آن خلق کرد **و در تفسیر علی بن ابراهیم**
 روایت شده است که اول چیزی که خدا از خلق کرد ریج بود و از ریج این را خلق کرده و امر کرد ریج این را
 بحر که عقیق در او ریزد و در یک رکب ظاهر شد و دود از آن که متصاعد گشت .

از حضرت امیر علیه السلام سؤال شده است که از چه چیز اسماءها مخلوق شدند فرمود از بخار آب
 زمین از کتاب **حضرت امیر** در ریج البلاغه فرمود : از قدرت جبروت الهی و بدیع لطیف وسیع او این بود

که از بخار

در اینکه زمین بعد از آسمانها خلقت شد

که از بخار دریای بسیار عمیق بر موج شد بدین طرح که خشکی جامد را خلق کرد. و از آن خشکی صفا میرا خلق کرد و آنها بقدرت الهی در این فضاء مستقیم و متساوی شدند و در سوره هم سجده میفرمایند

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا إِنَّا أَسْأَلُكَ الْجَنَّةَ

یعنی پسند بسوی آسمان نگاه کرد در صورتیکه او در دود بود و امر کرد از آسمان و زمین بپایان شدند

و در سوره انبیاء میفرماید **وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً ثَقَلَتُ بِهِ الْبُيُوتُ وَاجْتَنَسَتِ السَّيَاطِلُ** و از آسمان آب نازل شد و بپایان رسید و زمین را از آسمان جدا نمودیم: **ابن عرب**

گفت و ثقل یعنی ملوث بود و بپایان رسید **و در خطبه** سابق حضرت امیر و خطبه دیگر و احادیث اهل بیت

با این معنی تفسیر است بخانه و مسجد و کعبه و تقریباً این معنی تفسیر نمودند **و از** در تفسیر خود و

در جمیع البیان همین معنی را ذکر کرده است و بیضاوی در خصوص همان بودن آسمان گفت ماده و اجزاء آن

دخان بوده است **و در سوره** بقره فرمود: **هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ جِجَاءً ثُمَّ اسْتَوَى إِلَيْكُمُ السَّمَاءُ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ** یعنی خدا آن کسی که خلق کرد برای شما آنچه در زمین است و بعد از آسمان

نگاه کرد و آنها را هفت آسمان کرد که این ایراد لالت دارد بر اینکه زمین قبل از طبقات دیگر آسمانها جدا

شد و دیگر از تمام خلقت نبات و حیوان و زمین طبقات دیگر آسمانها جدا شدند و لکن جدا شدند

زمین از آن بپایان رسید که از آن آسمانها و زمین نگویند بعد از خلق آن بپایان رسید **چنانچه**

در سوره نازعات میفرماید **وَالْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا** یعنی زمین بعد از خلق آسمانها جدا و خود

و از این سابق معلوم میشود که بعد از تکمیل خلقت نباتات و حیوانات زمین شامل طبقات آسمان

جدا شدند و این طبقات را در با نظر به فرض علمای عصر حاضر که میگویند: زمین بواسطه کوچکی آن

از غالب سیارات زودتر از هر سنگ شد و لوازم حیات را زودتر از عالمها پیدا کرد
از مطالب مذکور در سابق مراد آیات و اخباری که ذکر کردیم معلوم میشود و این رای از بقعه نظر
علی کاملتر از فرض لایزال و دیگران درین خلق زمین و آسمان و پر که تمام این فرض ناقص و عملی
است و این رای از هر حیث بنظر رایت علی، طبیعی و شیمی و فلکی و طبقات الارض تأیید میشود
اینست که گویا این تفصیل از آنرا در **آیات** خلق اسماءها و زمین آنچه در آیات مذکور است که اسماءها
و زمین در شش یوم خلق شدند و در آیه حم سجده مذکور است که خلق زمین در دو یوم شد است
و خلق لوازم حیات و اقوات در زمین در چهار یوم خلق شده است و خلق اسماءها بعد از آن طبقه در دو
یوم شد است و خلق لوازم اسماءها بعد از این شده است.

از این آیه معلوم میشود که خدا کردن اسماءها به وقت جلسه در میان دوزخ که در آنها بقیه لوازم
حیات دوزخ زمین شده است **مُرَاد** از بوم در این آیات وقت تمتد بخداوند متعال و روز چنانچه
بعضی غیر مطلقین توهم کردند **ابن عباس** گفت مراد از ایام ایام آخرت و گشتند مراد از ایام اوقات
محل و ده تمتد مانند **وَمِنْ يَوْمِهِمْ يَوْمُ الْمُتَكِينِ** دُبره و مانند بوم ولد فلان و لوازم که شب متولد شده
باشد پس بوم اطلاق بر دوزخ در این آیه و مثال نشده است **وَرَأَى** گفت مراد مسته احوال و بقبر
ببوم شده است چونکه بوم ظرف حال است **حَصْر** صادق علیه السلام در تفسیر خلق زمین در دو دنیا
فرمود مراد در دو وقت بحال گفت ، از بقیه ایام که در آنها لوازم حیات دوزخ و زمین خلق شدند
چهار وقت بودند نه شش روز **و** تفسیر علی بن ابراهیم روایت شده است که مراد از شش بوم که
اسماءها و زمین در آن خلق شدند شش وقت است زیرا که ایام اوقات است .

در اینکه موافق احادیث خلق اسماء و زمین تبدیلی بوده

(۱۱۰)

صفی علیا در اول تفسیر خود که بنظم در آورده ششش یوم را بشش مرحله وجود تفسیر کرده و در این برای تابع اداء بعضی شرافتها و اهل تصوف شده است .

بالجمله این احادیث شریقه و اقوال مفسرین مستفاد میشود از آنست که خلق اسماءها و زمین تبدیلی بوده نه دفعی و در مدت طولانیست **حضرت امیر** فرمود اگر خدا میخواست آنها را در یک چشم بهمزدن خلق کند هر آنکه خلق میکرد و لکن تائی و مدارا ترا برای اینکه اسماءها و زمین را از آن بیرونی کند جعل کرده که مثلاً سر مشق باشد برای آنها و برای اینکه تائی دلالت کند بر اینکه آن خلق اوضاع قادر باشد بخوار نه از فعل طبیعت زیرا که مذهب غیر غنار در صنادرات از او تائی و طول مدت نیست و همین تائی دلیل بر آنست و اختیار از آنست **الحی جلت عظمه** بنا بر این مراد از ششش یوم مدت خلق اسماءها و زمین شش تبدیلی پیدا کرد تا از ماده اصله که نور بارش میباشد بوضیعت فعلی اسماءها و زمین رسید . **پس** مراد از ستمه ایام در قرآن ششش تبدیلی و حال است نه روز چنانچه توفیق گردید و دوم در لغت عرب بمعنای حالت بشیر استعمال میشود مثل قول **مرؤ القیس** در معلقه خود .

وَلَا يَسْتَأْذِنُ بَدَاؤُهُ جَلْجَلُ أَلَا رُبَّ يَوْمٍ كَانَ مِنْهُمْ صَاحِجٌ

فَيَا عَجَابًا مِنْ كَوْنِهَا التَّخَمُّنُ وَ يَوْمَ عَقَرْتُ لِلْعَدَاوَةِ طَيْبِي

فَقَالَتْ لَكَ الْوَيْلَاتُ إِنَّكَ مَخْلُوعٌ وَ يَوْمَ دَخَلْتُ الْحَدْنَ رَحْلُ وَ عَسْرَةٌ

عَلَى وَالتَّ خِلْقَةُ لَهُ تَحَلَّلٌ وَ يَوْمًا عَلَى ظَهْرِ الْكَتَبِ تَعَدَّتْ

وَلِظْهَرِ ابْنِ قَوْلٍ شَاعِرٍ دِيكْرِي وَ يَوْمًا عَلَيْنَا وَ يَوْمًا لَنَا

وَلِظْهَرِ ابْنِ قَوْلٍ رَاجِحِي الْيَوْمَ تَشَى الْحَقُّ مَهْ

و همچنین قول شاعر دیگر : و کویما تو ایشا بوجه مقسم کان طبه تقطوا لی و اوقا السلم
 در بیان نبات مراد از یکوم مقدار یک روز و یک شبانه روز و نه روز و نه شبانه است و ظاهر
 آن در شعر و شعر عرب زیاده است و باین مقدار اکتفا بنماییم در خصوص خلق زمین آنچه وارد شده است
 که اول قطعه که از پارچه دُخان که اصل اسمها از زمین پیدا شد جدا شده زمین بوده و قبل از
 سایر قطعات دیگر زمین سرد گردید و لوازم حیات در آن پیدا شد : و قبل از همین پیدا شد و
 بعد از آن خدای تعالی نبات را خلق کرده : و بعد از این جن و شیطان را روی زمین خلق کرده و بعد از
 جن و شیطان انسان و آلهای زیاد و خلق بسیار را خلق کرده از اجناس متعدده و بعد از این خداوند
 تعالی حیوان را خلق کرده و بعد از آن انسان فیله را خلق کرد : **زمین** بر حسب اخبار دارای هفت طبقه
 است دو طبقه هوا و یکی آب و دیگری خال و طبقه چهارم آتش درون زمین و سه طبقه در سطح
 فایکین آتش و خال که نه آتش باشد و نه خال و **تمام** این طبقات دارای مخلوقات هستند مناسب
 احوالشان این طبقات چنانچه خال و آب دارای مخلوقی هستند و هاتر و طبقات هوا و آتش و سایر
 طبقات دارای مخلوقات هستند که مناسب آنها است لکن بحواس ظاهره و ما محسوس نیستند
زمین را در قضایک ملک نگاه داشته است چنانچه در حدیث از حضرت امیر علیه السلام مراد است
 در بعض اخبار از آن ملک باسم نور (گاو) و در بعضی باسم دیک (خروشن) بتعریف شده است
در احوال ملائکه گذشت که مراد از ملائکه قوای روحانی و موکل بحفظ مخلوقات مادی هستند و
 آنها دارای اشکال مختلفه هستند و بتعریف این الفاظ برای بیان اختلاف انواع ملائکه است
 و این معنی در احادیث ظاهر و مخصوص است .

در بیان علت حد و زلزله است

و در اینجا باید دانست که جبل قاف زمین محیط است و سبب پستی آسمان همانست و پشت او آسمان است و زمین دیگری و از مجموع اخبار و آورده در این خصوص مستفاد میشود که ماده محیط زمین در شرع با اسم جبل قاف مشتمله شده است نه اینکه گوی باشند و این معنی در اخبار مصرح است و در اخبار لازم و بر این تصریح است که آن ماده محیط زمین متصل است بدو زمین و سبب زلزله زمین فشار یکدیگر ملائکه بان ماده میاورند و متصل بدو زمین میشود و سبب حرکت بعضی نقاط زمین میگردد و این موافق کلمات حکمای قدیم و اصول و مبانی علوم طبقات الارض این عصر و سراسر اوله لکن تصریحاتی که در شرع وارد شده است از تصریحات حکماء و علماء و اختصار است و عمل زلزله را مختار است و در آنکه ملائکه قوای بخار و هوسند چنانچه در کران گذشت و علت حد و زلزله حرکت معانی و تحریر داخل زمین را طاعت اسرار الهی است لذا از راه لطف و طریق رحمت الهی خلادند متعالی آن ملائکه را مأمور میکنند که زمین را ببلرزش و بیاورند که مردم از معاصی منصرف بشوند و سبب سترحت الهی و داد دنیا و خلاص از عقیاب آخرت بشود و از دوزخ زمین و تحریر آن در اخبار گاهی بفرمان (پولک) و گاهی بفرمانی کوچک که عارض باشد بزرگ میشود و گاهی بفرمانی ملائکه جبل قاف و غرق متصل به زمین از آن بهیتر شده است **بالحکام** ملائکه از تمام ان اخبار دانست که مواد بکه در دوزخ زمین باشد و زمین بر آن متکی است مانند مواد محیط زمین و بان متصل است و تحریر آن با اختیار ملائکه مؤکل باز است سبب حد و زلزله برای تنبیه مردم و مصرف کردن آنها از مواضع میشود.

بعضی علماء عصر حاضر از اصول و مبانی طبقات الارض عقول نموده و گفته اند که زلزله مربوط با سبب نیست و فقط حرکات آتش فشان یا ریزش دهلیزهای زیر زمین یا سكون شدن هسته مرکزی زمین است

در اینکه جن و شیاطین از آتش خلقت شده

(۱۱۳)

و مع ذلک مدعی شدند که زلزله در دو زمین دو دایره تشکیل نموده یکی از مدتیانه (محکم) و دیگری متوسط و از شرق بغرب میگذرد و دیگری اژه که در اطراف قیطانوس کیوسرسم شود و در موقع تلاقی این دو دایره زلزله زیاد میشود مثل بلاد راپون این دو حرف سناقص است زیرا که استیاب مذکور نمائید دایره تشکیل نماید و موقع تلاقی نباید مختلف شود.

در آیات و اخبار وارد است که جن و شیاطین از آتش خلق شده اند و در بعضی اخبار وارد است که جن از ریج مخلوق شدند و مراد از ریج ماده ای که آتش از آن گویند شده است پس ریج قبل از آتش بوده و با این اعتبار جن از ریج مخلوق شدند که بعد از ریج آتش گویند شده است و بعد از آتش جن و انجمله در آیات و اخبار راجع بجهنم ذکر شده است اینست که هر جوان که در زمین راه میرد از آتش خلق شده است خداوند متعال در سوره نور میفرماید:

وَاللّٰهُ يَخْلُقُ كُلَّ شَيْءٍ مِّن طَیْنٍ مِّن مَّیْمَنِهِ مِّن مَّیْمَنِهِ عَلٰی بَطْنِهِ وَفِیْهِمْ مِّن مَّیْمَنِهِ عَلٰی بَطْنِهِ وَفِیْهِمْ مِّن مَّیْمَنِهِ عَلٰی بَطْنِهِ
آیه یخلاق مایتهاء ان الله خلق کل شیء قد بر یعنی خداوند را به روی زمین راه میرد از آن آتش خلق کرده بعضی آنها بر شکم و بعضی آنها بر دایره و بعضی آنها بر چهار پا راه میردند و در سوره انبیا میفرماید و جعلنا من الماء کل شیء حی یعنی از آب هر چیزی حی جان پتر خلق کردیم و در این آیه تصریح شده است که طيور هم از آب خلق شدند.

در آیات و اخبار دلالت صریحی است بر اینکه حیوانات دارای شعور و ادراک مختلف بر حسب اختلاف انواع آنها است و عموماً از انسان کمتر است و تصریح شده است در آیات و اخبار اینکه تمام حیوانات دارای زبان مخصوص هستند که با هم نوع خود بواسطه آن تفاهم میکنند.

در بیان خلق نفس و طایفه در آنست

در اینجا از حضرت صادق علیه السلام وارد شده است که بعضی حیوانات هستند که عجم دیده میشوند بواسطه زبانی کوچکی و خودی آنها بعد از خلق نبات و حیوان خداوند متعال انسان را خلق کرده است آنچه از خصوص شجره مستفاد میشود اینست که انسان از آب و بعد از خاک پیدا کردن صورتهای مختلفه و بعد از این روح چنانچه در طایفه که از عالم دیگر میباشد خداوند متعال در انسان خلق کرده است و همین مخلوق را انسان ترکیب شده است یعنی دارای دو جزء است بجزء مادی از آب و خاک زمین است و جزء دیگر روح از مخلوقات دیگر الهی غیر از عالم ماده است و اول انسانیکه خلق شده آدم بوده سپس زن را خلق شده است و بعد که توالد کردند خدا برای پسر آدم زمین را خلق کرده و برای دختر او پسر را و همین طریق توالد و تناسل حاصل شد و بشر زیاد گردید **فصل پنجم** از مجموع آیات و احادیث مستفاد میشود اینست بیشتر از این هیچ دلیل علی ندانند فلاسفه قدیم و عرفاء و غیرهم و فلاسفه جدید که در طریق خلق نیانداشته نبات و حیوان و زمین و آراء و اقوالی دارند که هیچ کدام دلیل علی ندانند و همچنین وحل و افویل و تقوالت نزد بکثر است تا بحقیق علی معترف از تمام اینها در این عصر حاضر رای منسوب بمسند اروپا و فیلسوف و عرفا انگیزی است اصل این رای در آراء افلاطون و سقراط و فلاسفه یونانی و اشراقیین و مشائیین و عصور اسلامی و مجربان است و لکن مستند از این خیالاتی در اطراف این رای با فتنه که باره این مجانبین و افسانهها اینانین شبیه تراست **از اینجا** که بیشتر و هر مرتبه که باشد بخرافات و افسانهها متمایل است این رای در این عصر انتشار پیدا کرده و بعضی جهال از حقیقت علی پنداشتن فلاسفه و از تفسیر اشتباه میکنند اگر چه از اختیار و تدبیر خالق متعالی باشد باین معنی که بگوئیم تدبیر الهی و حکمت سبحانی و اراده ازلی تعلق گرفته که کو ترا بخود و بهیچ خلق کند و از نوع آدنی نوع اعلا را ایجاد کند

اما اگر گوئیم تنوع بخودی خود از یک ماده بی شعور و بی عقل و بی تدبیر شده است باید از تمام
علوم مثبت و صرف نظر کنیم و از عقل واد و ال خود مان دست بکشیم و الا از تنوع و بسبب تنوع انواع
ممكن نیست بشود مگر آنکه از ناحیه مقدر و مدبر صادر شده باشد و حیات از ماده حاصل داد چنانچه
ممكن نیست صادر کرد و **و این مسئله** امری است محتاج بدلیل نیست راجع بقوله انواع مریض
مطهره در اختیار خود ذکر کرد که عرش که مبداء و منشأ مخلوقات مادی و نباتی و حیوانی انواع انوار
گونه مینمود مریض و بسبب اختلاف مخلوقات مادی و نباتی و حیوانی و است **چنانچه** بعضی از
ان در اختیار عرش گذشت و تمام انواع مختلفه و املا که الهی تدبیر میکنند چنانچه در اخبار ملائکه
دار است که در هر نبات و دایره و درخت و سنگ و غیره هستند
و راجع به مخلوقات الهی و علت حیات و وجود است بطور عموم بخاطر مدت آنها مستعمل است و بر آنکه
قد الهی غیر محال است و فیض بجا و منقطع نیست پس مخلوقات که مستعمل غیر محال هستند غیر محال و در حد
و بعضی مخلوقات علوی است که عرش بخاطر بدان هم برای تشریف است و است **چنانچه** بعضی اخبار موصوف
بمدت عمر عرش گذشت لکن بخاطر بدان زمین از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال شد فرمودند که
هزار هزار سال است که در آن ایون سال و راجع حیوانات و درجه غیر آنها از طواهر شرع مستفاد
میشود که تمام آنها دارای شعور و محال هستند و بر حسب اعتقاد هر نوع دارای تکلیف معین است
و از اوضاع حیوانات همین معنی مستفاد میشود که افراد هر نوع وظایف خود را با کمال نظام ایجاد
میکند از قبیل قیام و تربیت و حفظ و ان و خود داری از خود که با اعمال مضمر افراد و نوع و دفع
طواری عوارض مضمر با افراد و نوع و عیال و تربیت که در این خود مقرر است و تکالیف شرعی غیر از این

در بعض حکمتای خداوند که در قضا و خلق

(۱۱)

امور چندی بگری نیست باضافه توجیه بحال و حد بكون که این هم در حیوانات بدیهه اکمل
 موجودات است **بنابر این** تمام هر نوع دارای زبان مخصوص میباشد که با افراد خود بر طبق
 آن تفاهم میکند و این امر ضروری است برای هر کس که دارای اجتماعات نوعیه میباشد و این
 مطلبی که در شرع ثابت و علم آن را ثابت میکند **خلاصه** قول این عالم که مآخرا و او هستیم
 از این ماده خلوق است که تمام جزئیات این کون در آن ماده میباشد چنانکه اگر بنظر
 حقیقت نظر شود تمام این جزئیات این عالم در آن ماده مشاهده میشود قبل از تکه شدن افراد
 این جزئیات و هیچ چیزی در این عالم محو نمیشود مگر ماده این عالم موجود میباشد
 بلکه محفوظ میماند فقط محو عبارت از تغییر صوت میباشد. **ما را به اصل** در شرع با هم
 عرش و حفظ موجودات با هم لوح محفوظ و کتاب مبین و امام مبین ^{شده است} و خداوند متعال
 اوداده کند تغییر و تبدیلی در ماده و در لوح محفوظ میکند زیرا که آنها خلوقات اولی و این
 عالم مشتمل بر فوای روحانی مختلفه و کیفیت و خلقت هستند که بعضی آنها بعد از تمام این
 موجودات میباشد مانند ملک که اقل آنها در عرش و آخر آنها شامل تمام خلوقات مادی
 العرش هستند و بعضی آنها که چنانکه از عکس عمل مانند ملائکه ابر و عدد و برق و غیر بعض
 آنها در بدن خودشان است مانند کرام کاتبین و تمام این فوای روحانی در شرع با هم
 بلکه نسبی هستند.

بنابر این اگر یکی از این روحانیات که شامل عرش و قاعه و غیره میباشد مأمور بشود که تمام
 این موجودات را مثلا بشه بکند بیک حرکت عادی تمام این موجودات را مضحی میکند و مضحی

که اینک مردم بر وی میباشند

(۱۸۸)

از مبنای علی عظیمنا الله والوفین من هذه الصلاة والین طایفه صالحه را برای خود قرار داد
 هدایت نماید در حصول قدم عمل منزه خلقت را ذکر کردیم بر حسب مبنای ناده و علوم قدیمه یونان
 و هند و علوم عصر حاضر که بنای هر آنها بر اساس حدس و تخمین مشاهده شد است **و در منزل سوم**
 خلقت را بجز از طریق شمع ذکر کردیم که حقیقت غیر قابل تردید میباشد و اگر مکشفات عصر حاضر بجز
 اساس شریعت اسلام نباشد بجای حقایق دارد و این خدمات شایانی برای علم و مدنیّت میباشد که حقایق
 جای هم در علم مکان کامل را میگیرد و بسیار از مجهولات علم و مشکلات لایحل خلقت و غوامض غیر
 کون حل و کشف میشود و از گامی و سرگردانی در اناسکالات علم **و علی استخلص** بشوند زیرا که
 هیچ اشکالی نیست در این عالم ابوالعجاب مگر اینکه شریعت اسلام را کشف و حل نمود ، لکن جای تا کشف
 است که مردم بر دو صفت کشتی که عالم را کشف و از وحی الهی بیخبر است و دیگری متبع انا و وحی
 الهی و از مکشفات علم بی اطلاع است و با اینکه وحی و اکتشاف علی هر دو در این جاده مستقیم و موافق
 قوم میر میکنند این دو گروه در راههای مختلف بر خط هولناک میر میکنند که در نتیجه آن اختلافات است
 در کمال عین خلالت و جهالت بر تاب میکنند و دو مدنیّت و مشهوره میباشد **اول**
 اخلاق را ناسد و نظام اجتماع را محلل میکنند و طایفه دوم انا و ناسد و عقول افکار را مضموم میکنند
 صنف سومی هم از آن است که پشت لایق و احوالها و تلبسها و میکر و مکوها و اسپیکر سکوها برای
 حقایق علی به نیستند و آیات و احادیث و وحی که این عالم را قشع و اسرار و اکتشاف کرده و مرشد خود
 برای اکتشافات علی خود قرار میدهند ، فقط این صنف میتوانند و بنای مدنیّت را حفظ کنند این
 صفت حیوانان غوامض علی و مشکلات را حل کند لاغیر ، این صنف یکبار نصف است که بلیقاند در دنیا

در بیان اینکه معراج چیست و در دنیا

(۱۱۹)

بی درمان بشر را معجزه و جادوئی است و خداوند متعالی و دین الهی و اساس علم و بیکه گاه حقان قرار
 بدهد و این مختصر از اسرار خلفت کفایت کند و در ذکر احادیث معراج و علو و احکام استفاده از آنها و روشها
فصل چهارم - احادیث معراج و احکام استفاده از آنها
 نص قرآن کریم در معراج و احوال آن صریح است و احادیث معتبره که دلالت بر وقوع این امر عظیم
 الشان دارد و محدثان و تواتر سید است که صدور این احادیث از اهل بیت عصمت قطع و بدون شک و تردید
 است گرچه احادیث هر یک فی حد ذاته جدا جدا است و لکن مجموع آن متواتر و قطعی است و مجال برای
 تردید و شبیه در آن نیست و هرگز از احادیث متفقاً تصریح دارند باینکه معراج چیست و در دنیا بوده
 و در حال بیداری و در حال خواب واقع شده و این معنی متفق علیه در تمام از اخبار و پیش منکران و مکرر
 مقطوع و خارج از رتبه اسلام است زیرا که مکتب حضرت رسول صلی الله علیه و آله میشود الیاذ بالله و راد صراحتاً
 قرآن کریم است و مخالف تمام علوم میرا که ذکر نمودیم و مصداق آن این دو کلمه **ففتحنا علیهم باباً من السماء**
فظلموا فیہ یعنی چون لقا اولیائنا را کردیم و باطل را بکنار قوم **مستورون** زیرا که علوم غنی و مشرب این عصر
 بمنزه فتح باب آسمان است و تمام آنها مصداق معراج هستند پس منکر معراج مکتب علوم حسیه و منکر
 حسی است **علاوه بر این** از فهم علوم و احکام اجتماعی و مصالح نوعی و فردی و سایر در ملکوت علیه و کشف
 اسرار کون و عظمت عالمه و اوقات و تمام لذائذ علمیه و روحی محروم میاند اگر در این مختصر بخواهیم تمام اسرار
 معراج و نکات و داده را شرح بدهیم و تمام احادیث را ذکر نماییم ممکن نخواهد شد و ذکر آن مستحب
 بسط کلام و تطویل است و تألیف چندین مجلد بزرگ برای این منظور لازم است و خصوصاً در تمام علوم مادی
 و دنیوی باید بکنیم و این معنی از حد و این کتاب خارج است **لذا** باید مختصراً بعضی اسرار غامضه و نکات

بیان استحضار ابو جحش حضرت رسول

(۳۰)

دقیقه مغرای اشاره کنیم که طری استخراج علوم و حکم و مصالح احکام از احادیث مغرای معلوم شود
و برای متبوع در احادیث استخراج مابقی اسان گردد **مُجَلَّات** است در احادیث مغرای و دو قسم منقسم میشوند
اول - علوم و مقتدای که از احادیث مغرای مستفاد میشوند .

دوم - حکم و مصالح احتمالی و اشاره و فلسفه احکام شرعی که از احادیث مغرای معلوم میگردد
پس این فصل دارای دو قسمت خواهد شد .

قسمت اول - مقتدات و علومیکه از احادیث و وقایع مغرای مستفاد میشوند و این قسمت بر چند ^{مطلب است} **مطلب اول** - انکار قریش از امر مغرای و نشانه ها ^{لکه حضرت رسول با آنها از امر}

که در این خصوص روایات حدیث وارد شده است بذكر بعض آنها اکفایست اینم **ابن عباس** گفت که
با خدا و شبی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمغرای رفت دل تنگ داشت بجهت آنکه کسی از او باز نرنگند که یک
شب آنها را برید و هشت و دو ذبح را بدید و عجایب و غرائب و اسرار و مخلوقات این عالم را مشاهده نمود
ابو جحش یاد و در پهلوی آنحضرت نشست و بر طبق استهزاء گفت بیا و تا از بتا کی از خدای تو چه
رسید فرمود مرا و دشمن بیت المقدس بزد گفت بیک شب بیت المقدس رفتی فرمود بلی **ابو جحش**
گفت اینم بامن میگوئی با قوم خود نیز بگو حضرت او زد داد یا معشری که ببن لوی همه جمع شدند و
گفتند چه میگوئی ای محمد فرمود مرا و دشمن بیت المقدس بزدند و باز او زدند ایشان را ز این امر
ضجعت شد یکی دست بر هم میزد و دیگری صغیر میزد و جمعی مستضعفان که مظهر انجمن بودند و بمطن
نفاق برگشتند و گفتند این دروغ صیغ است **ابو جحش** تا مؤمنان گفت که می شوید محمد چه میگوید
گفتند و آنچه میگوید و رفتن او به بیت المقدس عجب نیست چرا که خدای او قادر است بجمع نیکیات که

نشانی دادن حضرت و قانع

(۱۳۱)

میان آن جماعت جمعی بودند که بیت المقدس را دیده بودند و علامات راه آنرا شناخته گشتند
 اگر دانست میگوئی نشانه های آنرا بگو و رسول فرمود که من شروع کردم در آثار راه و علامات بیت
 المقدس و نزدیک شد که بعضی آن علامات بر من مشبه شود حق تعالی مثال آنرا برای من نمود
 کرد من آنرا بیدادم و آثار و علامات آنرا بقوم میگفتم قوم گفتند صفت آنرا راست میگوید و نشان
 آنرا درست میدهد پس گفتند که جز کاروان که بشام رفته چه داری فرمود ایشان را در روز
 گداز ششم اشتوی گردیده بودند و بطلب او میگشتند و در میان قماربان بودند من ششم بودم ابرا
 انرا ایشان طلبیدم ایشان قلیج اب بکن دادند و من آنرا باز خوردم و قدح نقری بایشان رد کردم
چون باز کردند این صور را از ایشان پرسید گفتند این آیت دیگر است و بعد از این فرمود
 فلان و فلان بر شوی نشسته بودند مشران ایشان از من پرسید و فلان بیفتاد و دیشش شکست
 گفتند ان هم ایی بر صدق و کذب او است بعد از آن گفتند وصف کاروان تا کن که هر یک بر چه
 صفتند من یک بیکر او صف کردم چون او صاف بعضی بر من مشبه شد حق تعالی مثال آنرا در آید
 من آنرا بیدادم و از نشانه های هر یک خبر میدادم که ایشان چند بیند و عدد مشران ایشان
 چندان و اکنون بهره ده رسیدند و در پیش کاروان شتر است خاکستری رنگ و بر او و عراده
 چون آفتاب طلوع شود ایشان در دست از پس این گو گفتند آنرا ایی دیگر است پس منتظر بودند که
 آفتاب در آید و کاروان نیامد **و ان** حضرت را دروغ گو گویند چون وقت طلوع شد
 گفت بجز آنکه آفتاب طلوع کرد دیگری گفت بجز اینک کاروان رسید شری اوزق (خاکستری
 رنگ) در پیش ایشان میامد و چون از کاروان علامتی که آنحضرت فرموده بود مشاهده کردند

گفتند

نفرین نمودن حضرت عتبه ابن ابی لهب

گفتند که والله مانند این ندیدیم و فشنیدیم این سخن را است **بجبهه** فرط جهالت و غوایت
قریش بود که حق تعالی اول در سوره اسراء فرمود که محمد را بمسجد اقصی بردم و نگفت در امان بود
چه اگر در اول بار چنین گفتی قبیله ایشان بیشتر بود و در تکیه ببالعه بیشتر میکردند پس
اول فرمود که او را بمسجد اقصی بردم چون با مارات و علامات مذکور و مجیزان کردند **حادث**
معراج و بردن او را با شمان و بعرض نزدیک گردانیدن او را در سوره و الحکم میان فرمود چنانچه
فرمود: **مَتَكَلِّفْ مَكَانَ ثَابِتٍ قَوْمِينَ اَوْ اَدْنٰی** **بیشتر از تمام** قریش عتبه ابن ابی لهب است و از
کرد حضرت رسول او را نفرین کرد که خلا سگی از مسکهای خود بر او مسلط کند بعد از این آن
ملعون با عتبه از قریش بشام برای تجارت رفت نزدیک دیری رسیدند راهبان دیر باها گفت
که در حوالی این دیر شیر هست که شب که اینجا فاندند شیر با آنها هجوم کرد و عتبه ابن ابی لهب را
پارچه پارچه کرد و میچشم و اصل گردید با اینکه عتبه ابن ابی لهب بقریش پناه آورده بود و قریش
با و را با جمع کردند و عتبه را در وسط آنها گذاشتند و خود آنها دور با و را خوابیدند و شوقها
دور آنها گذاشتند و وسط شب شیری رسید و از شیر فدا شد و قونرایک یک پوشید تا رسید
عتبه او را پوشید و آن ملعون او را داد و قتلش در بخت محمد شیر آنرا پاره کرد و بدن او را قطعه
کرد و بازگشت و هیچ کس تعرض نمود **حسان بن ثابت** شاعر حضرت رسول این قصه با این
بیت اشاره نمود: **مَنْ يَرْجِعُ الْعَامَ إِلَى أَهْلِهِ . فَمَا أَكِيدُ السَّيِّعَ بِالرَّاجِعِ** **هرگاه**
از حضرت صادق علیه السلام روایت شد که فرمود هنگامیکه حضرت رسول معراج نشست
صبح آن شب خبر داد قریش بقتل معراج پس گفتند صفت بیت المقدس را برای تابیان کن حضرت شریع

کرد بوصفان چون شب داخل شد بود و صفات آن بر حضرت مشبه شد پس جبرئیل آمد و گفت
ایجابین نگاه کرد بیت المقدس و از او وصف نمود در حالتیکه بان نگاه میکرد سپهر صاف کرد
قافله و شتری را که برای آنها نایاب خودشان و شام بوده سپهر فرمود این قافله بی خلان با
طلوع افتاب هر سجد جلواتها شتر سرخ میباشد قریش شخمی فرستادند امشب مواد که شترها را
برگرداند و کذب حضرت رسول ظاهر شود لکن آن شخص ترسید مگر در چنین طلوع افتاب قرطرا این
گفت یا الهنا که من جوان نیستم در وقتیکه تو او را میبینی که رفتی به بیت المقدس و برگشتی و زبانت
که با تو بچشم و حرف تو را در بهنایم **و** در همان کتاب از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این شریفه
وَمَا أَصْنَى الْآيَاتِ وَاتَّخَذَ مِنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ كَهَيْئَةِ الْكُفَّارِ كَذِبًا وَاخْرَاجُ بُرْدَةٍ شَدِيدَةٍ
جبرئیل نزد او براق را آورد و سوار شد و به بیت المقدس آمد و دید آنکه را که دید از برادران
خود از ابناء سپهر برگشت و خبر داد از اصحاب خود را که به بیت المقدس رفتند و در همان شب برگشتند
و جبرئیل براق را بمن آورد و بر آن سوار شدم و نشانه آن اینست که من در گذشتم بر قافله شتر
برای ابی سفیان برای که متعلق ببنی فلان است در صورتیکه گفته بودند شتر جبرئیل از شتران
خود و قوم در پیدا کردن آن اهتمام کرده بودند پس اصحاب برخی بد بگری گفت که شما را دید در
صورتیکه سوار بود و بسرعت گذشت (مراد است از او) و شما را دیدید و شما چندان از او پرسید
از بازارها و درها و تجارتها پس گفت ای رسول خدا شام چه موجود است و بازارهای آن چگونه است
اما هر گشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آله و عتیقه که سوال میشد از چیزی که نمیدانست سخت براو میشد
تا اثر سختی و دشواری در صورت او ظاهر نمیشود گفت در این حال که بود جبرئیل آمد و گفت ای رسول

بیت نمون حضرت و تابع معراج را

(۱۲۳)

خدا اینک شام برای تو مرتفع گشت پس رسول خدا نگاه کرد تا گاه شام زاید شد و درهای آوا
 و تیاران بر گشت کجاست از کس که از شام پرسید گفتند فلان و فلان رسول خدا با آنها حواری
 در هر چیز که سوال کردند تا او بیایان نیامدند و آنها مگر قلیلی و این رسول خدای مبارک و تعالی
 و معانی الایات و الذکر عن قوم لا یؤمنون پس حضرت صادق علیه السلام گفت نعوذ بالله از اینکه ایمان
 نیامدیم بخدا و رسول خدا ایمان آوردیم بخدا و رسول خدا. **در احوال صدق و بعد از تفصیل**
 حدیث معراج ذکر کرد که امده اهل مکه را و از صبر خود با آنها خبر داد و در مکه عده از قریش بود
 که بیت المقدس را دید بودند با آنها خبر داد و گفت ملائمت انان است که هنگام طلوع اقیاب
 شران میسرند و جلوانها شریح میباشند در طلوع اقیاب فافله شر پیدا شدند و خبر داد
 با آنها که را با بوسه های گشت و شران را از حلقان اقیاب دم کرده اند و درین شب او را
 غلامی لا که در جلوشان بود ای فلان شران دم کرده اند و فلان سبط حمل کرد و دست او
 پس از این و افعلسفها و کردند آنچه حضرت رسول فرموده است یافتند **در احوالی و احوال**
 است که خبر تل بران را برای رسول خدا آورد و او را بیت المقدس برد و حجرهای پنهان را با
 نشان داد و در آنها نماز خواند و او را برگردانید و در شاه برگشتن فافله شران فرستاد و در آنها
 ایام مدظرفی دید در صوبه یک یک شری خدا که کرده بودند انان تا امید و بقیه ان را
در وضع از شب خبر داد بفریش گفت و خبر شران را ابوجهل گفت بعد از وضعی
 بدست شما آمده از او پرسید چند اسطوانه و قدیل را باخاست گفتند ای محمد کافی داریم که
 بیت المقدس را دیدند بگو چند اسطوانه و حجاب قدیل را از بیت المقدس. خبر تل بیت المقدس را

آورد و جاوردی رسول خدا آمد بحث و هر چه پرسیدند از او بانها جواب داد گفتند باید تا فاکر
 بیاید و بیستم آنها را از آنچه گفته گفتند تا نهم و اسو حی فخر این است که شتران نزدیک طلوع
 آفتاب میرسند جلوتر از شتران خاکسری نیک نزدیک طلوع آفتاب جمع شدند و هینکه نزدیک
 طلوع آفتاب شدند که شتران رسید جلوانها شتر خاکسری نیک بود و دانها پرسیدند
 از آنچه حضرت رسول فرموده میگفتی را صدق نموده بقیصی که آنحضرت بیان فرموده بود
 با این زمینها همان بناوردند و بر عهدا و گواهانها افزوده شد است **نظیر این حدیث**
 نیز در نظیر علی بن ابراهیم روایت شد است **حدیث** مصطلح الانبیاء بعد از ذکر وصف
 بیت المقدس و اوصاف آنها و ملک که در بین قسطنطنیه و حشم و بهشت
حضرت رسول فرمود که از آنکه صلح شد مردم از قصه را گفتند پس ابو جهم و مشرکین گفتند
 نمودند و مظلم بجهت گفتند اما هیچی که تو صاف دو ماه را در یک سال قطع کردی گوای
 میدهم که نود و دو غلو هفتی پس کرده **فرشت** گفتند بما خرده آنچه را که دیدی گفتند شدیم
 بر قافله نبی فلان در صومعه که یک بعبری را که کردند و در حیوی آن بودند و در بارها
 آنها را حیحی پرازاب بود من را را خوردیم و او را پوشانیدیم همان طوری که بود از آنها پیر رسید
 این خانه دیگری است، گفتند بما خبرید از قافله خود را گفتار از آن گدشتم در نیم و صف
 نمود حال و بهشت آن گفتند این خانه دیگری است.

و در حدیث خراج از حضرت امیر علیه السلام نظیر این روایت شده است.

و در کتاب مناجات شهر آشوب نظیر این نقل شده است، و گفت ابو طالب در

سوال نهم در قریش از حضرت شامه علیه السلام

حضرت رسول را ندید است، و ابو طالب قسم یاد کرد که اگر اصبح حضرت رسول را ندیدم
 قریش را میکشد اصبح حضرت رسول را دیدم و قریش گفتند بانی طالب گفت بمالستی و حضرت
 رسول گفت منمراج گفتم و قریش گفت بپشت نمودند و گفتند و وصف کن برای ما بیت المقدس را
 جبرئیل موبیت المقدس را آورد و درین صورت انحضرت و خیر داد آنها را از هر چه سوال کردند
 پس ایمان نیاورد که تلبی و این دعا و ما تعنی الایات و کلت ذر عن قوم لا یومنون تا آخر حدیث
 و در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که صبح مشیت خراج حضرت
 رسول و قصه منراج را فرمود و قریش تکذیب کردند و سوال کردند از وصف ایلیا (علیه السلام)
 المقدس تا اهل کرد جبرئیل آمد و آن ماهی را آورد و در حضرت رسول و خدا امر کرد که هر مرتفعی
 و هر خفیه مرتفع بشود و حضرت وصف کرد از او بعد گفت دشانه آن مطلب بدینست که مشران ابوسفیان
 بوصف کذا و کذا فردا با افتاب برسد عدا فرستادند که منع کنند آن قافله را که وارد نشود و کذا
 حضرت ظاهر گرد و خدا قافله را از راه دیگر منصرف کرد در صبح فردا اهل مکه تمام مشایخ و بزرگان
 آمدند در طلوع افتاب یکی میگفت افتاب طلوع کرد و دیگری میگفت قافله مشرید پدید آمد
 احباب او که در این خصوص وارد شده بنیاد است و همه دلالت میرسد دارند بر اینکه قریش
 اشتباهکار داشتند و حضرت رسول اکرم با کمال عزم و شجاعت غیر قابل ترزن میفرمود جبر
 منراج را و این خود دلیل واضع است بر اعتقاد جازم آن حضرت باین امر و باین اقامه برهان داود
 و دشانه های متعدداظهار فرمود و هر چه قریش خواستند از علامات صدق و دشانه های صحت
 این مراطها از فرمودند و با قول مشرکین و استهزاء آنها با این خبر غریب اعتناء نکرد و تیراندازی
 مینمود

و از تباد مستضعفین و قبیله نادانان که شعاع انحضرت برهان و دلیل در تمام مطالب مسائلی
نه تصدیق و تکیه بر جهال و تردید ناقض العقول و فرض انحضرت نشر علم و احکام اجتماعی و عو
بجسین اخلاق نه متابعت اشخاص اتباع اراء عوام و ملائنه و اقوال چنانچه اشخاص بحقیقت
و یا سکت طلب بران رویه هستند **حضرت رسول** حقیقت و امیر مؤمنان و بار عوین میگرد
و از اثبات و تثبیت میفرمودند و بخلاف تمام اهل دنیا و قبیله میگذشتند و بهین طریق علو و
احکام اجتماعی را نشر و ماسود نیت فاصله داد و احکام خود احکام فرمودند و بشر را از گمراهی
نارپکی ضلالت و شاهره سعادت و نور هدایت ارشاد و سوق فرمودند تا اینکه ظلمت جاهلیت
بود اسلام مبطل گشت و نافرمانی ملل پروری از مصالح اجتماعی و فردی تغییر یافت همان اضرار را
حضرت بر امر معراج که بنظر تمام اهل زمان مستحیل بود موافق ادله علی است و دلیل صد انحضرت
و اشعار بر ویران سرور و دعوت خود میکند .

در احادیث سابقه تصریح شده است که معراج مادی بوده نه روحی و تصادف نمودن
انحضرت با فاعله های قریش و خوردن آب و گرم شدن شتران و تزلزل مؤمنان و فرزند شدن
مستضعفان و غیر ذلک همه دلالت صریح میدادند بر اینکه معراج جسمانی بوده است اگر روحی بود موجب
تزلزل و از یاد و انکار و تکیه بر نبی میشد چنانچه غریب است از شیخیه و معلمین آنان از قبل حقا
و عاقله چگونه با آن تصریح گشتند که معراج روحی یا اینکه در خواب بوده است .

در احادیث معراج تصریحات و خصوص متواتره بر معراج جسمانی و نفی معراج روحانی موجود
است چنانچه بعضی از آنها خواهد آمد فائد در آن احادیث معنای منیر انحضرت و کفایت

در تعیین وقت مغراج حضرت رسول

ان و کیفیت آمدن بیت المقدس و درگاه حضرت و این معانی در این شرح گفته مغراج و
معانی این معلوم خواهد شد **این اجبار** و مرجع است و تعقیب مرجع همانی منکرات
مکذبات اهل بیت است چگونه ادعاه موالات آنها را میکند و من الیه اصوار بعضی آنها حتی اینکه
افلام و تحریف اثار و آورده پندارند چنانچه در دعای ندبه کلام و عرجت به ذاعتراف نمودند
و نوشتند و عرجت بر و در طبع غالب ادعایت بر و طبع کردند و بعضی اهل غفلت این مطبوع غیر
مطبوع را کما طبع میخوانند و محرفین غفلت دارند از اینکه عترت یک دعاء در مقابل احادیث ثواب
و معانی علمی کافی برای اخفاء حق نیست قرین قبل از این با و سائل قوی تر نتوانستند حق را مخفی کنند

مطلب هفتم - در وقت مغراج

اختیار در تعیین وقت مغراج حضرت رسول صلی الله علیه و آله غنا است .

فصل از منتهی که واقعه ای گفته است که مغراج شب شنبه هفدهم شهر رمضان بوده در شب
دوازدهم از بهشت قبل از هجرت پیچیده فاه و بعضیها گفته اند شب هفدهم ربیع الاول قبل از هجرت
بیگسال از متعالی بیطالت و بعضیها گفته اند شب بیست و هفتم و بیست و یک .

و بعضیها گفته اند قبل از هجرت بیگسال و دو فاه در سنه پنجاه و سه بعد از واقعه قبل هجرت
این طایفه در حدیث گفته است که مغراج در شب هفدهم ربیع الاول واقع شده است .

و در کتاب حدیث گفته است که اسراء بر رسول خدا در شب بیست و یکم فاه و رمضان قبل از هجرت
جشن ناه بوده است و گفته شد در شب شنبه هفدهم فاه رمضان و گفته شد شب و شب و شب
ربیع الاول و دو سال بعد از بهشت **و در کتاب** تذکره گفته است که اسراء در شب بیست و هفتم

مطلب سوم در تعدد عروج حضرت

(۱۲۹)

ماه رجب دو سال بعد از هجرت واقع شده است در خراج از حضرت امیر علیه السلام روایت شده است که معراج بعد از بعثت هشت سال بوده است و این شهر آشوب در کتاب مناقب از سید و واقعه نقل کرده که معراج قبل از هجرت بیست و نه روز و در ماهی شصت و شش هفدهم و مضایق واقع شده است بعد از عشاء و گفته شد از خانه خدیجه و در روایت دیگر از شعب (کودت) ابیطالب و قناده و حسین گفتند از مسجد عروج شد و از ابن عباس نقل شد که معراج شب و شبانه در ربیع اول دو سال بعد از بعثت و در کتاب تنبیح الصادقین در تفسیر سوره اشرا گفته است اکثر علماء بر آنند که معراج در سال وازم از بعثت بود و در ماه ان اختلاف کردند که ربیع الاول یا رمضان یا شوال یا ربیع الثانی و اشهر آنها شب بیست و هفتم رجب است .

و نظیر این اختلاف در کتاب حیات الجنان و میری نقل شده است این اخبار و ادوات بظاهر امر مختلف هستند و لکن حقیقه اختلاف ندارند و تمام آنها واقع هستند زیرا معراج یک بلکه کرات متعدد و نوبت مختلف حضرت رسول عروج کردند غایت الامر عروج اول محمد تر از عروجها بعد و در ان اخبار زیاد قراوه شده است و بعد از ان حضرت رسول هم اهلیت رفتن با آنها و نذر بران پیدا کردند که هر وقت میخواهند عروج کنند و مکرر عروج کردند .

مطلب سوم در تعدد عروج حضرت

در کتابی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در دو مرتبه با شما عروج کرد و در اخبار دیگری روایت شده است که صد و بیست دفعه عروج کرده است چنانچه در کتاب خصال و علل الشرائع وارد شده است و بعضی از اخبار

مطلب چهارم حال منکر مغراج

خواهد آمد و آنچه مستفاد میشود از اخبار اینست که مغراج اتم و سیر در تمام احوال ممکنه در دفعه اول بود که ذکر آن در قرآن و اغلب اخبار وارد شده است و بعد از آن اهل پیدا کرد حضرت رسول صلی الله علیه و اله برای عروج و مکرر عروج کرد بمقامات مختلفه که انقض و ادون از آن مقاماتی که در دفعه اول بانها رسید است بودند و سبب اختلاف اخبار در مغراج اختلاف آن مقامات و **مطلب چهارم حال منکر مغراج** تقدیم مغراج است در کتاب صفات مشیقه تالیف صدور رحمه الله از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود از مشیقه فانیست کسی که چهار چیز را انکار نماید مغراج و سؤال در قبر بهشت و دوزخ و شفاعت را و حضرت رضا علیه السلام فرمود هر کس که مغراج را انکار کند رسول خدا را نکند پس کرد و نیز فرمود هر کس که توحید را ترک کند یا فرمود و ایمان آورد بمغراج و سؤال قبر و جحش و شفاعت و خلق بهشت و جهنم و صراط و میزان و بعث و نشر و جزاء و حسابان مؤمن است بحق و آن از مشیقه فانی اهل بیت است **در احوالی** حضرت صادق علیه السلام فرمود هر کس که ستاره چیز را انکار کند از مشیقه فانیست مغراج و سؤال در قبر و شفاعت.

خوارج منکر مغراج هستند و جهنم به گشتند بر روح عروج شده نه بنجم و آن رو یا بود و این بعینه حرف معادیه است و لکن فانی به شیعۀ این است که بر روح و جسد خود عروج شده با شما آنها و عرش و سرادق و حجب و آنچه خدا خواست از ملکوت خود و در پیدایش و ملائکه و سدرة المنتهی و بهشت و دوزخ و اهل ملأه اعلى و آنچه را که خدا خواست از ملکوت و آیات خود و قبل از این مؤمنی بطور عروج کرد چنانچه میفرماید و ما کنت بجانب الطور و ابراهیم صبی همان و اداه داده شد ملکوت

مطلب پنجم در مسائل معراج و معنای ابراق

(۱۳۱)

اتوا چنانچه میفرماید و کذلک ربی از بیم ملکوت السموات و علیی نیز عروج کرد چنانچه
 میفرماید بکن و قع الله الیه و در پس نیز عروج کرد چنانچه میفرماید و دعتاه مکانا هلیتا
 از این اخبار و نظایر آنها حال شجسته و عاقلانه و معاویه که منکر معراج هستند معلوم میشود و
 شجسته حق ادعای تشیع دارند و نگارنده که از علو و انوار معراج چنانکه منصف میتواند هلا هم الله
مطلب پنجم در مسائل معراج و معنای ابراق و در جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل عروج بلجیم از صلی عوالم خلائق اسمانی بکوه واسطه عادت تا مستحیل است و
 از اینجا بشک آنکه الله آن پیغمبری را مقرر الایمان با شما خداوند متعال پیغمبر خود را که معراج برود بدو
 واسطه و وسیله نبوده بلکه واسطه برای عروج انحضرت قرار داده و حتماً واسطه باید از
 جنس ملائکه اعلی و مسکن ملکوت اسمانی باشند که بتوانند با مجاب رسند
 برای توفیق و بیان آن و ساینده اخبار قبیه او را در شده است قبل از دقت در آن اخبار و مختلف
 بنظر میآید لکن در واقع آن اخبار و متفق هستند فعلاً بقص آن اخبار و ذکر میکنم و بعد اشاره
 بتفسیر و توضیح معانی آنها مینمایم **در کتاب احتجاج** از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 نقل شده است که فرمود حمل شده ام بر جناح جبرئیل تا اینکه رسید با شما و هفتم تا آخر حدیث
و از حضرت باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود هنگامیکه رسول خدا با شما میسرود
 کرد بر سر از یاقوت مرصع که بر سر دانه از بر جد میسر بود و ملائکه او را بر میآوردند عروج کرد
و در کتابی از حضرت باقر علیه السلام روایت شده است جبرئیل برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 را و کوی که از استو و بزرگ از الانع و کوشنای او در حرکت بود و چشم او در رسم او منت هر خطوه

पुष्पावली

در مراتب عروج حضرت با شما

(۱۳۳)

اول اباهان و سید بن طاووس در کتاب سعد الشهداء از حضرت رسول نقل کرده است که آن حضرت فرمود که در جبرئیل آمد و مرا گذاشت که چیزی بماند که نه مرغ و نه پرنده و نه هیچ چیز که در آن شب جبرئیل گفت ایامید ایند که آهستید گفت نه ای جبرئیل گفت این است بیت المقدس و حدیث طویل است در این باره ذکر خواهد شد.

و در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که آنحضرت فرمود جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بر او قرار داد و سوگند داد آوردند یکی لکام و دیگری زکام و گرفت و دیگری لباس و او را از آنکه کرد پس براق سرکشی کرد جبرئیل از او پرسیدانی زد و با او گفت ساکن باش ای براق هیچ پیغمبری قبل از این بر تو مانند او سوار نشده است و هیچ پیغمبری سوار نخواهد شد بر تو مانند او گفت پس براق پرواز نمود و او را بلند کرد و او را بمقدار که دانا و جبرئیل بود و آیات را با او ارائه می نمود از آسمان و زمین تا آخرین حد شریف که در طی این حادثه تمام آن بطولی که دار فضل خواهد شد **و در مالک** روایت شده است که جبرئیل آورد نزد حضرت رسول صلی الله

علیه و آن جوان را که چک از آستر و بزرگ از الاغ پاهای او از دستهای او دراز تر است کام او باز دارد که چشم او میرسد و قیقه خواست سوار شود و دم کرد جبرئیل گفت این محمد است پس نشست شدن تا آنکه بر زمین رسید پس سوار شد هنگام پایش آمدن دستهای او بلند میشود و پاهای او کوتاه و در پیش شب گذشت از قافله نشنید که باز آمده است آن شترها از زمین براق دم نمودند

و در علی الشریع از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که گفت خدای عز و جل چهار مرتبه داد پیغمبر خود را با همان هفت مرتبه در مرتبه اول مبارک کرد و او را در دویم تعلیم نمود و او را عرض

عروج با شش چاه امر عظیم است و شش چاه عظیم

خود و در سیم صدای عز وجل بخیر از نور برای او مازل بود در او چهل نوع از نورها باشد که در اطراف
عرش او تبارک و تعالی بخند که خیر منکر و چشمهای بینند که از یکی از آنها زرد و از آن جهت زرد
زرد ها حادث شد و دیگری نوع و از آن جهت سرخی مرخها حادث شد و دیگری سفید و از آن
جهت سفید ها حادث شد و بقیه بعد از این خدا خلق کرد از انوار و الوان در آن محل
حلقه ها و زنجیرها از نوره پس نشست در آن سپین آمد با شمان نرنگ نافرمود سپین یاد کرد
از اچهل نوع از انواع نور که شباهت داشت با انوار اولیه و زیاد کرد از حلقه ها و زنجیرها سپین
عروج شد با شمان دوم نافرمود سپین یاد کرد بر او چهل نوع از انواع نور که شباهت داشت
بچیزی از انوار سابقه و زیاد کرد بر محل او حلقه ها و زنجیرها سپین عروج شد با شمان سیم

نافرمودی راجع به عروج با شمان چهارم مانند آنچه راجع به سابق و زیادای انوار و حلقه ها و زنجیرها
بعد از این وضعت کرد عظمت عرش بخت یکم بر او اغما شد از دهشت و گفت سبحان ربی العظیم بحال
و بعد مشاهده نمود علو و ارتفاع آیات الهی عجب شادق بمثل یکم اغما بر او شد و او را و افناد بر
زین و گفت سبحان ربی الاعلی و سبحان نا اخرجت و **و در هر کتاب** قصص الانبیاء از حضرت صادق
روایت شده است که آنحضرت گفت جبرئیل برداشت و سوار چال را و برد از ابا شمان سپین او را گذاشت
و گفت هیچ پیمبری بجای تو نرسید و پیغمبر گفت آمد جبرئیل در حالیکه من در مکه بودم و گفت بر خیز
ای محمد برخاستم تا در مسجد دین میکائیل و اسرافیل با جبرئیل هستند و جبرئیل براق را آورد و
او کو بکمرافا شتر و بزگزافا اغ بود و سوار او مانند سوار انسان و دم او مانند دم گاو و یال او مانند
یال اسب و پاها یی و نو مانند پاها یی شتر بر او زینهای بهشت و برای او مخاضی و آن دو

بشادت دادن ملائک بنصرت رسول

(۱۳۵)

بال بود يك خطوه در منتهای بدن او است پس گفت سوازش سوار شدم باز سپیدم به بلیت
المقدس **قا فرمود** - جبرئیل مزایر صخره نشانید و از اینجا نزد بانی ما آسمان دیدم که هفتراذ
در خشن و جمال ندیدم و از اینجا با آسمان رفتم **در کتاب الشرایع** و کتاب خراج از حضرت باقر علیه السلام
در وصف براق وارد شد است که او کوچکتر از استر و بزرگتر از الاغ دو گوش او دایم است که است
چشم او در شش او است هر خطوه او بقدر دوازده مایل دارد که او را از پشت سر بچراگ در میآورد
بر او پنجاه است از یاقوت که از هر ناله دارد ناله طریح راست و سرازیر است.

در بیان چگونگی براق ساکن نشد مگر این که شرط نمود که در روز قیامت سوار آن بشود. **و در**
مناقب ابن شهر آشوب روایت شده است که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل نزد حضرت رسول
آمدند و با هر یک هفتاد هزار ملک بود و بشادت دادند و با بکرامت و براق را آوردند و بمحض
شایق براق در وصف کردند که گفت نزد یک صخره بیت المقدس رسید و دیدند در آنجا بر صخره ای
او از نقره و خود او از طلا مرکب از مراد بد و یاقوت از نور مهیله رخسار اسفل او بر صخره و سر او در
آسمان جبرئیل گفت صعود کن ای محمد **از ابی بصیر** نقل کرد که جبرئیل حمل کرد حضرت رسول را
در مغایع **در کتاب کشف الیقین** از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که در وصف براق
فرمود جناح او از یاقوت و در خصوص تن با آسمان نقل شده است که فایر صخره بیت المقدس تا
آسمان نزدیکان بوده و بواسطه او عروج شد و همان طور فایر آسمان اول و دوم و هکذا.

در تفسیر عتاشیه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود جبرئیل در انبیا
براق را نزد حضرت رسول **او** کرد کوچکتر از استر و بزرگتر از الاغ بر او هزار هزار پرده از نور تا

در ذکر تفاوت مقامات معراج

(۱۳۶)

آخر حدیث که در بیان وصف تخاصم جبرئیل و صعود حضرت رسول علیه السلام و امر او بنصب علی ابن ابیطالب برای وصایت و بنادیشنه خود و قصه امان خود و مؤمنین که در آخر سوره بقره مذکور است و در بیان فضل تفصیل ذکر خواهد شد **و در کتاب علل الشرایع** از حضرت صادق علیه السلام نقل شده است که حضرت رسول خود شب معراج جبرئیل را بر بال داشت خود حمل کرده تا آخر چپش **و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام** روایت شده که حضرت رسول فرموده که چون جبرئیل آمد و مرا از خانه امهات برید و آورد و میگذاشت بر پدم عنان سب بدست گرفته که از ابراق گویند و در پیش چون روی امیان و چشمهایش چون ذره و سرخ بر هایش چون پر که کس دنبالش چون دنبال گاو شکش چون سیم سفید و پیشش چون زر سرخ .

اخبار در تعیین و مسائل معراج متواتر است نقل تمام آنها موجب تطویل و همین مقدار اکتفا مینمایم در ظاهر این اخبار اختلاف موجود است چنانچه در بعضی از اخبار مذکور شد که حضرت بر جناح جبرئیل حمل شده و در بعضی بر سر پر و در دیگری بر ابراق و هکذا .

و در بعضی اخبار جبرئیل بود و در بعضی میکائیل نیز بود و در دیگری امرا قبل و در اخبار دیگر سر بر معراج را ملائکه برداشتند و هکذا . و در وصف ابراق و در عرف نیز بر حسب ظاهر اختلاف هست لکن حقیقت امر اختلاف مابین این اخبار نیست و تمام این اخبار متفق الکلمه بر یک معنی هستند ، این معنی که جامع مابین این اخبار باشد در تفسیر معنای معراج مذکور خواهد شد .

در مطلب ششم از این تمت و در مطلب هفتم در ذکر تفاوت مقامات معراج و مع ذلک در این مقام بجای از آن معنی ذکر میکنم **صعوی** بل جسم رقی بعاله علوی و موقوف است بر حسب عادت و شب

در وصف براق و اجناس ملائکه است

(۱۳۲)

اسباب بر قوه مناسب عالم علوی است که آن قوه متوّد داشته باشد در عالم ماده و مؤثر در آن باشد که تواند جسم مادی را از سطح ابرو با علی علین ببرد یعنی سیران قوه باید سر ببرد از سیر نور و تاثیر انعامان و از تاثیر برق و قوتان باطمان و تر از قوای مادی باشد .

آن قوه مثل سایر افراد دارای اختیار کامل است چنانچه در احوال و حالات که بپسندد و در اختیار غیرین نخواهد کرد قوای مادی و غیر مادی و علوی با ستم ملائکه قویک میشوند قوه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آیه را میبرد از جنس آن قوا است .

چون تناسب فایده و عالمی که با و برسد و باید باشد و الا طایفه برای آن قوه ممکن نخواهد بود لذا براق که واسطه اولی مفرج بوده دارای اوصاف و تمیزات تمام اجناس عالم ماده است چنانچه صور و صورت انسان است و سایر اعضا و شبیه اعضا و سایر انواع حیوانات از پرند و چرند و غیره و دارای جمیع جواهر و معادن از یاقوت و زبرجد و زرد سرخ و سیم سفید و امثالها میباشد و دارای نطق و حرف زدن است پس میتوان گفت که براق از جنس ماده الحوادث عالم مادی تکوین و خلق شده و مخلدند مغال در او قوه ترکیب کرده که بمقتله روح او میباشد و از جنس عالم علوی است و فوق قوا و ادواح که برای انسان ابداع شده و بهین مناسبت توانست جسم حضرت رسول را بر یک لکن نایب حدی که آن قوه براق بتواند برسد و براق بر مهنائی با آن قوه که دارد که طایفه ان سادات عظیمه دانند بلکه مضاجبت ملائکه دیگر بوده که جبرئیل و میکائیل و یسایا بمعونت سرافیل هم بوده چنانچه از غوا و ظاهر اخبار مستفاد میشود ملائکه دیگر هم بودند و خود براق یکی از ملائکه است چنانچه در بعض اخبار مصحح است .

براق

در بیان اینکه ملائکه موکل بر چه چیز است از جلاله و جلاله

برای طاعت عوالم بالا تر و ممتاز تر و خوا و مخلوق مناسبان عوالم لازم بود لذا بجای براق و رفرا آمد
 و آن مخلوقی است از مخلوقات الهی که ملکی از ملائکه باشد و مضاجان و رفرا ملائکه مقربین و دیگر
 که برای هر عالم از عوالم ملک مناسبان عالم موکل شد که انحضرت را با اینها چه چنانچه در ذکر
 مقامات معراج ذکر مطلب هفتم خواهد آمد که پس از توقف جبرئیل و براق و رفرا بجای براق آمد
 بجای جبرئیل ملائکه موکل بجهت آمدند که از هر جانب ملکی از آن جانب حضرت را دیدند و بجهت دیگر
 میرسانند تا بجهت دیگر رفرا هم توقف کرد و حضرت بمعونت قوه موکله از جانب حق که از قوای ملائکه
 عالم جیب هم قوتی و عظیم تر هست آن عالم را طاعت کرد و مخلوق خاص دینی فانی و رسید و بشرف او حق
 الی عبده ما آدمی مشرف شد و کمال اتم را تحصیل نمود چنانچه در ذکر مقامات معراج خواهد
 آمد اما ملائکه که مضاجع براق و رفرا بودند بمقتضای ظاهر اخبار و آنچه از اذله و دیگر مستفاد
 میشود اینست که آنها قوای بودند که هر یک بمقداری از این عالم فاعلی محیط هستند و بر آن قوت دارند
 و مناسبان هستند مثل جبرئیل قوه مخفیان و ملائکه که با اذله ذات پروردگار مخلوق شدن و بر
 مقداری از عالم فاعلی محیط و مصرف در دانست چنانچه فرمود در سوره البقره ذکر وصف جبرئیل
 علیه شکید القوی و ذکر اخبارش وارد شده است ذکر وصف قوت جبرئیل اینست که قرای
 سدوم (قوم لوط) را بر بال خود برداشت نزد یک صلیح ثابا شمان و ثابا و منید اصوات ملائکه را
 شنیدند و از آنجا آن قرا را منقلب کرد و انداخت و در تفسیر این شریف و هو بالافق الاصل وایه کریم

در عظمت جبرئیل و اسرافیل است

(۳۹)

و لقد رآه نوره اخری و اود شده است که حضرت رسول در شب معراج دو مرتبه جبرئیل را بر حسب اصل خلقت خود که او را بران کیفیت خلق نمود و غیر از این دو مرتبه هیچوقت جبرئیل را بر حسب اصل خلقت خود ندیده است و در مرتبه اول که جبرئیل را پیش از درخواست مشاهده آن بر حسب اصل خلقت از ایمان کیفیت دید **فوحضرت رسول** از عظم خلقت جبرئیل غماشد زیرا که مشاهده فرمود که جبرئیل دارای ششصد بال هر بال بر یکصد فایکین مشرق و مغرب و این از این که از بهوشی بپوشش آمد جبرئیل گفت چه میگردی اگر اسرافیل را میدیدی و عظم خلقت او را مشاهده میتوانی که سر او متصل بعرش و پای او در تخوم ارضین متصل است یعنی شامل تمام عوالم فادیه است و در نفخ فی الصور و قیامت و اود شدن است که اسرافیل توی نفخ فی الصور میشود یعنی بیک نفس میدن تمام عوالم را مضطرب میکند و بیک نفس میدن در نفخ دوم تمام ان عوالم را دو باره زنده میکند برای حشرش از اینجا معلوم میشود بالصرح که اسرافیل قوه فاعله محیط باین عوالم که خداوند متعال از خلق کرده و بر تمام ان عوالم مسلط نموده که بیک نفس میدن تمام انهارا معدوم میکند نفس میدن تمام انهارا زنده میکند **اگر** این اجزاء نبود عوالم طبیعی و فلکی حکم میکند که چنین قوه موجود است یعنی وحدت قانون طبیعی و فلکی که در تمام سیارات مشهود است حکم قطع میکند بوجود یک قوه برای تمام این عوالم و نظم و انجالی غائی که در ان عوالم محسوس است دلالت صریح دارد بر آنکه ان قوه دارای اختیار و عقل و ادراک است و این مخلوقات از مخلوقات الهی و با ان عظمتی که دارند هر یک در عظم قدر ذات پروردگار و جل شانہ المتعال تفکر میکند و تعب و ترس بر او اسپیل میکند محمد بکه خود را حقیرترین اشیاء بشمارد و بغیر از لرزه و کوچکی و حقارت نسبت بان قدرت چنین

در بیان اینکه برآق و اراکما مخصوص عالم ارضی بود

دیگری نصیب او نمیشود برای این قوه که محیط باین عوالم باشد و بیک نفس بیدار و مرده آنها را میکند چه اشکالی هست اگر بخواهد باین جسم از این عوالم که حضرت رسول علیه السلام باشد در تمام این عوالم سیر بداند بیک لحظه **و برآق** این امر بیک حرکت اشرافیه موقوف است و برای باین حرکت بیش از یک چشم برهم زدن مدتی لازم نیست و قوه میکائیلی که از قوه اشرافیه کمتر و بعالم ارضی نزدیکتر میباشد برای ابطال قوت جبرئیل بقوه اشرافیه است یعنی واسطه فایز جبرئیل و اشرافیه بیشتر و برای حفظ در تناسب که در امور عوالم لازمست **و قوه جبرئیلی** واسطه بین برآق و میکائیلی برای حفظ تناسب قوه برآق که یکی از ملائکه باشد و از جبرئیل کوچکتر و بعالم ارضی نزدیکتر میباشد واسطه ایست فایز جبرئیل و جبرئیل در نقل جسد او نه دروغی که آن واسطه بخواند از این جهت برآق و اوای تمام خصوصیات عالم ارضی که صورتها و اشکال و اعضاء و اعضاء حیوانات و از معادن مختلف مرکبست **پس از آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مقام برآق جبرئیل و میکائیل و اشرافیل گذشت رفت و ملائکه حجب واسطه فایز او و قوای بالا تر و عظیم تر شدند که تناسب محفوظ بماند تا بمقام دنی رسید چنانچه خواهد آمد در ذکر مقامات** و چنین سیر و عروج در این عوالم بیک لحظه ممکن و معقول است زیرا که نسبت اجسام از قوه بقوه اشرافیه کوچکتر از نسبت یکی حیوانات نقاعیه نسبت بیک انسان که در یک قطره آب بیشتر از عدد تمام مردم و بجز این از آن حیوانات شمرده و برودن اشرافیل باین جسم ارضی را تمام عوالم که باها محیط است اسانتر از نقل بیک انسان یکی از حیوانات نقاعیه مقلاده در عر مسافت که هر انسان میتواند عد غیر قابل اخضا از این حیوانات را بیک چشم برهم زدن ده در عر مسافت یا بیشتر

نقل کند و هکذا نقل هر یک از ملائکه عوالم حیران جسم را بعوالم خود .
 و سیر چنین جسم مسافر و ممکن تر از سیر ستاره های آسمانی که ملبوسها از آنها را مشاهده میکنیم
 و قوه جاذبه که فلکیین بان قاطعیت میکنند تا از ملک میناهیم و از جنس این ملائکه نا حضرت رسول
 در سیر مخرج بودند و ایچرا نقل شوند متعال جل شانده و علامت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را
 بعوالم معینه سیر داد و برای این امر واسطه مناسب جسد حضرت رسول و زمین فرشتاد و از طرف
 دیگر مناسب جبرئیل و آن واسطه براق است بواسطه او حضرت رسول و مجسم جبرئیل اتصال پیدا
 کرد و براق بواسطه جبرئیل میکائیل و جبرئیل بواسطه میکائیل مجسم اسرافیل اتصال کرد و بجهنم و سائر
 جسم عجم و مجسم اسرافیل اتصال نمود و قابلیت میرد و تمام ان عوالم پیدا کرد بواسطه این قابلیت و
 کمالی که پیدا کرد پس از انتهای حال جبرئیل و اسرافیل و براق قابلیت اتصال برضت پیدا کرد و با او
 اتصال نمود و بواسطه ان با ملک حجاب اول و بواسطه هر یک از ملائکه حجاب دون بملک حجاب فوق
 اتصال نمود تا رسید بمقامی که خدا خواست و هر چه دید جزئی بود از عالم ملکوت علوی

چنانچه در ذکر مقامات معراج خواهد آمد انشاء الله تعالی .

در اینجا باید پیچ نکند متوجه شد **اول** این ترتیبی که مدن کو شد مضای تمام اخبار را
 میفهماند و ندان میکند که اختلاف در میان آنها نیست زیرا که خبر یکدیگر میگوید بر اینها ملائکه
 یا بر بال جبرئیل یا بر بال میکائیل و غیر ذلک همه آنها متفق هستند و شافی ندارند همانطور اخبار دیگر
 میگوید بر سهر خلی شده است زیرا که نشستن آنحضرت بر سهری که از عالم فاذی باشد ممکن بود
 از براق است که دو جنبه دارد یکی جنبه فاذی دیگر جنبه ملکی **لذا** در اخبار با اینکه وصف شده

در اینکه صحت بابی و عوالم مختلفه بواسطه آنست

باوصاف مادی از شکل حیوانات و معادن تغییر شده از اولی و بلفظ ملک و ملکداسا ارجاع یافت
 نافی الباب نیست که تمام وسائط معراج در یک خبر ذکر نشده است بلکه هر خبر بر بعضی از وسائط
 مشتمل است و مجموع وسائط در مجموع اخبار وارد است که مجموع وسائط عبارت از سیر نور و براق و
 جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و زکریا و یحیی و عیسی و غیره است و اینها در معرفت و ادراک که خبر غیر
 بعضی اخبار نظر مبادیه آن وسائط کرده و تغییر در هر یک با قوت و غیره نموده و دیگری نظر بقوای
 مختاره آن کرده و تغییر مبادیه آنکه و جبرئیل و میکائیل نموده و بگویند که در ذکر کبریا و قلم در فضل مابین بیان
 نکت در باب نیست که تمام این ترتیبی که در وسائط معراج ذکر شده است برای حفظ ثوابت
 ناپاکین بل جسم مادی و عالم علوی و این ترتیب فقط برای معراج جناتی لازم است و الا معراج روح
 چنانچه غایب میگردد باز و بای صافه چنانچه معاویه گفته و شیخیه باین دو امر قائل هستند
 احتیاج براق و جبرئیل و میکائیل و سلم و در معرفت و غیره ندارند و شیخیه که قائل بمعراج روح و باین
 صافه هستند تمام این اخبار نمیتوانند را ننگین باینجا بکنند

نکت در باب نیست که از این احادیث استفاده میشود که صعود با همان و طی عوالم مختلفه و سیر
 در آنها برای بشر امکان است فقط بر پیداکردن وسائط این امر موقوف است اگر فرض کنیم که
 خداوند متعال یک بشر را هدایت کند که قوای مختلفه عوالم^{مختلفه} ماده المواد آنها را استخدام
 کند میتوان آن عوالم مختلفه سیر کند نافی الباب این قوای مواد دسترس بشر نیستند و
 فقط خداوند متعال آنها را برای مولا خود تغییر نموده که خادم او گشتند و معنای اعجاز و معجزه این
 نیست باینکه معجز و وقوع امر ممکن بالذات ممنوع بحسب العاده مانند معراج نه وقوع امر مستحیل بالذات

در اینکه کشف افعالی از تفسیر معراج را

ذیرا که ان قابل وقوع نیست و مدعیان بی عقل است. و ثابت شد که معراج امر ممکن و انسان و نظائر و اشیا زیاد دارد پس اگر کسی در صدد صعود بقدر یا بکثره قریح یا بشدای معراج را در نظر نگذرد بلکه امر ممکن و هر وقت که اراده الهی تعلق بگیرد ممکن است که مسائل آن برای ملبسین بکسره گردد چنانچه اراده الهی در این زمان تعلق گرفت که بساط سلیمان در دست تمام بشر و سید عالم افتاد با اختراع طیاران واقع بشود.

نکته چهارم - این ترتیبی که در احادیث معراج مذکور است یکی از ادله صدق این امر و وقوع معراج ذیرا که ترتیب و نظم این و مسائل که برای معراج ذکر شده موافق مبانی علی و امور حقه و در ذریه و کشفیات علمی از اناباید بیناید و اگر صدق در آن حد نبود این ترتیب علمی در آن احادیث وارد نمیشد **نکته پنجم** معلوم شد است که مراد از یاقوت و زبرجد و طلا و سیم و سهند و غیره مراد از ذرات انسان و سیم گاو و غیره است که در وصف براق وارد است و هم چنین مراد از یاقوت و طلا و سیم و غیره و در مرتبه که در وصف سلم و یاقوت و زمهریر و سیم و سهند و غیره رسول صلی الله علیه و آله بر آن عروج نمود **مراد** از تمام اینها مواد و قوای که منشاء تگون مخلوقات زمین و آسمانی است و از تفسیر هر یک یک در این مختصر صرف نظر میکنیم زیرا که باعث تطویل خواهد شد و از این مختصر بگذریم و در هر طریق تفسیر این الفاظ ظاهر معلوم میشود یا امر جفایا یا آنچه را که در فضل سابق ذکر و وصف لوح و قلم و در موارد دیگر ذکر کردیم.

و باید داشت که غرض از این و مسائل فقط تناسب ثابین جسم بشری حضرت رسول ص و عالم ملائکه و سایر عوالم و الا اصل معراج ببل حرکت اشرا فیله حاصل میشود چنانچه در فصل سابق در

در بیان معراج و اینکه عصر از معراج چه می باشد

احوال ملائکه ذکر کردیم

مطلب ششم - مقصود از معراج و علت غائی آن باینکه خدای جل شانہ از مکان و جهت

و جهت منزه باشد و تمام اماکن نسبت بجلال ذی الجلال بیکسانند نیست و بلندی و نزدیکی دوری

و علو و ارتفاع نسبت باحاطه قلش نیست لا اله الا انت سبحانک ای کنت من الظالمین و

یوشن در شکم خویش گفت لا اله الا انت سبحانک ای کنت من الظالمین

فراخی اینست که عرش و شکم ملائکه نسبت بدان پروردگار یکسانند زیرا که احاطه عرش و قلش بر

الهی تمام افکنده است لا یؤتیه مکان ولا یخلو منه مکان و حضرت امیر علیه السلام فرمود

لیس فی الاشیاء نواح ولا عنها مخارج هیچ جائی از خدا خالی نیست هو الا کوثر و الاخر و الظاهر و

الباطن و هو یکل شیء ولیم ادله عقلیه و فلسفه و تمام علوم بر این معنی دلالت دارند

علم در معراج رای نورد یکشدن رسول خدا با ذات پروردگار نیست زیرا که هر جسم مرئی

کجا که هست بخدا نزدیک است و از خدا دور نیست و مقصود از معراج مختصات با کمال شرف و

علم حضرت رسول صلی الله علیه و آله که بمنتهای درجه کمال رسید بواسطه مشاهده آنچه مشاهده

ان ممکن است از آیات الهی چنانچه فرمود لقد رای من آیات ربیه البکره

و چنانچه در حدیث وارد است در ضمن وصف معراج فرمود و بینک ثم له الشرف و شرف حضرت

رسول بان تمام شد و در مطلب هفتم و هشتم در تفاوت مقامات معراج و شرح معنای معراج

تفصیل خواهد آمد و این فتنه در احادیث معتبره مصرح است و در کتاب علل الشرایع از ثواب

بردنبار و آیت شده که گفت پرسید از علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام که آیا خدای جل جلاله

وصف میشود در مکان گفت خدا از این منزله ترو بالا تراست گفتیم پس چرا اسرا کرد پیغمبر خود و خدا
 با شما گفت برای اینکه اراه بد خدا بان ملکوت امان را و آنچه در او از عجاایب صنع و بدایع خلق
 او گفتیم پس عنای گفتن خدا ثم دینی متدلی مکان قایب قوسین او آذنی چیست گفت رسول
 خدا از عجاایب نور نزد یکشد و ملکوت امان را دید پس سر را پائین برد و از پر پای خود بملاکوت
 زمین نگاه کرد تا اینکه گمان کرد که نزدیک زمین است و فاصله فایز او و زمین بقدر قبضه دو
 گان یا نزد یکتر است **و نیز این حضرت موسی بن جعفر علیه السلام** نقل کرده است که یونس بن عبد الرحمن
 از او پرسید که برای چه علت خدا پیغمبر خود را با شما برد و از آن ناسد و الهی و از آن تا عجاایب
 نزد و در اینجا با او مخاطبه و مناجات کرد در صورتیکه خدا بمکان وصف نمیشود موسی بن جعفر علیه السلام
 گفت خدا بمکان وصف نمیشود و بر او زبان جاری نمیکرد و لکن او عز وجل خواست که مشرف کند
 ملائکه خود را به پیغمبر خود و سکنه اماهای او و اینها را تکرم کند و مشاهده او و او را اراه بد
 از عجاایب عظم آنچه با و خرد هکذا از نزول او این نیست **چنانچه مشهور است**
سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ **و در این مضمون** اخبار بسیاری وارد است و همه متفق
 هستند بر اینکه غرض از معراج نزد یکشدن بذات پروردگار (العالی بالله) نیست بلکه غرض
 تجلیل پیغمبر خود و زیاد کردن علم او و تشریف ملائکه و غیره لک از معانی که در دو مطلبی بیان
 خواهد شد **و در این باب** که ذکر آن خواهد آمد باین معنی مصحح است زید میگوید بیدرم
 گفتیم ایاه خدا اینطور نیست که هیچ مکان وصف نمیشود گفت بیه تعالی الله عن ذلک گفتیم پس چه
 معنی دارد گفتن موسی برگرد بسوی خدای خود و در خطاب موسی و حضرت رسول و راجع بهما ز که

در بیان احادیث که دلالت بر تفاوت مقامات معراج دارند

(۱۴۱)

او در فقیه و بلند تراست و درجه کمال مقام دوم از درجه اول رفیع تر است و کمال حضرت رسول ص
و شرف او در درجه تا بعد بیشتر از درجه ماقبل است باین معنی که حصول کمال تدریجی است و علم و فضل
حاصل نمیشود بلکه تدریجی الحصول است و در مرتبه اولی علم نااهل حاصل نمیشود برای تحصیل مرتبه دوم
و مرتبه دوم اهلیت تحصیل بنابراین برای مرتبه سیم و هکذا تا مرتبه اعلیٰ برسد و تحصیل مرتبه سیم مثلاً
قبل از وصول مرتبه دوم بشیر طره که عاده واقع نمیشود بلکه عقلاً مستحیل است و بعبارت دیگر کمال در
چه هست مانند ترقی بدنی است و در طفولیت و جوانی و کمال تا بعد آنها برسد و ناست طفولیت طی
شود و ممکن نیست که بسبب جوانی و کمالات برسد **هکذا** نبوت و درجات آن از مرحله اول بر جمله دوم
و از دوم سیم و هکذا تا مرتبه آخر و کمال است برسد و مقامات متفاوت معراج برای اینست که مقام اول
موجب نااهل حضرت رسول ص برای مقام دوم و هکذا تا بعد درجه دینی و شرف تا وحی الی عبده ص
رسید **فعلاً** احادیث تفاوت مقامات معراج را ذکر کردیم که هر چه بر وضوح این معنی بشود

و تفصیل و توضیح آن در فضیلت ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی. **در کتاب غنی** زائین
حسن ابن سلیمان باسناده خود از سلمان فارسی روایت کرده که گفت فرمود رسول خدا هنگامیکه بمن فرمود
شد با شما نزد یک دینم قصری را از قصر مسجید برادر او و ملک ایستاده اند پس گفتم ای جبرئیل
پسر آنها این قصری برای چیست پس پسرید از آنها گفتند برای جوانمردی است از بنی هاشم و وقتیکه
با شما دوم رسیدیم دینم قصری را از طلای سرخ بهتر از قصری اقران برادر او و ملک ایستادند گفتم
ای جبرئیل پسر من از آنها برای چیست این قصر جبرئیل سوال کرد گفتند برای جوانمردی است از بنی هاشم
و وقتیکه با شما سیم رسیدیم دینم قصری را از یاقوت سرخ برادر او و ملک ایستادند گفتم ای جبرئیل

دینار ایکہ فقہا معرفہ

(۱۴۸)

پیرن انہا را این قصہ برای کیست؟ پس پرسید از انہا گفتند برای جو امری ایست از بنی ہاشم
و وقتیکہ با سامان دہم رسیدیم دیدیم قصی را از اطلالی سرخ بہتر از قصی اول برد و او دو ملک ایستادند
گفتم ای جبرئیل پیرن انہا برای کیست این قصی جبرئیل موال کہ گفتند برای جو امری ایست از بنی ہاشم
و وقتیکہ با سامان ہشتم رسیدیم دیدیم قصی را از اطلالی سرخ برد و او دو ملک ایستادند گفتم ای جبرئیل پیر
از انہا پرسید گفتند برای جو امری ایست از بنی ہاشم و وقتی کہ با سامان چہارم دہم قصی را از دود
دیدیم برد و او دو ملک ایستادند گفتم ای جبرئیل پیرن انہا پس پرسید گفتند برای جو امری ایست از بنی
ہاشم و وقتیکہ با سامان پنجم رسیدیم دیدیم قصی را از دود زرد برد و او دو ملک ایستادند
گفتم ای جبرئیل پیرن برای کیست این قصی پرسید گفتند برای جو امری ایست از بنی ہاشم و
کہ رسیدیم با سامان ششم دیدیم قصی را از انیکدامر وادید شفاف جوف برد و او دو ملک ایستادند
گفتم ای جبرئیل پیرن انہا برای کیست این قصی انہا پرسید گفتند برای جو امری ایست از بنی
ہاشم و وقتیکہ با سامان ہفتم رسیدیم دیدیم قصی را از نور عرش خدای تعالی برد و او دو ملک ایستادند
گفتم ای جبرئیل پیرن انہا را کہ برای کیست این قصی گفتند برای جو امری ایست از بنی ہاشم پس
سہر کردم دیدیم پرتاب میشدیم از نور بطلست و از طلست بنور تا کہ ایستادیم بر سدۃ السموات
دیدیم جبرئیل بر میگشت گفتم خلیل من جبرئیل در چنین جائے یاد در مانند این سدہ مرا میگذازد
و منہوی؟ گفت حبیب من بان کہ کر را بجای یکے میری فرستاد کہ این ملک را سلوک نکردی
من بہر منہوی و نہ ملک مہربن خدای رب العزۃ را سپردم ، من ایستادہ اندم تا اینکہ پرتاب
شدم در دریاہای انوار و چہا ملام مرا بر تاب میگردان نور بسوی طلست و از طلست بنور تا اینکہ

در اینکه مقام معراج متفاوت است

(۱۵۰)

ما اینکه جبرئیل مراد بود و رسد به المیزان پس گفت جیب من بیکو آمدن آمد و میگوید رفتی رفتی چه
گفتی تو وجه گفته شد تو گفتم بعضی آنچه جاری شد پس گفت بجز این کلامی که بوالقاسم باشد چه بود
گفتم ندانم رسید یا ابوالقاسم عرض داد یا معنی یا در شیتا طوبی یا طوبی لمن امن بک و صدق
پس گفت من جبرئیل علیه السلام ایامی که که چه مقصود داشت از کلام ابوالقاسم گفتم فرایض
پس ندانم رسید ای اجل کینه دادم بوالقاسم برای اینست که تو قنبت میبکنی رحمت را آن
من بین عباد من در دوزخ جا میماند پس جبرئیل گفت صدق امری که ای جیب من بان کسی که بر پیغمبری را
مبعوث نمود و برسانت اخذ خاص داد خدا از هیچ بشری قبل از تو نداده پس برگشتم تا رسیدیم
با شما ان هفتم دیدیم آن قصر را بحال خود گفتم ای جیب من جبرئیل از این دو ملک پیرن کیست آن جوانمرد
از بی هاشم سؤال کرد گفتند علی بن ابیطالب پس عمو می محمد و پسر امانی از آنها که رسیدیم قصر را
بحال خود دیدیم و جبرئیل هدیه از ایشان سؤال میکرد از آن جوانمرد ها شمرده می گفتند علی بن ابیطالب
در اینکه مقام معراج متفاوت است که مقامات معراج متفاوت است و مقام اول غیر از مقام دوم و در هر مقام
چیزها مشاهده میکرد که در مقام قبل نبوده نا اهلیت پیدا کرد که جبرئیل از اهلیت و انداخت و در
جیب عظیم الهی بر تابت میشد در صورتی که جبرئیل توقف نمود و بشرف مناجات الهی مشغول شد و چیزها
دید و میشنید که جبرئیل هم آنها را گفت **چنانچه** گفت جبرئیل گفتم بعضی آنچه جاری شد و در هفتم
دوم تفسیر این مناجات را خواهم نمود ان شاء الله تعالی و در مقامات نیز توضیحی برای این مقامات خواهد
آمد ان شاء الله تعالی **و در** معراج در تفسیر علی بن ابراهیم از جمله حدیث طویل فرمود دیدم
که از آسمان هفتم دریاها را از نور میدرخشاند و درخشانگی آنها میریود چشم را و در آنها دریاها

فادیک و دریاهاى ازینج باصداهاى غرض هر وقتیکه مضطرب شدم و چیزی هم نشاکم زاد یکم
جبرئیل سوال کردم و جبرئیل میگفت بشارت باد ترائی محمد و شکر کن این کرامت را که خدا تو داده
است و شکر کن خدا را باینج برای تو عطا کرد گفت پس خدا بقوت و معونت خود مرا تابان نمود تا اینکه
زیاد شد قول من جبرئیل و تعجب من پس گفتم جبرئیل ای محمد آیا عظیم است کار آنچه را که می بینی بر نیست
مگر مخلوقی از مخلوقات خدای تست پس چگونه آن خالق که خلق نمود آنچه را که می بینی و آنچه که نمی بینی از
خلق خدای تو ازین عظیم تر است بکن خدا و خلق خود نمود هر از حجاب است و نزد بکرین مخلوق نزد خدا
من و امثال من در صورتیکه غایب بود و او چنان حجاب، حجاب نیست از نور و حجابی است از ظلمت و حجابی است
از نور و حجابی است از اب تا فرمود پس یک دم با جبرئیل تا اینکه داخل شدم در بیت محمود و در آن دو
رگفت نماز خواندم در صورتیکه با من بگذرد از اصحاب من که در بر آنها جامعه های نورین عارف دیگر
که در بر آنها جامعه های کهنه پاره چند بودند گان جامعه های بود داخل شدند و دارند گان جامعه های
کهنه پاره منوع شدند پس یک دم پس و هر برای من مقاد شدند یکی نامیده میشود
کوش و دیگری نامیده میشود و حجت پس اشامیدم از هر کوش و غسل نمودم در هر دخت پس هر
دو مقاد شدند تا اینکه وارد بهشت شدم تا فرمود **و وقتیکه** وارد بهشت شدم بحال خود بر
گشتم و جبرئیل را پرسیدم ازان دریاها و احوال و اغایبها گفت آنها سراق حجبی که خداوند
بشارت و تعالی با آنها احتجاب کرد اگر آن حجب نبودند هر آینه بر عرش و هر چه در او است **پس**
مادون عرش را و در بعضی نسخ نور ما و از عرش میبوزانید عرش را آنچه در او است پس رسیدم در
سنة المنتهی دیدم که هر یکی ازان سایه میکند بر امتی از اتم نزد بکن آن شدم چنانچه خدای تعالی

در تفسیر آیه از آل رسول انزل الیه الخ

گفت قاتل تو سبب آن آدمی بقتل و بعضی دوستان یا نزد یکدیگر می نهند اگر چه ملائمت رسول خدا
 انزل الیه من ربه یعنی ایمان آورد و پیغمبر با آنچه بر او نازل شد از خدا می شناسد پس می گفتم در جواب از
 طاعت خود و امت و المؤمنون کل آمن بالله و ملائکته و کتب و و مسیله لا یفرق بین احد من رسله
 و قالوا معنی ما اطعنا غیر انک ربنا و الیک المصیر یعنی مؤمنون همه ایمان آوردند بخدا و ملائکته
 او و کلماتی از پیغمبران او و هیچ مرتب نمی گذاریم مابین هر یک از پیغمبران و دیگر می گفتند گوش کنیم و اطاعت
 نمودیم پیامبر را و پروردگار ما و گشت مادیوی شست پس خدا گفت لا یکلیف الله نفس الا و سبها
 لما انا کسبت و عملها اما انکسبت یعنی خدا تکلیف نمی کند احد را مگر بقدر وسع و طاقت خود برای
 او و آنچه از خیر تحصیل کرد و بر علیه او آنچه از شر عمل کرد پس گفتم ربنا لا تؤاخذنا ان ذنبنا او اخطانا
 یعنی پروردگار ما را عقاب نکن اگر فراموش کردیم یا خطا نمودیم خدا گفت مؤاخذة و عقاب بمنکم
 شما را پس گفتم ربنا و لا تحمل علينا اصر کما حملته علی الدین من قبلنا یعنی پروردگار ما را بار سنگینی
 را مگذار مانند آنچه بر ائمه که قبل از ما بودند نهاده اند و بدین خدا گفت بار سنگینی را بمنگذاریم پس
 گفتم ربنا و لا تحملنا ما لا طاقه لنا به و اعف عنا و اعف رتنا و احسننا انت مولانا فانصرنا علی الفوج
 الکافرین یعنی پروردگار ما را بر ما محبت کن چیزی را که طاقت ما را ندارد و از ما بگذر و برای ما معجزه کن
 و هم کن ما را تو مولای ما هستی ما را بر کافران باری کن پس خدا گفت از این بودا و هم برای تو و امت شست
 حضرت امام صادق علیه السلام فرمود هیچ نهانی بر خدا وارد نشد که بمتر از رسول خدا و قتی که این طالب را
 برای امت خود سؤال نمود پس رسول خدا گفت ای پروردگار از فضلای پیغمبران خود دادی بمن هم
 عطا کن خدا گفت و از جمله آنچه بتو دادم دو کلمه است از زیر عرش تو دهم لا حول و لا قوة الا بالله

و لا تخافنک الا الیک **در این** تجد رقیات مکتوبه حضرت رسول که مخرج ظاهر
هویدا است و دیدن مخلوقات مختلف عظیم غیر اعتدال الحی و مدبر علم اعظم میشد از میل دیدن در اما
نور که میدرخشیدند و مشاهد کردن یاغی تا بیک و دریا های بیخ و میشدین صدهای یاغی و میشد
و منامر و یک موجه هشت و اضطراب انحضرت بود یک جبریل خستین اضطراب او میکرد و در هشت
برای او سکونت و اطمینان حاصل میشد و تمام آنها تک بر یکی الحی بود و در وجه کمال تم رسید و نبات
تشریف میشدین قرآن ذی الجلال که امن الرسول بیا انزل الیه من ربی تا اخر میباشد پیدا کرد و در
از آن دریا های نور و غیره را در مطلب ای شرح خواهیم داد .

و در کمالی صد و دوازده است از این عیان که گفت هنگامیکه رسول خدا را امر شد جبریل
معهی شد با و نزد هر که اسم آن نور است و همان مراد است از قول خدا عز و العالیات والنور هنگامیکه
بان فرستید جبریل گفت ای محمد عبود کن بر یک خدای بد و سپید خدا چشم ترا روشن و جلوترا کند و
این ظرکت که هیچ کس از این نگذشته است نه ملک مقرب و نه پیغمبر مریک .

ناز خود - تا اینکه بچسبید و حجب پانصد حجاب هستند از هر حجاب بحجاب پانصد سال راه هست پس
گفت جلوترا برای محمد با و گفت ای جبریل چرا با من نمیای گفت برای من نیست که از این مقام تجاوز نمایم
رسول خدا را جلوترا کند آنچه خدا خواست جلوترا یابد تا اینکه بشنید آنچه خدای تبارک و تعالی گفت
انا اله و ذوات محمد اسم ترا از اسم خود اشتقاق نمودم هر کس که صلاه میکند ترا من او را صلاه میکنم و
هر کس که قطع کند ترا او را قطع میکنم یا این میان کسان مرا این کرامت خبر ده من پیغمبرم را فرستاد که
مگوید بر برای او عمل کردم نورش من همیشه و علی در پر رفت .

در اینکه جبرئیل از منزل الهی جاوید و نرفت

در کتب معتبره این حدیث روایت شده است **و در عیون خوار الرحمن و علل الشرایع** روایت شده است که جبرئیل در جواب حضرت رسول ﷺ گفت ای عجلانم تا و حدیثی که خدا مراد در آن گذاشت تا این مکان اگر تجاوز کنیم از احوالهای من مخوف و بیشتند بسبب تجاوز حد خدای من که در آن مراعیه نمود پس بر تابت شد که در نورانی که رسیدیم با شما پیش که خدا خواست از علو ملک او تا اخر حدیث .

در علل الشرایع از حضرت اقر علیه السلام روایت شده است که جبرئیل بعد از اینکه بدو در مسئله رسید گفت ای عجلانم موقت را نیست که خدای عز و جل مراد در آن گذاشت و نمیتوانم جلوان بیایم و بی تو جلور برو ناسد که پیش رسول خدا ﷺ جلوا مکن و جبرئیل ایستاد . **در کتاب احتجاج** از حضرت امیر علیه السلام بهر بود فرمود بجمل ﷺ عطا شدن است لهذا آنچه بسلیمان عطا شد است انزل شد است با و از مسجد حرام تا مسجد اقصی مسافت بگناه و خروج شد با و از ملکوت اشیا مسافت پنجاه هزار سال در گذران آن یک گشت و رسید بساق عرش (قدنی بالعالم) نزد یکشد بعلم (قدنی له من الجنة و رفرف احضر) پس او بچینه شد برای او از بهشت رفرف سبزه و نور بر او استیلا کرد و در بدر عظمت خدای خود بقلب خود و ندید از اینچشم خود و شد مانند دو قبضه کمان بیک او و بین عظمت ، **پس وحی** نمود نبوی ﷺ خود آنچه وحی نمود ،

از این حدیث تفاوت مقامات معراج ظاهر است و همچنین تفسیر صح شده است باینکه پیش از طی مراحل و بتلی نور حضرت رسول ﷺ علیه و آله اهلیت خطاب الهی ظنیلا کرد و وحی نمود نبوی ﷺ آنچه را که وحی نمود و بعضی آنچه وحی نمود نبوی ﷺ او گفت **و آنچه** حضرت رسول ﷺ نفرمود علم او نزد او باقی ماند ، **و در این حدیث** واضح باشد باینکه تفسیر بر حرف شده است و در بعضی احادیث سابقه ذکر در حرف نیامده است بلکه تفسیر صح شده است باینکه دو جیب نور بر تابت شده است و مقامات قایم این و اما مکر

بیشتر زیرا که بر تائید شدن آن حضرت در حجب مختلفه غفلت و سهولت و رفعت و سایر ملائکه بود و اهل
واسطه در بعضی احادیث خود را از ذکر و یاد کردن برین ذکر واسطه در آن احادیث متعلق نگرفته است
و در کتاب معانی الانبیا و از اشیای بنیامه از محمد بن یحیی بن محمد روایت شده است که تقبیل از آن شب
مغراج در آنجا روا ذکر کرده و بعد از این گفت پس گفت پیغمبر جلوا آمد و انامت کرد اهل آنجا و از
از روز کامل شد شرف پیغمبر این چنان صریح است باینکه مغراج برای تکمیل حضرت رسول بوده است
و بانهائی مقام آنحضرت کامل شد شرف او . و در علل الشرایع از حضرت باقر علیه السلام روایت
شده که آنحضرت در جمله حدیث فرمود که سوره المثنی اسم گذار شده است برای سوره برای آنکه
سوره الحاقه حفظه اعمال عباد را بجا می آورد و نقطه کرام بر آن سوره بسیار است و بهینویسند هر چه
دفع میکنند ملائکه که در ارض از اعمال عباد و میاورند آنها را تا عمل سوره کند رسول خدا نگاه کرد
و دید اعصاب آن در بر حرکت کرد اطراف آن گفت پس جلوه نمود برای محمد و جبرائیل و جبرائیل پس از اینکه نود
اطراف محمد را گرفته چشم را گشوده و مضطرب شد و خدای عزوجل قاف او را محکم نمود و چشم او را قوت
داد تا اینکه دید از آیات خود آنچه بدین و این قول خدا و گفت راه نزله آخری فینک بین و الله المثنی
عند حاجته المثنی یعنی المواقفه گفت پس دید محمد آنچه را که دید پیشم خود از آیات نزله خدا
خود یعنی بزرگترین آیات را گفت ابو جعفر علیه السلام کفایت سوره مسافت صد سال از روزهای دنیا
و هر یک از او میپوشاند اهل دنیا را **این چنان صریح است باینکه کمال حضرت رسول و در بیان**
آیات و دل الهی پس از سوره مقام احاطه نور با و مضطرب شدن و محکم کردن خدا قلب او را تا نوشت
که آن آیات بزرگ را بر بیند و این چنان که تصریح شده است باینکه پیشم خود دید و امثال این چنان

تفسیر بیان الدجالی

(۱۵۰)

شخصه الحق عیلاج دوجی فانی شدند و از این حدیث استفاده میشود که سنده السنائی بر مکتب این عالم
 مادی عالم الاشیاء است که ارواح و قوای این عالم میباشند. و در تفسیر علی بن ابراهیم از اسحاق
 صفی زبانی آمده است که گفت نزد حضرت باقر ع دو مسجد حرام نشسته بودم که آنحضرت بنا داشتند که
 سجنان الدجالی را بنویسند. گفته بود پرسید که ای عارف در عروا و باج این امر چه میگویند گفت میگویند اسرار
 بحسب قول از مکه بر بیست المفسرین گفت این طور نیست اسرار از انجا یعنی کعبه یا انجا و اشاره کرد با سمت
 یعنی بر بیست المفسرین و هنگامیکه سنده السنائی در سجده ای بر سرش با او نیاورد پس رسول خدا گفت ای جبرئیل در
 چنین محلی مرا بگردانی گفت جلوسیا که جزا سوگند کرد پس بیک علی که هیچ مخلوق از مخلوقات الهی قبل
 او بان نرسیده پس خدای تعالی فرمود اگر مایه این عالم را خالق نمیشد نه او از مکان و از جهت که آنها
 خالق خدا جل جلاله مریه گفت عجله در چه نزاع کردند اهل ملایه گفتند در درجات و کفایت و حسنات
 ای محمد پیغمبری تو تمام شد رفقت کو منقطع شد کتب و حصص تو گفته من افشان کردم مخلوقان را و بدید مایه
 از علی و دست زدند بدم برای من گفت و برای من پس باو اشارت بدید که او عالم هدایت و امام و امانت و نور است
 برای کسانی که طبع من هستند و کلمه با صبه که لازم نمودم با حق و منین را کسی که او را دوست دارد مراد دارد
 و کسی که نسبت با بعضی را و مراد بعضی را و حق او را محض نمودم بجزیر که کسی را با او محض نمودم که هر دو
 او را در دو وجه و در حق است گفت از این پس گذشته و بلا را خواهد آمد بدو بسبب او بلا را خواهد آمد بدو
 زیرا که من باو دادم و دادم و دادم چهار چینی مراد از آنکه خدای تعالی فرمودم اگر مایه من را و خالق
 نمیشد نه او از مکان حق و صفت این است که مینماید در جبهه علم و یقین رسیدم و اگر ممکن بود در حق
 خدا را بیاوردند پس بدید لکن دوست او مسخیل است از آن جهت بدید و همین مراد است از قول حضرت علی

کمال شرافت خاتم النبیا از معراج

(۱۵۷)

حدیث احتجاج و در پر عظمت خدا بقلب خود و ندید و با چشم خود یعنی عذری عذری از
 رقیب بصورتی و نیز گمراشت و منتهای علم البقیه این است که حضرت رسول صلی الله علیه
 و آله بواسطه معراج باور رسیده است و این صریح است باینکه معراج وسیله این ترقی است
 و مقامات متفاوت دارد که منتهای آن درجه درجه و وین است ، اگر وین ممکن بود
 در کمالیت صحیفه الرضا بعد از آنکه حضرت رسول شب معراج بحجاب خود رسید
 ملک بیرون آمد گفت بجزیر شایسته این کسست جزیر شایسته گفت قبل از آمدن و زان را ندیده و کمال
 از آن گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود در آن وقت کامل کرد برای من خدا
 شرافت را بر اولین و آخرین . **این حدیث** صریح است باینکه سبب معراج کامل شد
 برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله شرافت و مقام آخر معراج که مقام حجب است
 موجب کمال شرافت شد است . **و همچنین** حدیثی که این شهر است و این کرمه
 منافی تفسیر معراج بر حسب تفاوت مقامات معراج .

ابن شهر آشوب در منافی خود گفت در وصف معراج نزدیک به حجب رسید و گفت جزیر
 ای رسول خدا جلوس و من حق ندارم از این مقام بگذرم و اگر کسی نگشت نزدیک بشوم هرگز
 سوخته میشوم تا فرمود و گشت معراج پنج حرف است . ميم . مقام رسول نزدیک اعلی و
 عزت است نزد شاهد کل بخوی و راه . رفعت است در خالق و خلایق و الف . انبساط و انعام سر
 و جیم . جاه او در ملکوت علام .

تفسیر عیاشی از ابی بصیر گفت شنیدم ابا عبد الله م را میگویند هنگامیکه اسرا شد بر لب خدا

در تفسیر این ذکر مرتبه فاستوی الح

جبرئیل او را رفع کرد و آنگشت خود را اینک بر سر می آنها و در سینه خود احساس کرد در قلب متول خدا را
چیزی خطور کرد گفت ای جبرئیل اینجا است گفت از موضعی است که کسی قبل از تو بان نیامده و نخواهد آمد
آمد و خدا کثرت از عظمت با اندازه موداخ مؤذن پس بدین عظمت آنچه خدا خواست جبرئیل گفت بایست
خدای تو صلوات بپوشد **گفت** گفتم خدای تو هشتم صلاوة او چه بوده گفت میگفت **سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ**
رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ سَمِعَتْ رَحْمَةً عِظْبِي برای این در مطلب این وقت دوم توصیفی خواهد آمد انشاء
الله تعالی **و مقصود** از ذکر این در این مقام دلالت او بر تفاوت مقامات معراج و آنکه حضرت رسول
بقدر موداخ مؤذن دیده چنانچه خواهد آمد **و در کتاب** کشف الیقین از حضرت موسی بن جعفر
علیه السلام در تفسیر این ذکر مرتبه فاستوی نا از فیض السیدة ما یفشی گفت در شب معراج حضرت رسول
گفت که جبرئیل اینستاد با من نزد درخت بزرگی که نظیر این ندیدم بر هر شاخه و هر برگ و هر میوه او میکی
بود و بر او ناپید نور از نور خدای عز وجل جبرئیل گفت که این سیدة المنتهی که پیغمبران قبل از تو بان
منتهی میشدند از او نمیکند شدند و توازن میکنند ری انشاء الله که بتواضع بد خدا زایات بزرگ خود
پس مطمئن باش خدا تو را ناپید کند بر نباتات اینست که استکمال کنی کرامات الله را و بر تو بخواه و سپس من
صعود کرد تا اینکه بر عرش شدم پس از بر عرش شد بنوی من رفعت سبزی که قدر رکت بر وصف
ان فلانم پس رفعت باذن خدای من بنوی خدا مرا موافق ساخت پس نزد او شدم و صلاهای ملائکه
و جنات آنها از من منقطع شد و از من موجبات ترس و هول دور شد و اطمینان پیدا کردم و اضطراب نفس
من زایل شد و خوشحال گشتم و گمان کردم که تمام خلق مرده اند و ندیدم نزد من کسیر از مخلوقات الهی
پس مرا گذاشت آنچه خدا خواست سپس روح من بمن برگشت پس خوشامدم و این توفیق است از خدا

در بیان اینکه کمال حضرت رسول بمعراج شده

توای علی دکان و درین یکی که چیزشان با من سخن میگوید ناگاه برای من نوری از نور خدا طغیانه کرد و دیدم
 ناگهان نور از سوزن با پنجه نگاه کرده بودم در مرتبه اول، سپس خدای من عز وجل مرا ندا کرد و گفت
 ای محمد! گفتیم ایست و بپوش و سید علی (ع) گفت (سَبِّحْتَ رَحْمَةً عَظِيمَةً) اَللّٰهُمَّ وَلِّ رُتَبَكَ اَمْتِ مَعْرِفَتِ
 خَلْقِ و تو این وجوب و رسول من هستی بعزت و جلال خودم قسم اگر تمام خلق خودم نزد من بیایند
 در صورتیکه اندک شکی نیست بوداشده باشند یا اینک برگزیدگان من از ذریت قوادشمن داشته
 باشند هر انبیا و اهل داخل یکم در آتش من و از ان باکی ندارم، سپس وصفت علی را و خود کرد
 فرمود: پس هر یک که بخواهد از آخر حدیث **در بیان** حدیث صواحت هست با اینکه که حضرت رسول
 در معراج شد از برای که اضطراب حضور رسول و در هشته که بر او استیلا کرده از مشاهده آیات الهی دعا
 جبرئیل برای او همه افاضالات بر استکمال مراتب عالی و وصول به تمام درجات شرف دارند و
 آن بر حسب تفاوت مقامات معراج متفاوت بود و رفتن بسوی خدا بکفایتی و فن بعالیه متنازع و مقرب
 خدا **چنانچه** برای حج گفت **فَرَّقَا اِلَیَّ رَبِّیْ فَرَاوْکَیْدَ بَسُوْیْ خَلَا** در صورتیکه یکبار و حرم
 میروند تفسیر آن گذشت. **در بیان** کتاب من کوز از حضرت رسول در حدیث ترویج فاطمه پس از ذکر
 فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود بعد از اینکه رسیدیم با ثمان هفتم و پنجه بودند از ملائکه
 با من و جبرئیل از من و ملائکه مشربین عقب نماندند و رسیدیم به جلالتهای پروردگار خود و داخل شد
 در هفتاد هزار حجاب بین هر حجاب و حجاب یکبار از حجب عزت و قدر و بقاء و کرامت و کبریا و عظمت
 و نور و ظلت و قوا و کمال تا اینکه رسیدیم به حجاب جلال و استیاد و مناجات نمودم خدای مرا عز وجل
 من آنچه را که خواست مرا امر نمود تا آخر حدیث که بر فضائل محمد اعقوب حضرت امیر و حضرت صدیق

در کیفیت رسیدن حضرت بهشتی و وصف آن

(۱۶۱)

و اعمه اظهار مشتمل است. تفاوت مقامات معراج در این حدیث ظاهر است و مرتبه ثانی از امر الهی
منتهای مراتب بوده و بواسطه شرف معراج اهلیت حضرت رسول برای آن مرتبه حاصل شد.

در تفسیر علی بن ابی‌طالب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده است که آنحضرت خطاب بمجترب
امیر المؤمنین علیه السلام کرده و فرمود خدا تو را بمن آورد و هفت محبت - تا فرمود -

در آسمان شال تو بمن بود و ملائکه ایستاده بودند - تا فرمود - نزدیک آمدن و نطق نمودم با پیرشد
و میشود تا روز قیامت. تا فرمود - در دو دفعه دوم که بمن اشراف شد کشف شد برای من از هفت آسمان

تا اینکه مسکنه و عمارت کنندگان آنها را دیدم - عمل هر ملکی را تا آخر حدیث **در شرح حدیث** به ظاهر ذکر
وصف معراج فرمود کشف شد برای من از هفت آسمان و هفت زمین تا اینکه مسکنه و عمارت کنندگان
انها را متوجه هر ملکی را در آنها دیدم این حدیث دلالت دارد بر تعداد معراج و تفاوت مقامات آن.

در کتاب منبع الصادقین از حضرت رسول روایت کرده است که بعد از ذکر معراج با شما غایب یک
و مشاهده آید و ملائکه که در هر آسمان فرمود، پس بسزیه المنتهی رسیدم و در پیران درخت

چهار چشمه بیرقن میآمد از این و شیرینی و انگبین چون در شاخ و برگ آن درخت نگاه میکردم دانستم
که بسزیه المنتهی است و تو را از انوار الهی بر آن درخت میدرخشید که بوصف هیچ و این در سبزه بود

انوار هزار شاخ بود و بر هر شاخ هزار شاخ کوچک بر هر یک از آن شاخهای کوچک هزار هزار
گردن و بر هر گردن هزار هزاران چون اینها رسیدم جبرئیل ایستاد و مرا گفت پیش رو که مقام من

از این دو منیکرد و مقامی که مقام معلوم **و بر او ایستاد** دیگر جبرئیل گفت تو پیش رو تا من در عقب
میایم من میرفتم تا بفراش رسیدم که از فراش ندیدم گویند جبرئیل حجاب بپوشانید گفتند کیست گفت

در بیان آنکه در سجده و حنای کرامت

(۱۶۳)

گفتگو میکردند گفتیم باو خدا با تو عالمی که علام النبوی فرمود گفتگوی ایشان ذکر درجات و حسنات است. بعد از آن فرمود که یا محمد مبدی که درجات و حسنات چیست؟ گفت تو عالمی فرمود

أَمَّا الدَّرَجَاتُ فَامْتِنَاعُ الرُّضْوَى لَكَ وَهَاتِ الْمَشَى عَلَى الْأَقْدَامِ إِلَى نِيَّامَاتٍ وَانْتِظَارُ الصَّلَاةِ بَعْدَ الصَّلَاةِ وَأَمَّا الْحَسَنَاتُ فَاقْتِشَاءُ السَّلَامِ وَالطَّعَامِ وَالطَّعْمُ بِاللَّيْلِ وَالنَّاسُ نِيَامٌ -

درجات سبب وضو و رکعت و سجده امر مکرر با نكس و پیاده رفتن بحاجات و انتظار نماز کشیدن پس از نماز و اما حسنات سلام کردن بر همه کس و اطعام نمودن طعام هر کس را و بیدار بودن برای تسبیح ذکر مثبت که خلق خفته باشند، بعد از آن فرمود که یا محمد اَمِنْ الشَّيْطَانِ بِنِائِزٍ اِلَيْهِ مَرْقَبٌ يَمِي

و جواب رسولان بر حسب مضمون به تا آخر سوره بقره فرمودند و رفع خطا و دنیا و آنچه را که از آن از کتاب نماید و یاد گرفتن از مرتفع شدن و عمل بخیر و تقوا از ضعف و مغفرت از ذنوب و رحمت از ضعف و نصرت بر کفایت از ذکر کرد و بیدار از این مقایسه تا بکن عطا پائی که به پیغمبران داده شده و عطاها

محضرت رسول الله شده است شودند و محمل را تفصیل فرمودند باینکه محمل جیب خدا گشته چنانچه ابراهیم خلیل خدا است و با محمل سخن گفت چنانچه ایاوسی گفت و محمد فاتحه الکتاب و خواستیم سوره البقره داده شده است که از کتبهای عرش است و پس از محمل پیغمبری فرستاده خواهد شد و برود و محمد

و ظهور شده برای محمل و برای امت محمل فی و عنایت جلالت شده است و محمل را برتر نصرت داده شده است تا دشمنان او از یکجا و از برتر شدن و قرآن که سینه کتابها است با و فرستاده شده است ذکر او رفع شده است و بجای نورانی با و داده شده است و بجای انجیل میس و بجای نبوت حوا

و شرح صد را و سوره اعدان و جهنم بر امتان شدند بعد از این خدا فرمود خُنْ مَا آتَيْكَ وَ كُنْ مَرْتَبٌ

آن که بر

در اینکه چیریل پیغمبر الهیست در شب معراج

(۱۶۱)

الشاکرین ایمنه ترا دادیم جستان و از جمله شاکران باش .

نافرمودی - و بعد از آن بام چیزها گفت و نفی کرد مرا تا آنرا بشما بگویم . نافرمودی چون برگشتم
مرا بر کف سبزه نشاندند تا بیدارم فرود آمدیم چیریل دادیدم مرا گفت بشارت داد تو ای محمد ص
که بهتر برین خلقانی و برگزیده پیغمبرانی ایمنه ترا داد بفرشتگان مقرب و پیغمبران مرسل داد بعد از آن چیریل
گفت بیا تا تو را بهشت بوم و ببویاز نمایم آنچه حق تعالی برای تو از آن ماده ساخته تا ترا رعیت در آن بپزداند
و با کلیه خاطر تو متوجه از شد از دنیا و اموال آن رعیت بگردانی پس فرود میامدیم از یاد سبکتر و از پیرو
سریعتر تا که به بهشت رسیدیم و بفرغانه خوف و ترس از من زائل شده بود و دهشت از من رفته .

چیریل انجار میگردم از عجایب و غرائبی که دیدم بودم در اعلی علیین از دریاها و اقیانوس و نورهایی
در خشتان او گفت سبحان الله از سر پرده های بیت العز که برش از محیط است و اگر آن عجایب با ما باشد
هر چه در زیر عرش است بشوید و آنچه تو ندیدی بشما از داشت که از نور عرش بپزد و عجز و عن بر من کنیم
سبحان الله العظیم ما اکثر عجایب خلقه پس من شتگان را دیدم که صف در صف کشیده بودند چنانکه
بناها از او بر و پیچید چیریل گفت از روحانیانند و روح عظیم در میان ایشانست انجا که خدای تعالی
فرمود یَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا و در قیامت همه فرشتگان یک صف بایستند و روح
در یک صف و از عقیقات اسلامیل من گفتم آن صف که بر بالای صفها است در بحر اعلی چه صف است که
گرد آید یکدیگر را ما ندانیم گفت گروهی باینند که اشرف و عظمای ملائکه اند و هیچ فرشته همراهان ندارد
که در ایشان نگوید و شان ایشان عظیم تر است از آنیکه من وصف ایشان توانم کرد و وصف ایشان همان
بسی که تو معاینه نمودی پس چیریل مرا در بهشت گردانید .

در اینکه ملائکه اشماها بصورت علی نگاه میکنند لبس الیومینا

۱۶۵

تفاوت مقامات مزاج و میل درجات کمال و اطلاع از عوامض اسرار و عین حقیقت که اطلاع بر آن ممکن باشد و میل فلکهای کمال که رسیدن بان غیر متصور باشد و سایر مراتب کالیته نبوت در این حدیث ظاهر است و در ذکر معنای مزاج هر چه توضیح برای این مراتب خواهد آمد.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که حضرت رسول فرمود هنگامیکه خدا با شما را برآورد و میدیدم با شما را پنجم و نگاه کردم بصورت علی بن ابیطالب گفتم ای حبیب من جبرئیل این چه صورتیست گفت ای محمد ملائکه میل کردند که نظر کنند بصورت علی و گفتند پروردگار را بنی آدم در دنیا خبر میدهند هر چه میگویند بشنید و نظر کردن بعلی بن ابیطالب حبیب و خلیفه و وصی داین او را از اهل از او خبر میدهند و نیاز چنانچه اهل دنیا بگویند هستند پس خدا صورت او را از نوکران او عز و جل مشهور گردانید علی بن ابیطالب و در روز او را از باریک میبندد و با او نظر میکنند هر صبح و شام.

گفت حضرت صادق علیه السلام و قتی که ابن علیم او را از دان ضریب بصورت او که در آسمان بود ظاهر شد پس ملائکه هر صبح و شام با او نگاه میکنند و لعن می نمایند ابن علیم قاتل او را و بعد از آنکه حسین بن علی را کشته شد ملائکه برین آمدند و او را برداشتنند تا اینکه او را نزد صودت علی نگاه داشته ذکر آسمان پنجم و هر قتی که ملائکه اشماهای بالا بموطن کنند و ملائکه اشماهای پائین با شما را پنجم بروند برای زیارت صورت علی و نظر بسوی او و حسین علی در خالتیکه بخون خود اغشته شده است لعن میکنند بیزید و ابن زیاد و هر کس را که با حسین جنگید تا روز قیامت.

اعمش دای پرچمیت گفت جعفر بن محمد الصادق بمن گفت این از مکنون علم است بکسی ظاهر نشازند مگر با اهل او از قبیل این حدیث دانی خواهد آمد انشاء الله تعالی .

و غرض

در بیان یک پیغمبر مضافا بحدی که در مشرب معراج

(۱۶۷)

بودم و روی زمین را برای تو و امت تو میجد و طهور قرار دادیم و بامت تو حی را اطعام نمودم و رسولان
 نکرده ام برای احدی قبل از تو و نصرت کرده ام تو را بر عبادی که عداوت تو را میپسندید و نادانان که در صفت
 کمالی شاهد بر تو قرآن عربی نیستند و بلند کرده ام برای تو ناز که نیشوم در چیزی از شرایع و پیوسته ام
 ایستاده ام و ذکر شوی. **تاما** هر از مقاماتی که در این حدیث ذکر شده اند مقاماتی که حضرت رسول
 اطمینان کامل برین پیدا نموده که مشرب معراج پیدا کرده و فی الحقیقه در مشرب معراج آن مقامات را برای خود
 گرفته بعضی آنها را قبل از معراج داشت و از مختصات حضرت رسول است که در این حدیث مذکور است اینست که
 برای میاهان و سرخان و جن و انس و تمام خلوق مگلف این زمین بدو استثناء مبعوث شدند و قبل از
 حضرت رسول هیچ پیغمبری نبود که برای جمیع آنها مبعوث شدن باشد بلکه هر گروهی از آنها پیغمبر علیحد
 داشت **چنانچه** در قرآن کریم میفرماید: **وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ** و نیز میفرماید: **وَلِكُلِّ**
أُمَّةٍ رَسُولٌ و نیز میفرماید: **يَا مَعْشَرَ الْبَشَرِ إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ** یا نیکو رسولان منم قیضون علیکم ایاتی و یسند و ذکر
لِقَاءِ رَبِّكُمْ هَذَا یعنی هیچ امتی نیست مگر اینکه پیغمبر مراد داشته باشد و برای هر امت پیغمبری دایر
 جیانی و انبیان ایانیا ملان برای شما پیغمبرانی از شما که آیات مرا بر شما میخوانند و شما را از دیدن امر مذ
 شما انداز کنید و فقط از مختصات حضرت رسول است مبعوث شدن تمام آنها چنانچه در این حدیث مشرب
 بر جماعت آنها و ذکر معنای معراج توضیح این مقام خواهد آمد انشاء الله تعالی **و اما** حضرت امیر علیه
 در تفسیر **يَا مَعْشَرَ الْبَشَرِ** و **وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ** وارد شده است که جیانی پیغمبرانی از خود داشتند قبل از حضرت
 رسول است اسم آن بودند است. پس از این فقط حضرت رسول است به پیغمبری مبعوث شد برای جیانی
و در کتابی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که گفت هنگامی که حضرت رسول است را معراج

در اینکه حضرت صادق علیه السلام در روز عروج فرمود

بودند جبرئیل مجلی و امیر و از حضرت رسول جدا شد گفت ای جبرئیل مرا باین حال میگذاری .
 گفت برو بخدا قسم بجائی رسیدی که هیچ بشری بان نرسیده و هیچ بشری قبل از تو بان راه نرفته .
و نیز در کافران بصره وایت شده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسید که چند مرتبه عروج شد
 حضرت رسول فرمود دو دفعه و جبرئیل او را بکجائی نگاهداشت و گفت در جای خود بایست
 ای مجلی در جائی ایستادی که هیچ ملک در اینجا راه نپایاده و نه پیغمبری خدای تو صلوات میفرستد .
 گفت ای جبرئیل چگونه صلوات میفرستد گفت میگوید **سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ اَنَارٌ بَالِغٌ اَلْمَلَاَئِكَةُ وَ اَلرُّوحُ سَبْقَتٌ**
رُحْمَى عِصْمَةٍ پیغمبر گفت بار اله اعفو تو عفوشت گفت و بود همانطور که خدا گفت **قَابَ قَوْسَيْنِ اَوْ اَدْنٰی**
اَبُو بَصْرٍ گفت خدایت متوهم معنای قَاب قَوْسَيْنِ اَوْ اَدْنٰی چیست ، گفت فابین جای است تا سر و دست
 و فابین آنها حجاب بود که میدرخشد و موج میکند ، و نمیدانم مگر اینکه گفت زبرجد بود و نگاه کرد
 در مانند سوراخ سوزن با پنجه خدا خواست از نور عظمت ، پس خدای بتبارک و تعالی گفت ای مجلی
 گفت بلیت پروردگار از آن کسیت برای امت تو بیکد از تو گفت خدا دانای تراست گفت علی بن ابیطالب
 امیر المؤمنین و سید المسلمین و قائد الغر المحجلین . پس گفت حضرت صادق علیه السلام بای بصیر الله
 ولایت علی از بین نیامده است بلکه از اسمان مشایقه آمده است .

در این حدیث ذکر مقامات معراج و مرتبه اخیر شده است و آنچه فرمود دو دفعه عروج شده
 است مراد دفعات مهمه که با علی مرتب بان رسیده لذا پس از ذکر دو دفعه قصه جبرئیل و وصف علو
 مقام حضرت رسول و صلوة خدا و قَاب قَوْسَيْنِ اَوْ اَدْنٰی فرموده است و تعدد معراج که نسبت باین دو

مرتبه کمتر بوده است در این حدیث من کور نشده است .

ذکر سدة المنتهى و صفات

(۱۶۹)

على اى حال معراج مقامات عديده دارد باعتبار تعدد خروج بلکه ذکر معراج اولی که کمال تتمه ذکران حاصل شده است نیز معراجات عديده بود - **در معالم التنزيل** آورده که حضرت راد را نشئت عروجات رؤی نمود و ترقیات دست داده و ذکران عروجات جبرئیل را در وقت ثانی حاصل شده نزدیک سدة المنتهى که خدا میفرماید، و لقد رآه نزلة اخرى عند سدة المنتهى انتهى .

و تمارین مقامات را ترجمیم خود طی کرده چنانچه از فصل این حادثه مستفاد میشود و بشیخی منکر تمام این حادثه هستند بواسطه رای ناسطه که اختیار نمودند . این مقامات و ترقیات در ذکر معنای معراج ظاهر خواهند شد لکن قبل از ذکران لازم است که سدة المنتهى را ذکر کنیم که فهمیدن آن بر فهمیدن معنای معراج اعانت میکند .

مطلب هشتم - ذکر سدة المنتهى و صفات

در مطلب سابق بعض اخبار سدة المنتهى گذشت و در فضل دوم شرح از احوال سدة المنتهى را ذکر کردیم در این مطلب بعض اخبار را که در وصف سدة المنتهى وارد شده است ذکر میکنیم و بعد تفسیر معنای معراج را مینماییم . **در اخبار پیش** معراج وارد شده است که حضرت رسول ص نزد یک سدة المنتهى رسید و جبرئیل در آنجا توقف نمود و حضرت رسول ص پس از مشاهده سدة المنتهى انوار را بر او انخاب خود و وصف فرمود و ملحق وصف ان از قرار اقی است ، فرمود -

هوه سدة المنتهى مانند قلعه کوه و برکنان مثل گوش نیل و جمیع اعمار بهشت از زبان جاوریت و هیچ مخلوق از طواری آن خبر ندارد و سواره تند روم مدت هزار سال نمیتواند مسافت آنرا قطع کند بلك برکنان تمام دنیا را سایه میکند و هوه و بازار آن انواع حلی و خلل و انواع هوه بر آن موجود است صمد

در وجه تسمیه سند منتهی

(۱۳۰)

هزار هزار شاخ بیشتر دارد بر هر شاخ صد هزار هزار بزرگ بیشتر موجود است و در هر یکی صد هزار هزار و نای (بند) و در هر یک تا بی صد هزار هزار فرشته نشسته اند و در این عجب و غریب باینجه با و احاطه مینمایند که هر یک دلالت نام دارند بر کمال قدرت و علم باو تعالی سبحانه و جمیع کیشی از ملائکه بر آن درخت جمع شدند و بعبادت آن مشغول هستند بر هر یکی صد هزار هزار فرشته تسبیح میکنند و معنای **اِنَّ نَافِثَةَ السَّيِّئَةِ طَائِفَةٌ** همین است و در چید دیگر در او است که بزرگی که با او انداخت و با او شاد است و انداخت بواسطه آن نوزب و نهمی با طراوت و نضارت و حسن است که جمیع و صافان عالم را در آن عاجز هستند و فرشتگان مانند پروانه های طلا بر حوالی آن پرواز میکنند و در چید این مسعود دارد که **بَعَثْنَا هَارُونَ مِنْ ذَهَبٍ يَفْضَحُ** و در چید دیگر **بَعَثْنَا هَارُونَ مِنْ طَيْرٍ خَضِرٍ**.

در وجه تسمیه سند منتهی هزار هزار شاخ دارد بر هر شاخ هزار هزار شاخ کوچک بر هر شاخ کوچک هزار هزار کردوس بر هر کردوس هزار هزار ملک موجود است.

در وجه تسمیه سند منتهی که سند منتهی بان نام نامید شده است برای اینست که خلایق بان منتهی میشوند و احکام از او را دان خبر ندانند و علم بپادشاهان برای غلویقین فاوون میشود نیست و آنچه از او را دان نازل میشود بان منتهی میگردد و آنچه از او دان ان صعود کنند نیز بان منتهی میشود و از واح مؤمنین بان منتهی میشود و اعمال خلائق که بباله ^{لام} بان منتهی میشود.

خلاصه - وصف سند منتهی که از اجادیش معراج و علت تسمیه آن بان اسم مستعار میشود اختصاص از این وصف بخوبی معلوم میشود که سند منتهی مخلوق عظیم است و مدار و مرکز مقلدان از عبادی و روحی که عموماً در او میگردند و با او منتهی میشوند چه از قیمت بالا چه از قیمت فاوون و

در معنی این کلمات و کیفیت معراج

(۱۷۱)

لکن مرکزیت او نسبت بان عوالم در مرتبه دوم با این وجه که عرش اصل این عوالم میباشد و تمام فاعلات
عرش را از او است و سلسله المنتهی مرکزیت دارد چنانچه حضرت رسول بعد از ذکر سلسله المنتهی
و عباد ایشان میفرماید بعزیز که رسیدیم اینجا فاعلات عرش دیدیم از احقر شمریم نسبت بانچه که در عرش
دیدیم. این اخبار و صریح و غیر مستند بر معراج جنائی و بطلان رأی شیخیه و قول غایبه و بیاد ایشان
مطلب هشتم در کیفیت معراج و معنای این کلمات و فاعلات عرش

اخباریکه در وصف عرش در فصل دوم ذکر کردیم و اخباریکه در وصف سلسله المنتهی در آن فصل ذکر
مطلب سابق ذکر نمودیم و اخباریکه در عظم عوالم و ملائکه و مبدء خلقت ذکر کردیم تمام اینها باید
بیایند قبل از تفکر در کیفیت و معنای معراج و بعد از این اخباریکه در مطلب هفتم ذکر نمودیم در تفاوت
مقامات معراج باید با کمال دقت ملاحظه شوند بعد از این ملاحظات دقیقه باید در کیفیت و معنای
معراج دقت بشود تا بتوجه ایشان مستفی و مستشیر بشویم.

خلاصه مجموع ما تقدم اذا بقدر است و عرش اصل تمام مخلوقات فاعلات است و تمام مخلوقات
در عرش موجود هستند و سلسله المنتهی اصل دوم مخلوقات فاعلات است یعنی واسطه فاعلات عرش
که تمام اشياء از او پدید آید و فاعلات اشياء و مخلوقات و ملائکه و قوای منظمه و مدبره تمام مخلوقات
و موجودات بر حسب اختلاف درجات و مراتب و کیفیات آنها است.

بنابر این اگر کسی در قایق غریب را روی العین بر بیند تمام مخلوقات و حوادث که قبل از این رویه خلق
و حادث شده بودند و تمام مخلوقات و حوادث که بعد از این رویه مخلوق و صادر میشوند خواهند
دید زیرا که اصل تمام آن مخلوقات و حوادث در عرش است هر چه از او صادر شد اصل آن در عرش

در بیان کمال و کمالیته فی الجمله و فی الناحیه

موجود است و بدین اصل فرجه دیده میشود و هر چه از او صادر خواهد شد اصلان نیز در عرضش
دید بدین اصل فرجه که از او صادر خواهد شد نیز دیده میشود.

لکن این درجه و تجلی اشیاء و حوادث سابقه و لاحقه میشود و ممکن نمیشود بطریق دفعی و فجائی بلکه
تکامل حصول قابلیت برای این درجه و انکشاف تمام امور از مخلوقات و حوادث و جواهر و اراض و کرمات
المحصول است و ترتیبی که میخواهد تا اهلیت برای آن مقام بشود لذا مقامات معراج متفاوت شده است
از زمین تا آسمان اول و دوم و گدانا آسمان هفتم و بدین بهشت و دوزخ و رسیدن بسید مرتبه المنتهی که^{صل}
دوم و مرکز عوالم ثالثه و ترقی از آن مرتبه بعرضش که اصل الاشیاء و از انجا رسید به حجب و سرادقات
درجه آخر و مرتبه غلیظا و حد اکمل دقی متدلی مکان قایم قوسین و اودنی.

در هر سید بسندة المنتهی برخی از حوادث و مخلوقات سابقه و لاحقه برای حضرت کشف شدند و
انها را از رای العین دیدند و پس رسید بعرضش که اصل الاشیاء و المخلوقات است تمام حوادث و مخلوقات
گذشته و آینده کشف شدند و جمیع انها را رای العین دیدند زیرا که تمام انها در اصل خودشان که
عرضش میباشد موجود هستند و بدین آن بطریق تجلی کامل تمام انها دیده میشوند.

پس بدین سندن المنتهی تجلی کامل اشیاء و حوادث سابقه و لاحقه حاصل شد بعد از تجلی ناقص
که در طبقات اشیاء حاصل شده بود و تجلی اکمل و بدین عرضش است والا مقام دلی متدلی
که بعد از طی سرادقات و حجب پیران مقام نیست که از حد و عوالم فاخر خارج است و حضرت بکیفیت آن
مقام بکس خبر نداد حتی بحجرتش و معلوم آن مقام و وحی که در آن شده کبیراگاه نکرده است و در قرآن
سبحان ان طی فعمل شده که فرمود فاوحی الی عبدی ما اوحی، وحی کرد به بندة خود آنچه وحی کرد و حضرت

رسول فرمود چیزهایی را بمن گفت و امر کرد که با ضابطه خود از آنها خبر دهم.
خلاصه اول مرحله که حضرت رسول با آن ترقی کرد از این عالم آن مرحله که جنبه عقل و شوق
 بطن آن حضرت را کرد و اعضا و جوفی از بتیل کبد و قلب و سایر جوارح باطنی داشت و شوق خود که از مرتبه
 بشر بهین واسطه ترقی کرد و اهلیت مضاجع ملائکه از براق و جبرئیل و میکائیل و غیرهم پیدا کرد و
 این شست و شونده برای اینکه انحضرت ظاهر نبوده بلکه برای ترقی از عالم بشریت است بر حسب غایت
 که در طی مراحل مختلفه لازم است **علم** انگار طبعی این حدیث را برای اینکه انحضرت ظاهر مظهر
 بوده و محتاج بشست و شونده را که مورد ندارد.

بعد از این مرحله اهلیت پیدا کرد حضرت رسول برای مضاجع براق و ملائکه که در عالم
 خود شان و ترقی کرد بطبقه اول انبیا که مرحله اولای خروج از عالم ماباشد و هنگامی که از مرتبه
 برتره مافوق آن ترقی کرده تا اینکه طبقه هفتم انبیا رسید و مراد از آن طبقات حصص مختلفه از
 موجودات برضا چنانچه در فضل دوم بیان کنیم و در شرح ثابت شده است نه طبقات اولی که
 سیارات چنانچه از باب هیئت قدیم معتقد بودند. حضرت رسول در هر طبقه از آن طبقات یک
 مرحله از ترقی طی می نمود و اسرار وایاتی برای او کشف میشد تا اینکه اهلیت دیدن سوره المنزه را
 و اسرار آن پیدا کرد و برای او قسم مهم مخلوقات و حوادث سابقه و لاحقه کشف شد که حد جبرئیل و
 براق ها بجا بود و حضرت رسول از اینجا ترقی کرد و اهلیت دیدن عرش و مضاجع رفیع و ملائکه آن
 پیدا کرد و تمام امثیاء و حوادث سابقه و لاحقه برای او کشف شد تا حد و هیچ چیزی از حوادث و مخلوقات
 اقلیه و اکثریه این عالم بر او مخفی نماندند. و از این مرحله ترقی کرد حضرت رسول و اهلیت مضاجع

در اینکه شب معراج کشف برای خضر اچیز خواهد شد

ملائی که عیون مراد و طی آن عوالم و مشاهده آن اسرار پیدا کرد تا اینکه بدو جبر علوی خاص
 در آن کشف شد و پسند و بر سر عیون قابل کشف تا از حی الی عبید ما او حی واقف شد.

علم این حضرت رسول ^{صلی الله علیه و آله} باین حرکت اسرار علیه تمام عوالم و کون و اطاق گردید و بیک لحظه بدین
 عوالم تمام مخلوقات و حوادث سابقه و لاحقه دادید و بر علوم او این و آخرین واقف گردید و بملحظه
 دوم اسرار و ایات مخفی تا از حی الی عبید ما او حی. در ما و آراء جبر سرافات برای او کشف شد
احادیث متناهیات معراج این معنی را بصورتی توضیح میدهند. **در حدیث** امامی شیخ حضرت صادق ^{علیه السلام}

فرمود حضرت رسول ^{صلی الله علیه و آله} نطق کرد با پنجه شده بود و خواهد شد تا روز قیامت و در پناه شما نهادن و آنچه را که
 در آنجا هست و جای هر ملک در آنجا. **در حدیث** تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت رسول ^{صلی الله علیه و آله} روایت کرده که
 فرمود در شب معراج نطق کردم با پنجه شده بود و خواهد شد تا روز قیامت و در دفعه دوم کشف شد
 برای من از هفتاد و هفت زمین تا آنکه سکنه و عمارت کنندگان آنها و موضع هر ملک را در آنجا دیدم
 نطق حضرت رسول ^{صلی الله علیه و آله} با پنجه شده بود و میشود تا روز قیامت برای اینست که آن حوادث را در اصل خود دانها
 که عرض میباشند را بی العین دید. **و لذا** فرمود بکدام این و بدین تمام آنها نهادن و آنچه را که در آنجا هست
 کاشه این دیدن سبب نطق با پنجه شده و میشود شد.

در حدیث تفسیر علی بن ابراهیم کشف تمام از آنها نهادن و زمینها بکدام نطق شده که گفت در دفعه دوم کاشه
 آن نطق سبب کشف شده و متناهیات فایک هر دو نیست زیرا که کشف با اینکه سبب نطق شد لکن بعد
 از نطق اهلیت پیدا کرد و کشف تمام اکمل حاصل شد.

در حدیث منتهی الصادقین بکدام وصف سوره المیزان میفرماید که کاشه بجای آنها را که فایک

مسند المنتهی و عرض موجود است ذکر نمود که یکی حجاب ذهاب و دیگری حجاب اولو ثا هفتاد
حجاب ثانی که بر عرش صیقل و باختر چه که ذکر مادی و عرش و بدیه حقیقه شمرده نشینت بطلت عرش و چشم
او خیر کشت و قطره از عرش چکید و از انجور و دیوانه بیغالی اجناد اولین و آخرین از اجزای او
احاط حضرت رسول با الماهی با جنات اولین و آخرین پس از ترقیات کامل و رسیدن بر عرش و خورده
از آب او بود بواسطه اینکه خدای تعالی چشم او را باین و میثاق قوت داد و بجنات و اسرار عرش را که
اصل الاشیاء و هر چه هست در او میباشند دید **چنانچه** در حدیث امانی تصریح کرده باین معنی که گفت
پس از آنکه از عرش عبور کرده جبرئیل گفت این جا بیست کیسه از انجور نکرده و داخل چشم تو را نوز داده و
دوشین کرده و جلوترا کشوده **و** حدیث علل الشرایع حضرت باقر علیه السلام فرمود: نور حجاب
بر رسول خود احاطه نمود و مضطرب شد پس خدا چشم او را قوت داد و قلب او را محکم نمود تا اینکه انانیت
بزرگ الهی را دید، مراد از نور حجاب نور دینیت که خداوند خلق کرده و ممکن است که آن اصل ماده نما
اشیاء در عرش باشد و همچنین هر نوز که در حدیث سابق ذکر شد و مراد از جواهر که فایده عرش و مسند
المنتهی موجود است بیکفیات ماده و استیالات آن که بعد از حال نور حال طلایی و مراد از چرخ و غیره تا
هفتاد حجاب که هفتاد عنصر تا یکفیت میباشد تا اینکه بسند و المنتهی برسد که اصل دو م میباشد
و هکذا تا یکفیت ماده ادامه داد که تا اینکه بد رجس اجسام شاهده فایده و این اجسام اگر بد و نیک فیه
استیالات مختلفه و تقلبات حد بیکفیت ماده متصل میشوند از نفوذ و لطافت ماده اصلی مضمحل و مملو
و نابود میشوند، باین معنی که فایده ماده اصلی چنانست که اجسام اهریوی خود جذب میکنند و حالت
جبرئیل معکوس و بیحالت ماده اصلی بر میگردد **چنانچه** در حدیث تفسیر علی بن ابراهیم پس از ذکر

در توضیح نور و ظلمت و اینکه در نور چیستند

عجب فرمود و اسم آن عجب سرادقات عرش است که اگر آنها نبودند هر امیه نور عرش محرق میگرد
 آنچه در زیر او است یعنی اگر استحالات مختلفه نبود اجسام بماده اصلیه بر میگرددند و معنای اختراق
 کامل اجسام همین است زیرا که اختراق تعریف اجسام محرق و انقضاء آن در فضا و برگشتن هر عنصری
 بسوی عنصر اصلیه خود بنا بر این رای سید یک جسم بسوی ماده اصلیه لازم است که آن جسم از تمام
 آن استحالات بگذرد یعنی از حال جسمیت باید بحال لطف و از آن بالطف و هکذا تا بطافت ماده اصلیه
 و اصل الاشیائی که عرش بدینا شد برسد و ترقیات و وسائیل و تفاوت مقامات و مراح حضرت و رسول
 برای همین مکتوبه بوده که آن جسم انوار اهلیت رسیدن بماده اصلیه پیدا کند بدون تغییر جسمیت
در احادیث سابقه باین مکتوبه تصریح شده است چنانچه در چند سکن فارسی که در

کتاب مختصر حدیث تصریح کرده که حضرت رسول صغود با شما نمایان یک نمود -

البشر عجایبهای نور استحالات مادی و تقلبات آن است چنانچه تحقیق شده است که
 ظلمت مثل نور هر دو مخلوق هستند زیرا که نور و عبادت از تکوین ذرات و ظلمت عبادت از سکون
 آن ذرات و هر دو مخلوق هستند چنانچه در قرآن فرموده جالیل الظلمات والنور .

در تفسیر علی بن ابراهیم تصریح شده است که حضرت رسول در مراح از دریا های تاریک
 دریا های نج و غیره که مثل تاب عرش عظیم رسیده واضطراب فوق العاده با و دست داده و در
 برای او مقاد شد ند و از هر چه خورد و نوش که خورد و از هر چه شامید و بحال خود در هیئت
 این دریا های ظلمت و دریا های نج فو اصل هستند که مابین عرش و این عالم اجسام و عبادت آخرت
 فو اصل هستند مابین اجسام و اصل آنها و این نیست مگر تقلبات و نظومات ماده اصلیه تا اینکه بدین

فهرست تعدد حجب و اجتناب و نادر

(۱۷۷)

حجیت بر مکتوب و گذشتن حضرت رسول ^ص از اخبار برای تمکیل نامستجابین جسم خو و ماده المواد و اصل الاشیا که عرش
 میباشد و از اضطراب عظیم برای جان شایعین جسم خود و از تطورات آنکه ترش و زار و دنیاها و خور و آتش
 حجب از تطورات را پیش از آنکه اوقات مناسب کامل حاصل و اضطراب از غلظت شد و هر از آنکه حضرت رسول ^ص با فضل
 حجاب طی کرد سخاوت هر حجاب با فضل و وفایین حجاب با فضل سال که در حجب افانی را حادث باشد و بگوید
 همین آفرین حجب فایین ماده اصل که هر شش دنیا و عالم اجسام متعدد است و از آن علما و از تطورات غیر قابل احصا فایین ماده
 اصل و عالم اجسام و در حجب اعتبار از خلق و از تطورات اخلاف میشود لذا در بعض اجناس با فضل حجاب ذکر بعض دیگر
 هفتاد و دو و بعض دیگر چنان است و فایین بر اجتناب نافی نیست بلکه بعض از اخبار مصلحت بعض دیگر نیست و آن
 زمانیکه برای سخاوت حجب فاصل فایین برای شش معین شده است همان زمانیکه خداوند متعال بعد کرده
 و پسندید و از تطورات ماده بطور دیگر بر مکتوب بحال تقسیم و مجزا است که سال در آنکه در اجتناب سال عالم حجب است که
 شاید هر سال آن بیض هر و دره کامل آن معادل هزارها طایف از سالهای زمین فایین حجابی که در اجناس
 عرش و قدرت خلق گذشت و بواسطه همان تطورات مختلفه که برای حضرت رسول ^ص حاصل شد تا اینکه با
 الطف و اشرف و اصل الاول است که عرش میباشد و پسندید که آن قسم از حیث علم و جسم برای او حاصل شد یعنی علو
 اولین و آخرین برای او حاصل شد و جسم او مناسب تمام عوالم از عالم اجسام تا طبقات سماوات و اعساف
 ملائکه و عالم سدره المنتهی و حجب او بر عرش و حجب سراج تا درجه اخیره و مرتبه کامله و بواسطه این
 تناسب عوالم برای او مدبر و اختیاری شد که هر وقت بخواهد میتواند است عروج کند از این جهت مشرقات
 متعدد واقع شد و معنای کاملی که برای حضرت رسول ^ص بواسطه معراج حاصل شد همین است که حضرت
 رسول ^ص با تمام عوالم تناسب حاصل کرد و بر سیرت تمام آنها مسلط شد لذا حضرت رسول ^ص پس از دیدن

در بیان کردن این کلمات است که

ملک بجانب و در مسافتی بود که آن وقت کامل کرده بود برای من شرفی را بفرمود که چون چنانچه در پیش
مهم بود از آنجا روایت شد و در پیش من تحقیق فرمود و از آن وقت کامل شد شرفی به فرستاد و معنای غایب
چیز را که گفت بجز در منزل و استعمال کی کرامت را از خدا و برادر و چنانچه از کتاب کتب
نقل نمودیم همین است و در این جهت استیلاء و ترس و اضطراب بر حضرت رسول و ذوالشرفان بعد از آن
ماند و مشکه است هم چنین غما شد بر او و دیدن جبرئیل بصورت خود و افاقه او بعد از آن و در واپس ماندن
مرد و نیست و این اضطراب و ترس و غما و در مبدء انتقال هرگز نیست برای عدم تناسب بود و همین که کمال شد
حاصل میشود افاقه حاصل و اضطراب زایل میشود و بواسطه این کمال تمام اشیاء برای حضرت مکشوف شد
و همه عوالم برای او یکسان شدند و تقدیم و تاخیر و وجود و عدم و حوادث برای او متحد بود زیرا که زمان و مکان
نسبت به وجود اصاد و ازان معدوم میگردد ، **توضیح** این امر آنست که تمام عوالم عجمیه که در فضل دوم و در
احادیث مغایر ذکر کردیم یک قسم جزئی از مخلوقات الهی است چنانچه خواهد آمد بعد از آنکه نسبت این قسمت بسیار عموماً
الهی و نسبت قطره تمام دریاها کثرت است ، هرگز این قسمت از مخلوقات الهی فاده اصیلان عرش است و تمام مخلوقات
بر قسمت از عرش مخلوق شدند و در عرش و نحو هستند باعتبار وجود فاده آنها در آن ، اجراء این قسمت نسبت
در کبریا و مکان و از آنجا بر میآید که زمین مثلاً اگر از این قسمت میباشد اگر از مقایسه کنیم بسیار بسیار از مخلوقات
شعبه مایه اینیم یک مقدار اندک و از فضا و اشغال کرده و در یک ملا و معین گردش میکنیم و مکان همان مقدار است
و همین مقایسه بر زمان پیدا میکند باز میخیزد که گردش زمین و حرکت و سحی و تشکیل شبانه روز و سحر و غروب
باز صحنه آن باغاب و حرکت انتقالی تشکیل فضول میدهد و بواسطه این زمان حادث میشود پس اگر اوقات
در حرکت انتقالی را ملاحظه کنیم زمان وجود عیش و بلکه عیون و نبض و آن کرده و همین که در و سیارات

در بیان آنکه چطور بنشینیم و قایم ایستاد و احتیاط

(۱۷۹)

صحنه از دنیا و اهلها که می بینیم مکان برای از حق تصور بنمایم سایر وجود این صفت بهین انسان را خطه بنویس
اگر کسی بر تمام این صفت ها خطه داشته باشد و تمام آنها در حق نظر کند نسبت بان کسی از حق دور شود و اگر کسی
مکان هست در زمان امثال اگر فرض کنیم کسی از بدن کرده مسکن داشته باشد و بگوید نظر بکند و بخواهد
ان کرده و اهل خطه بماند و فاصله فایین این که سجد نیست که نورانی بدیگری در وقت نیست هر از سال بار
میرسد و فرض کنیم که حوادث آن که از حضرت سیر شود بگوید دیگر میرسد و در این وقت خواهد بود که مقادیر و عیون در
کره متناوبه بیکدیگر از تمام آن حلقه نیست هر از سال یا بیشتر نازده بان شخص با نظر میرسد اگر فرض کنیم که آن
شخص با نظر کرده و از غایت میگوید یکبار از فرض کنیم که از خلقت آدم ده هزار سال نگذشته باشد آن شخص بگوید
ده هزار سال دیگر آدم را خواهد دید و از آنوقت خلق شده تصور خواهد کرد اگر ناله کند که فاصله ایستاد و
و آن خطه اگر بخواهد است اما اگر کسی خارج از این دو کرده باشد و بگوید خطه داشته باشد و از این دو کرده
نماند ده هزار سال در تمام مدت بنشیند و از این دو کرده و هر وقت که در این دو زمان نظر او
حائب بنشیند و مکان آدم نیز نسبت بان شخص گیسو نسبت و نیز که آن شخص خطه نازده تمام نمکند که آدم در وقت
بیشتر هر از سال در آنها موجود شده است زیرا که تفاوت فایین آن نمکند نسبت بان شخص که عیب داشته باشد نسبت
مثلا ایضا آن ایستاد فرض کنیم که بدن پرده روی بدنیله و سوراخهای متعدد داشته باشد از هر سوراخ که نظر
نظر و عضوی از اعضا و جلد بدن خواهد شد و اگر فرض کنیم که بدن نازده میرود هر یک از این اعضا و جلد
نزد می شود که در آن خطه عضو دیگر بدن را نمیشود لکن اگر پرده مرتفع شود و از دور نظر نشود تمام اعضا و
بدن در تمام خطه و در حق واحد دیده میشود بدون اندک تفاوتی فایین آنها از این اگر کسی در آن
الوان متعدد و از جلو چشم انسان بدون فاصله فایین رخ و چشم و دست و هر خطه از انسان این رنگ را خواهد

در اینکه بگوید نسبت معراج بر مافوق این عالم و خلقت آن عالم

(۱۸۰)

در این که در این لحظه دیگر آن زمان را نمی بیند و در یک دگر برای بیند لکن اگر از دور همان نشان آن معراج
 به بیند تمام الزام را نیک دفعه خواهد دید که تمام لحظات بدو هیچ تفاوتی ناپسند آن الزام
 مثال ما نیست باور نیست از مخلوقات الهی یعنی نسبت به عالم مافوق آن که در این معراج باشد هر لحظه یک موجود
 و این حادثه از این عالم می بینیم اما اگر در دنیایم از اجزاء این عالم که در مرکز آن واقع بشویم و قوت بیاض را
 داده شود و این که وسیله برای قوت نظر حاصل گردد و آنوقت تمام اجزاء این عالم و حوادث آن را بدو خلقت این
 عالم را قضا آن دفعه را خواهد دید و هیچ تفاوتی، آن شخص را بینیم این شخص حضرت فخر الکاشانی
 ضلی الله علیه و آله و سلم بود است که بواسطه معراج دیگر گردیدم آن عالم که سوره النبی را مشاهده شد و بعد
 در مرکز آن که عرش بیانشان را از انجا تمام حوادث و حوادث این عالم نظر کرده از بدو خلق این قیمت تا
 دور نمایند و همه آنها را مشاهده و حفظ کرده زیرا که آنچه در این قیمت وجود شد و معنی و در این قیمت خلق
 و معنی و محال نیست چه عوالم را باشد چه حوادث و اگر صورت آنها تغییر می یابد بواسطه وجود اصل آنها
 عینا در میند خودشان که عرش را مشاهده کنند و معنی کلام همین و اما مبین و قضا و قدر و همین است
 که در این شرحه و آن من شی الا عجل تا آخر است و تا شری که الا بقدر معلوم بان هیچ شده است
 یعنی هیچ چیزی نیست و گویا که غریبه آن نزد ما مینا شد و نازل نمیکند و اما مگر بقدر معنی و معلوم
 حضرت رسول ص شب معراج دو خیر را شنید و آنچه شده و بهر آنها یکسان نگاه کرده و تمام آنها را دید
 و حفظ کرده است و در حقیقت معراج این معنی بهر چه شده است و در هر چه است تفسیر عیاشی فرمود است
 که خدا گوید برای رسول خود از عظمت بقد موزاع سوخته یک و بدو عظمت آنچه خدا خواست
 و در حدیث کتاب کشف الیقین حضرت رسول ص فرمود و جلوه خدای من نور نیست که انبساط طاق از اندازد

جلال الله و با نعمه عظمی و در تفسیر معراج

اعلام نتیجه و اسامی معرفی شدگان چند برابر ظرفیت آزمون جذب مترجم رسمی قوه

قضائیه سال ۱۳۹۴ برای انجام مصاحبه تخصصی

1394/11/21

نام خانوادگی - نام	شناسنامه	زبان مورد تقاضا	محل جغرافیایی خدمت مورد تقاضا	وضعیت دعوت به مصاحبه
البوغیش - عبدالله	546	عربی	تهران	معرفی شده برای مصاحبه
بالائی - احسان	7356	عربی	تهران	معرفی شده برای مصاحبه
دباغ - اسلام	5332494	عربی	تهران	معرفی شده برای مصاحبه
زاهدپور - علی	16	عربی	اصفهان	معرفی شده برای مصاحبه
عبدی - مالک	1	عربی	ایلام	معرفی شده برای مصاحبه
عربی - مینا	2718	عربی	تهران	معرفی شده برای مصاحبه
عیسی زاده - عبدالواسط	4	عربی	تهران	معرفی شده برای مصاحبه
فلاح - منال	4710945209	عربی	تهران	معرفی شده برای مصاحبه
نوروزپورنیاپی - عباس	158	عربی	تهران	معرفی شده برای مصاحبه
احمدی امویی - حسین	566	عربی	چهارمحال و بختیاری	مردود
ارشادی - علی	43677	عربی	تهران	مردود
افشاری - کبری	707	عربی	خوزستان	مردود
اقاعلی پور - یعقوبعلی	1115	عربی	اذربایجان شرقی	مردود
باقری - علی قربان	4	عربی	تهران	مردود
بختیاری - پرینا	317	عربی	تهران	مردود
برومند - سپیده	506	عربی	اصفهان	مردود
بهشتی - زهرا	31480	عربی	تهران	مردود
بیات - رضا	13572	عربی	تهران	مردود
بیاتی - مجید	585	عربی	تهران	مردود
بیدج - موسی	50927	عربی	تهران	مردود
بیگدلی - اعظم	784	عربی	البرز	مردود
جیروتنی کجل - فرشاد	5	عربی	تهران	مردود
جعفری - روح الله	2697	عربی	زنجان	مردود
جمعه فلاحیه زاده - عمار	176	عربی	تهران	مردود
جوانرودی - مصطفی	234	عربی	تهران	مردود
چنایی - مریم	323	عربی	خوزستان	مردود
حاج مومن سیجانی - حسام	3373	عربی	تهران	مردود
حامدی یکتا - زهرا	8125	عربی	تهران	مردود
حسن پورمقدم - عباسعلی	21598	عربی	تهران	مردود
حسینی - سیدپیمان	3288	عربی	کردستان	مردود
حسینی - سیدشاهپور	1019	عربی	البرز	مردود
خرمی - رقیه	65	عربی	گلستان	مردود
خیراتی رونیزی - فاطمه	3771	عربی	فارس	مردود
دارابی نژاد - عبدالکریم	410	عربی	تهران	مردود
دهقانی نیسیانی - اعظم	7403	عربی	تهران	مردود
رنجبران - نسرین	4971	عربی	فارس	مردود

کد پیگیری

شماره پرونده

5738445526738393

200614

زمان برگزاری آزمون

تاریخ و ساعت ثبت نام

تاریخ و ساعت درخواست جاب

۱۳۹۴/مرداد/۹

۱۳۹۳/۱۲/۰۵-۱۶:۰۹

۱۳۹۳/۱۲/۰۵-۱۶:۱۰

اسلام

نام

دباغ

نام خانوادگی



مرد

حسیت

هاشم

نام پدر

۰۰۵۲۳۲۲۹۴۰

کد ملی

۵۲۳۲۲۹۴

شماره شناسنامه

۹۹۹۹ | خارج ارکشور

محل تولد

۱۳۴۷/۰۵/۰۷

تاریخ تولد

توجه: به نظر می‌رسد کد ملی را اشتباه وارد نموده‌اید. کد ملی وارد شده را با مدرک شناسایی مطابقت داده و در صورت مغایرت نسبت به ویرایش آن اقدام فرمایید.

محل اقامت

ری

شهر

تهران

استان

دولت آباد - خیابان قدس - گروه ۱۲۹ - بلوک ۵ - پلاک ۱۷

نشانی

۰۹۱۲۶۸۸۴۳۶۱

شماره تلفن همراه

۰۲۱۸۸۸۲۸۹۸۸

شماره تلفن ثابت

lhd2000@gmail.com

نشانی پست الکترونیکی

۱۸۵۹۸۷۳۷۵۸

کد پستی

کارت معافیت غیر پزشکی. تاریخ صدور کارت پایان خدمت (با معافیت دائم): ۱۳۶۷/۰۱/۰۱

وضعیت نظام وظیفه

خیر

معلول عادی هسسم

خیر

جنب دسیت

کارشناسی

آخرین مقطع تحصیلی

بلی

داوطلب بومی هسسم

صحیح: ۱۴ اعشار: ۶۵

معدل آخرین مدرک تحصیلی

زبان و ادبیات عربی

عنوان رشته تحصیلی (آخرین مدرک)

۱۳۹۳/۱۱/۰۱

تاریخ اخذ مدرک

دانشگاه پیام نور استان تهران - تهران جنوب

دانشگاه محل تحصیل

دار ترجمه رسمی

محل اشتغال

سازمان‌های غیردولتی

وضعیت اشتغال

عربی

زبان خارجی مورد تقاضا

کتبی

مغاضی مترجم رسمی

شهر تهران

محل برگزاری آزمون

تهران

محل جغرافیایی مورد تقاضا

کلیه حقوق متعلق به سازمان سنجش آموزش کشور است.

کاربرگ سوابق علمی و اجرایی

محل الصاق عکس

(الزامی)

مشخصات فردی

نام خانوادگی: اسلام دباغ	نام پدر: هاشم	تاریخ و محل تولد: ۱۳۴۷/۵/۷ - عر
شماره ملی: ۰۷۰۶۳۳۳۲۵۰ (کارت)	شماره شناسنامه: ۰۷۰۶۳۳۳۲۵۰	شغل فعلی: مترجم
بعیت نظام وظیفه: ن خدمت <input type="checkbox"/> از تاریخ ف دائم <input checked="" type="checkbox"/>	تلفن تماس: همراه: ۰۹۱۲۶۸۸۴۳۶۱ ثابت: ۰۲۱-۸۸۸۲۸۳۸۸	وضعیت تأهل: <input type="checkbox"/> مجرد <input checked="" type="checkbox"/> متأهل
نی محل سکونت: تهران - شهرری - دولت آباد - خیابان قدس - گروه ۱ - بلوک ۵ پلاک ۱۷	پست الکترونیکی: ihdi2000@gmail.com	متقاضی مترجمی زبان: عربی <input type="checkbox"/> شفاهی <input checked="" type="checkbox"/> کتبی
نی محل کار فعلی: تهران - خیابان انقلاب - نبش خیابان شهید عباس موسوی - پ ۵۵۹ دار الترجمه پروانه (مرحوم غلامرضا قیصری)		

پیشینه تحصیلی

عنوان پایان نامه	کشور یا شهر محل تحصیل	نام واحد آموزشی	مدت تحصیل		گرایش	رشته تحصیلی	قطع صیلی همتراز (وزوی)
			از تاریخ	تا تاریخ			
---	تهران	شهید بهشتی	۱۳۸۷		--	کارودانش	پیلم
---	--	--	--	--	--	--	ردانی

شناسی	زبان و ادبیات عرب	—	۱۳۸۹	۱۳۹۲	پیام نور تهران جنوب	تهران	—
شناسی ارشد	زبان و ادبیات عرب	زبان و ادبیات عرب	۱۳۹۳	(پایان نامه)	شهید بهشتی	تهران	الملائكة و الشیاطین فی الأدب الجاهلی و القران
دکتر	قبول آزمون دکتری سراسری ۹۵						

پیشینه پژوهشی (کتاب، مقاله، طرح پژوهشی)							
عنوان	ناشر	محل چاپ یا ارائه	زمان انتشار				
سیاسی آیت الله خالصی زاده	مرکز اسناد انقلاب	تهران	۱۳۸۶				
آیت الله خالصی زاده به روایت اسناد	مرکز اسناد انقلاب	تهران	۱۳۹۰				
م توحید و وحده	مؤلف / کتابچه	تهران	۱۳۶۷				
فی الاسلام	مؤلف / کتابچه	بغداد	۱۳۸۱				
آیت الله فی سبیل الله	مرکز اسناد خالصی	بیروت (در حال چاپ)	۲۰۱۶م (تحقیق نسخه و ویرایش)				
اسلام	مرکز اسناد انقلاب	تهران	۱۳۸۸ (ویرایش و بازبینی ترجمه)				
اسلام	مرکز اسناد خالصی	دمشق	۲۰۰۸م (تحقیق نسخه و انتشار)				
ترین روزهای مبارزه	روزنامه اطلاعات	تهران	۱۳۷۲				
پنهان	مجله کیهان فرهنگی	تهران	۱۳۷۴				
ی سراسر مبارزه	روزنامه کیهان	تهران	۱۳۷۹				
مقالات «نهضت اسلامی شیعیان جویس ان دیلی	روزنامه اطلاعات	تهران					
معه شهرری به روایت اسناد محرمانه	سایت مرکز اسناد انقلاب	تهران	۱۳۸۹				
م مقاله فراز و فرودهای خالصی زاده	روزنامه صبح صادق	تهران					
م مقاله «دریچه‌ای به زندگانی شیخ مهدی خالصی»	مجله بصائر	تهران	۱۳۷۶				
آیات و احادیث صلاة الجمعة	روزنامه العهد حزب الله	بیروت	۱۹۹۰م				
ل مرجعیت مبارز	مؤلف / جزوه	تهران - همایش ایران و انگلیس	۱۳۸۷				
عاشورا	کتاب مقالات کنگره	کنگره بین المللی امام خمینی و فرهنگ عاشورا - تهران	۱۳۷۴				

پیشینه آموزشی:			
عنوان	مدت تدریس		محل تدریس
	از تاریخ	تا تاریخ	
پس مکالمه زبان عربی (فوق برنامه)	یک ترم	سال تحصیلی ۹۳-۹۴	تهران
پس قرآن کریم	از سال ۱۳۸۰	تاکنون	شهری - دولت آباد
پس لهجه عراقی	یک ترم		تهران

پیشینه شغلی:			
نهاد یا مؤسسه	طول مدت همکاری		سمت
	از تاریخ	تا تاریخ	
سپه‌ای جمهوری اسلامی	۱۳۷۲ - ۱۳۸۲		محقق و مترجم (برنامه‌ای)
تاج بی کامپوزیت	۱۳۷۵ - ۱۳۸۳		مدیر مالی و پروژه‌ها
تاج باهو صنعت تهران	۱۳۸۴ - ۱۳۹۰		معاون اجرایی و حسابداری
ترجمه پروانه	۱۳۸۳ - تاکنون		مترجم زبان عربی
علت قطع همکاری			

پیشینه اجرایی (عضویت در نهادها و انجمن‌ها)			
نهاد یا مؤسسه	طول مدت همکاری		سمت
	از تاریخ	تا تاریخ	
نه حفظ آثار آیت الله خالصی	۱۳۸۷ - ۱۳۹۴		مدیر عامل و مؤسس
نه حفظ آثار آیت الله خالصی	۱۳۹۴ - تاکنون		رئیس هیئت مدیره و مدیر عامل

شرکت در همایش‌ها، کارگاه‌ها و دوره‌های آموزشی			
نام برنامه یا دوره	سطح	محل برگزاری	
ه بین المللی امام خمینی و فرهنگ عاشورا	ارائه مقاله + چاپ	تهران سازمان حج و اوقاف	
دومین و سومین همایش ایران و استعمار انگلیس	ارائه مقاله سومین همایش + چاپ	تهران - دانشگاه تهران / بوشهر	

مجلس شورای اسلامی (ساختمان مجلس شورای ملی)	حضور و ارائه نظرات	بایش روابط فرهنگی ایران و عراق
شیراز - دانشگاه شیراز	ارائه مقاله + چاپ	بایش جایگاه فارس در عرصه ادبیات عرب
دانشگاه بیرجند	قبول مقاله + سخنرانی + چاپ	بایش ترجمه بینا رشته ای
کشور عمان - دانشگاه نزو	حضور در دوره آموزشی	ره علمی زبان عربی (گروه اعزامی دانشگاه شهید شتی به کشور عمان)
کشور الجزایر	دعوت برای حضور (اردیبهشت ۹۵)	فرانس بین المللی تصوف (المرجعية المحمدية في سايه و تحدیات العصر)

۱- مهارت در سایر زبان های خارجی

میزان تسلط	نوع توانایی (خواندن، نوشتن، مکالمه)	زبان خارجی
۸۰٪	خواندن، نوشتن، مکالمه و تالیف	زبان عربی
۳۰٪	مکالمه (در حد ابتدایی)	انگلیسی

۲- سخنرانی ها

محل ارائه	عنوان
کنفرانس بین المللی ائمه جمعه و جماعت	یگاه وحدت اسلامی (از طرف آیت الله خالصی ایراد گردید)
همایش ایران و عراق - تهران مجلس شورای اس	ش علمای تبعیدی عراق در سرنگونی جمهوری رضاخانی (ارائه مختصر)
کلیه مدینه العلم الجامعة - کاظمین عراق	رفی فعالیت های مؤسسه آثار آیت الله خالصی

۱- سایر موارد